

نوروز

رقیه محمدزاده

solok1349@yahoo.com

در روزگاران بس کهن در این سرزمین نیز هم چون بسیاری از سرزمین‌های دیگر گاه‌شماری بر مبنای «ماه» بود چون هر کسی می‌توانست با چشم خود بر شمارش روزهای آن بپردازد و دگرگونی‌های آن هم چون دگرگونی‌های خورشیدی نبود که آگاهی از آن در اختیار گروهی ویژه باشد. حتی در روزگاران بس کهن‌تر مردمان ساده دل ماه را گرانه‌تر از خورشید می‌دانستند چون بنا به باور ایشان نورافشانی خورشید هر چند درخشان‌تر اما همپای ماه نبود، چون ماه دل تاریکی شب را به روشنی می‌آراست، در حالی که خورشید زمانی می‌درخشید که روز روشن بود. (مهرانگیز صمدی، ماه در ایران، ۱۳۶۷، ص ۱۲ و ۱۳)

گاه‌شماری بر مبنای ماه در ایران در حدود پنج قرن قبل از میلاد با گاه‌شماری خورشیدی که رهاوردی از مصر، به دنبال کشورگشایی‌های ایران بود، در آمیخت و نوعی گاه‌شماری باستانی بر مبنای باورهای دینی نیز بر آن تأثیر گذاشت و پایه گاه‌شماری ایران با سیدو شصت روز متشکل از دوازده ماه سی روزه به علاوه پنج روز کیسه گشت. (تقی‌زاده، گاه‌شماری در ایران قدیم، به کوشش ایرج افشار، ۱۳۵۷، ص ۳)

پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و ۴۵/۵۱ ثانیه که از زمان حرکت انتقالی زمین به دور خورشید باقی می‌ماند، روزهای ماه را هر چهار سال یکبار یک روز به عقب می‌برد. (همان، «نوروز» مقالات تقی‌زاده، جلد نهم به کوشش ایرج افشار، ۱۳۵۶، ص ۵) سالگرد این پنج روز پایانی سال که دوازده ماه سی روزه را در پشت دارد، مدخلی بر نوروز است پس جشن نوروز سالگردی است از آفرینش انسان، عزیزترین موجود آفرینش برای آفریدگار بزرگ و به همین مناسبت، سالگرد آن باشکوه بیشتری برگزار می‌گردد.

گرچه نام نوروز در اوستا نیامده است. ۲ اسطوره دیگری نیز این‌ها نوروزی را همراهی می‌کند، یکی از آنها آیین نیایش به ایزد «ریتون» است که درست در همین موقع از سال برگزار می‌شود. «ریتون» سرور گرمای نیمروز و ماههای تابستان است و یکی از وظایف او این است که هر وقت دیو زمستان به جهان یورش آورد، او در زیر زمین جای می‌گیرد و آبهای زیرزمینی را گرم نگاه می‌دارد تا گیاهان و درختان نمرند و به خصوص ریشه‌های درختان را در برابر یورش سرمای زمستانی پاس می‌داد.

بازگشت سالانه او در بهار است که نمادی است از پیروزی نهایی نیکی‌ها و بر بدی‌ها و بهارها بر زمستان‌ها، شکوفه درختان در بهاران طلیعه پیروزی «ریتون» است و به همین مناسبت جشن ویژه‌ای و نیایشی که تقدیم ریتون می‌شد، بخشی از مراسم نوروزی را تشکیل می‌داد و از این دید،

نوروز نمادی از پیروزی عنصر

نیکی است در نبرد فصل‌ها. ۳

بنا بر اسطوره باستانی دیگر در

طول سال دوازده تن از یاران

اهریمن در کار جوییدن و بریدن

و برانداختن دوازده ستونی هستند

که جهان را نگاه می‌دارند. در

روزهای پیش از نوروز، وقتی

که ستونها در شرف افتادن هستند

یاران اهریمن به شادی این که

کار نابودی جهان پایان یافته

است، برای رقص و پایکوبی

به زمین می‌آیند و چون باز

می‌گردند، می‌بینند که همه

ستونها مرمت یافته‌اند. نمادی

دیگر از ستیز میان یاران اورمزد

و یاران اهریمن و سرانجام

پیروزی نیکی بر بدی در آغاز

سال نو و در نوروز. ۴

نوروز همچنین نمادی است

از سالگرد بیداری طبیعت از

خواب زمستانی و مرگی است

که به رستاخیز و زندگی منتهی

می‌شود و به همین مناسبت جشن مربوط به «فروهر»‌ها نیز بوده است. «فروهر» (فروشی در اوستا)، گونه‌ای از روان است و نوعی همزاد آدمیان که پیش از آفرینش مادی مردمان در آن جهان به وجود می‌آید و پس از مرگ مردمان به دنیای دیگر می‌باشند و از کیفی‌های خاصی که روان می‌بیند به دور است. در دوران باستانی‌تر، عقیده عامه بر این بود که فقط پهلوانان دارای «فروهر» هستند. اما بعدها باورهای مردم این موهبت را شامل مومنان نیز کرد. اینان سالی یک بار در طلیعه ماه فروردین (ماه فروهرها) به زمین باز می‌گردند و هر یک به خانه خود فرود می‌آیند و ده روزی، و به روایتی تا روز فروهر (روز نوزدهم) فروردین ماه در زمین به سر می‌برند.

۵ فروهرها چون در طلیعه فروردین و در نوروز به خانه خود و برای دیدار بازماندگان و خانواده باز می‌گردند، از دیدن پاکیزگی و درخشندگی خانه دلخوش می‌شوند و بر شادکامی خانواده و بر برکت خانه دعا می‌کنند و اگر خانه را آشفته و دره، پاک نشده و ناآراسته ببینند غمگین می‌شوند و دعا نکرده و برکت نخواسته خانه را ترک می‌کنند. آنان که بر این باورند روز نوروز از خانه بیرون نمی‌روند، چون نمی‌خواهند که فروهرها صاحب خانه را در خانه نیابند و ناخشنود گردند. چراغ خانه‌ها در این شبها باید روشن باشد. زیرا فروهرها اگر چراغ خانه‌های فرزندان خود را خاموش ببینند، غمگین می‌شوند و غمگینی آنان، برکت را از خانه‌ها می‌برد.

برای این که راه را بر فروهرها بهتر بنمایانند، در آغاز پنج روز آخرین گاهنبار و به روایتی در پایان این پنج روزه و درست شب نوروز بزرگ، مراسم آتش افروزی بر باها انجام می‌دادند که هم راهگشای فروهرها باشد و هم به دور و نزدیک خبر دهند که سال نو می‌آید. ۶ افسانه‌های بسیاری پیدایش جشن نوروز را به دوران جمشید نسبت می‌دهند. گویند چون جمشید به پادشاهی رسید، دین را تجدید کرد و این کار در نوروز انجام شد. ۷

در روایت‌های دیگر می‌گویند اهریمن برکت را از میان برده بود، چنان که مردم از خوردن و آشامیدن سیر نمی‌شدند، باد را از وزیدن بازداشته بود. چنان که همه درختان خشک شدند و جهان نزدیک به نابودی بود. جم به فرمان ایزد به سوی جایگاه اهریمن و پیروانش شتافت و با آنان نبرد کرد و به این بدبختی پایان بخشید و چون به جهان بازگشت، از برکت این پیروزی، هم چون خورشید می‌درخشید و نور از وی می‌تافت. مردم شگفت زده فریاد زدند: «اوز نو»، «نوروز» ۸ بنا بر افسانه دیگری جم، تختی ساخت و گوهر در آن نشانید و دیوان به فرمان او آن را برداشتند و به گردون افراشتند و جمشید چون خورشید تابان بود. مردمان بر



تخت او گرد آمدند و بر او گوهر افشاندند و آن روز را نوروز خواندند. ۹. به روایتی دیگر، جمشید پس از پیروزی بر دیوان فرمود برای او گردونه‌ای ساختند. در روز اورمزد از ماه فروردین (یعنی نوروز) بر آن نشست و دیوان او را در هوا به یک روز از دماوند به بابل بردند و مردمان به سبب چیز شگفتی که دیدند، این روز را جشن گرفتند. سبب بر تاب نشستن در نوروز به تقلید از این افسانه معمول گشت. ۱۰.

برخی دیگر با آن که جم در کشور می‌گردید. خواست به آذربایجان در آید. بر تختی زرین نشست و مردم او را بر گردن خویش حمل کردند. چون نور خورشید بر او افتاد و مردمان او را دیدند، او را تحسین کردند و شادمان شدند و آن روز را که نوروز برود جشن گرفتند. ۱۱. به قولی در روز نوروز، جم، اوزان و مقادیر را تعیین کرد و فرمانروایان این تعیین او را به فال نیک گرفتند و از آن پیروی کردند و از آن پس به یاد این کار نیکو، این روز را جشن گرفتند. ۱۲. بنا بر روایتی دیگر گویند که نیشکر در دوران فرمانروایی جم، در روز نوروز کشف شد. به این صورت که جم نی پر آبی را دید که شیره آن به بیرون تراوش کرده بود. جم آن را چشید. چون در آن شیرینی لذیذی یافت، دستور داد شیره آن را بکشند و از آن شکر بسازند. در روز پنجم شکر درست کردند. مردم از روی تبرک آن را به هم دیگر هدیه دادند و از این روست که در این روز همه به هم شیرینی هدیه می‌دهند. ۱۳.

به روایتی دیگر گویند که دیر زمانی در ایران شهر باران نبارید، اما چون جمشید بر تخت نشست، در این روز، یعنی «نوروز» پس از یک دوران طولانی خشکسالی، باران بارید. مردم آن را به فال نیک گرفتند و آب باران به سر ریختند و این آیین در میان آنها نگاهداری شد و به شکرانه آن نوروز را جشن گرفتند. ۱۴. در مصر نیز آیین‌های همانندی وجود داشته است. قبطی‌ها نوروز را آغاز سال خود می‌گرفتند. شاید این رسم از زمان هخامنشیان وارد مصر شده باشد. آیین‌های این جشن با فرو رفتن در آب نیل و دیگر مراسم همراه بوده است و جای پای آن هنوز در میان قبطی‌ها وجود دارد. ۱۵. بابلیان از دورانهای بسیار قدیم روز اول سال را عموماً در اعتدال بهاری جشن می‌گرفتند این زمان اول بهار و آغاز فصل نو است. زمانی که طبیعت از خواب زمستانی بیدار می‌شود در حقیقت آغاز سال نو است.

نوروز یکی از آیین‌هایی که در استقبال از بازگشت ایزدان شهید شونده اندیشه باستانی بین‌النهرین برگزار می‌گردد. ایزدانی که با فرارسیدن پاییز و آغاز خزان شهید می‌گردند و در فصل رویش با بازگشت ایشان حیات نوین آغاز می‌گردد (دکتر همایون سپهر مباحث کلاسی) اعتقاد به این ایزدان شهید شونده در بخش‌های گوناگون بین‌النهرین رواج داشته و قبل از بیان آیین‌های نوروزی در مروری کوتاه به این اعتقاد در بخش‌های مختلف بین‌النهرین می‌پردازیم.

آیین‌های نوروزی: از جزئیات انجام آیین‌های نوروزی در دوران هخامنشی و اشکانی، آگاهی‌های چندانی در دست نداریم و فقط به بخشی از اطلاعاتی که به طور غیر مستقیم خیر از نوروز می‌دهند اشاره می‌کنیم:

روایت شده است که چون کوروش بر بابل پیروز شد، پسر خود کمبوجیه را در جشن نوروز (گموک بابلی) به عنوان شاه بین‌النهرین معرفی کرد. ۱۶. مورخان یونانی نقل کرده‌اند که ایرانیان معمولاً در اعتدال بهاری ازدواج می‌کنند و داماد پی شاز رفتن به حجله سیب یا مغز استخوان شتر می‌خورد، و در آن روز چیز دیگری نمی‌خورد ۱۷ از سوی دیگر چنین به نظر می‌رسد که بنای باشکوه تخت جمشید، محل مخصوص اجرای جشن سالانه نوروز بوده است. ۱۸. ملت‌های همه سرزمین‌های زیر فرمانروایی هخامنشی، در چنین روزی در آن جا گرد می‌آمدند تا پیشکش‌های خود را تقدیم کنند. آنان از پلکان‌های باشکوه این بنا که طوری ساخته شده‌اند که بتوان با اسب از روی آنها بالا رفت و از میان دروازه‌های کاخ و از کنار دیوارهای کنگره‌دار که گویا نمادی از کوه مقدس اساطیری در باورهای ایران باستان است، می‌گذشتند تا به کاخ صد ستون وارد شوند. حرکت این گروه‌ها نمایش‌داری آنها نبوده، بلکه آیینی نیایشی بود و در برابر خدای باروری این سرزمین. نقش برجسته معروف تخت جمشید که شیری (خورشید) را در حال کشتن گاو (باران) نشان می‌دهد و دیگر نقش برجسته‌های ایران بنا این نظر را القاء می‌کند که جشن سالانه‌ای در ایران وجود داشته است که با تغییر فصلها مربوط بوده است.

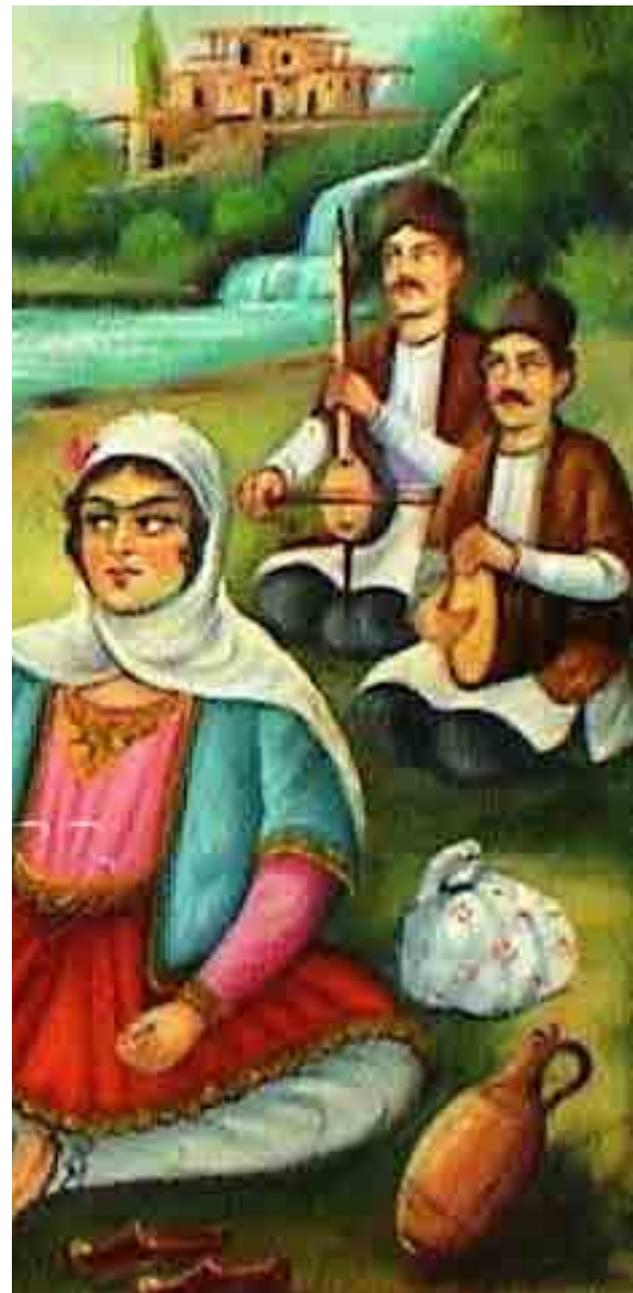
رسم بوده است که مردمان در هنگام سپیده دم نوروز خود را می‌شستند و در آب کاریزها و آبگیرها غوزه ور می‌شدند و گاهی اوقات از آبهای جاری بر می‌داشتند و با خود می‌بردند که آفت‌ها را از خود دور کنند و رسم به هم آب پاشیدن یکی از آیین‌های نوروزی بوده است و افسانه جمشید را در مورد کنند جوی‌ها و کاریزها در این روز و افسانه دیگری را که پس از مدت‌ها خشکسالی در دوران جمشید باران آمد، با این رسم بی ارتباط نیست.

از آیین‌های ایران نژادان قفقاز نقل شده است ۱۹ که در نوروز برای شگون، کوزه‌ای آب از چشمه بر می‌داشتند و به خانه می‌آوردند و بعد به آسیا رفته، جارویی را که با آن سنگ آسیا با پاک می‌کردند. هفت مرتبه روی سر خود می‌گذاشتند و یا این که پیش از برآمدن آفتاب به آسیا رفته و هفت بار از زیر ناودان آسیا می‌گذشتند و کوزه‌های از آب آسیا بر می‌داشتند و آن را برای پختن نان عید به کار می‌بردند. ضمناً در رفتن و برگشتن می‌بایست سکوت کامل را رعایت کنند.

از دیگر آیین‌های نوروز در روز گاران باستان این بوده است که از بیست روز یا بیست و پنج روز پیش از نوروز ۲۰، دوازده ستون ۲۱ از خشت بریا می‌کردند و دانه‌های گوناگون غلات و حبوبات را بر روی آن می‌کاشتند و روز ششم عید با خواندن سرود و نواختن موسیقی و بازی‌های گوناگون محصول را جمع آوری می‌کردند و ستونها را در روز مهر (شانزدهم ماه) خراب می‌کردند و از روی رشد هر یک از دانه‌ها، محصول سال جاری را پیش بینی می‌کردند. پیدایش این آیین را به زمان جمشید منسوب می‌کنند ۲۲ و گاهی از ستونهای هفتگانه ۲۳ نیز سخن به میان می‌آید ۲۴. به کاشتن این سبزه‌ها در می‌انداختند ۲۵ و یا ستونها را خراب می‌کردند و یا دانه را بر می‌گرفتند و به روایتی با این دانه‌ها نان روغنی (کلوچه یا کلیچه) مخصوص نوروز را می‌پختند. ۲۶.

در کتابها آورده‌اند ۲۷ که در بامداد این روز (نوروز) بر کوه بوشخ (دهی در هرات) شخص خاموشی ظاهر می‌گردد که دسته‌ای از گیاهان خوشبو در دست دارد، ساعتی ظاهر و بعد ناپدید می‌گردد و تا همین ساعت در سال بعد دیده نمی‌شود.

نقل شده است ۲۸ در ششمین روز از نخستین ماه سال که نوروز بزرگ نامیده میشود (اعتدال بهاری)، فرمانروایان که مراسم روزهای پنج‌گانه را کشوریان برگزار کرده‌اند، با خود خلوت می‌کردند. آنگاه بنا بر عادت دیرینه مردی خوش‌سیما، شب هنگام بر در می‌ایستاد و تا سپیده دم در آنجا می‌ماند. در ساعتی از صبح بی اجازه وارد می‌شد و در جایی می‌ایستاد که دیده شود. شاه از او می‌پرسید: که کیس و چه نام دارد؟ از کجا آمده است و چه می‌خواهد و با خود چه آورده است؟ آن مرد پاسخ می‌داد: من «پیروزم»، نامم «خجسته» است، از پیش خدا ۲۹ آمده‌ام و با نیکبختی و آرامش به همراه سال نو آمده‌ام. ۳۰ او می‌نشست و سپس مرد دیگری وارد می‌شد که سنی سیمینی در دست داشت. بر آن سینی گندم، برنج و دیگر حبوبات مفید، از هر کدام هفت خوشه و هفت دانه، شکر، دینار و درهم نو و کلوچه‌ای از دانه‌های هفتگانه که روینده بودند تهیه شده بود، گذاشته بودند و این سنین را در برابر شاه می‌نهادند. نقل شده است که مردمان در روز نوروز بزرگ، پیش از لب به سخن گشودن شکر می‌خوردند و بر خود روغن می‌مالیدند تا در طی سال از انواع آفت‌ها در امان باشند. ۳۱.



نکته دیگری از آیین‌های جشن نوروزی را نظام‌الملک در سیاست نامه نقل کرده است ۳۲ که شباهتی با آیین کارناوال‌ها و مراسم مشابهی دارد که در یونان و بابل برگزار می‌شده است و در آن، اربابان نقش بندگان را بر عهده می‌گرفتند و برعکس و یا محکوم به مرگی را برای زمانی کوتاه امیر می‌کردند و سپس او را می‌کشتند. در سیاست‌نامه آمده است که گویند رسم فرمانروایان ایران در قدیم چنین بوده است که روز نوروز و مهرگان بار عام برگزار می‌کردند و پیش از آن به همه کشور نامه می‌نوشتند که هر کس از کس دیگری شکایتی دارد عرض حال کند. ملک شکواییه‌ها را بر می‌گرفت و در پیش خود می‌نهاد و یک به یک به آنها می‌نگریست. اگر شکایتی از ملک بود، موبدان موبد را که بر دست راست نشاندند بود می‌خواند و از تخت به زیر می‌آمد، تاج از سر برمی‌گرفت و از او می‌خواست که پیش از همه داوریها، به داوری میان او کسانی را که از ملک شاکی هستند بپردازد. پس از انجام این داوری، دوباره تاج بر سر می‌نهاد و بر تخت می‌نشست و داوری شکایت‌های دیگران را می‌کرد.

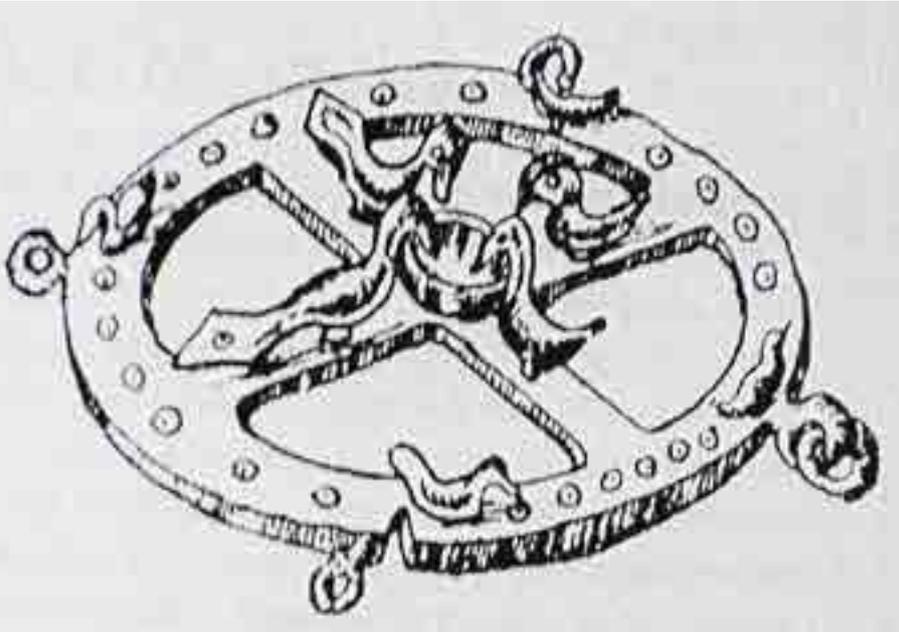
در دوران ساسانی، نوروز از چنان توجهی برخوردار بود که بر موسیقی آن روزگاران نیز تاثیر خود را بخشیده است. در میان آهنگ‌های آن دوره که بعدها نامشان در اشعار منوچهری و نظامی آمده است این نام‌ها را می‌بینیم: «نوروز»، «ساز نوروز»، «نوروز بزرگ»، «نوروز قباد»، «نوروز خارا» و «نوروز خردک» ۳۳ و نیز روایت شده است که در آن هنگام سرودهای «آفرین» و «خسروانی» و «مدارستانی» را می‌خواندند ۳۴.

تاریخ‌نویسان قدیم، همچنین به دفعات از آراستن خان‌ها و پامها در هفت روز نوروز سخت گفته‌اند که بازارها را از خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها و کالاهای دیگر پر می‌کنند و همه جا آرا آذین می‌بندند، چنان که شب به روز می‌پیوندند و گویند که در این روزها مردم به کنار رودخانه‌ها و بر بام‌ها و بازارها می‌آیند و در هر کاری آزادی کامل دارند. ۳۵ با این توصیفی که به دست دادیم، هر چند کوتاه و مختصر، ولی می‌بینیم که هفت «سین» و هفت «شین» و هفت «میم» که خوان‌ها نوروزی ما از زینت می‌بخشند پایه‌هایی این چنین کهن در هزاره‌های دور دست دارند. مادر قدیم، به عنوان شگون، هفت «سینی» ۳۶ از دانه نهایی که برکت به سفره‌ها می‌آورد، می‌رویانیدیم و بر خوان نوروزی می‌نهادیم. به احتمالی، هفت «سین» می‌تواند بازمانده همین هفت «سینی» باشد و یا نمادی از «سبزه» و «سرسبزی». اگر در درازای زمان هفت «سینی» با هفت میوه یا گل یا سبزی که با «سین» آغاز می‌شوند و هر کی نشانه‌ای از باروری و تندرستی هستند تلفیق شده است، در آن باید جای پای ذوق لطیف ایرانی را جستجو کرد.

آن چیزی که امروزه - افزون بر آن چه تا به حال گفتیم - خوان ما زینت می‌بخشد و همه اهل خانه را به جهانی از شادی و سرسبزی فرا می‌خواند چیست؟ «سبزه» نو دمیده است و «سنبل» خوش بر و خوشبو، «سیب» که میوه‌ای بهشتی نام گرفته است و نمادی از زایش است، «سمنو» این مانده تهیه شده از جوانه گندم که بخشی از آیین‌های باستانی پیشگفته را یادآوری می‌کند، «سنجد» که بوی برگ و شکوفه درخت آن محرک عشق و دل‌باختگی است. «سیر» که از دیر زمان به عنان دارویی برای تندرستی شناخته شده است. دانه‌های «سپند» (اسفند) که نامش به معنی «مقدس» است و دانه‌های به رشته کشیده آن زینت بخش خانه‌های روستایی و دافع چشم بد. ما بر این خوان آیینی می‌گذاریم که نور و روشنایی می‌تاباند، شمع می‌افروزیم که روشنایی و تابش آتش را به یاد می‌آورد تخم مرغ که تمثیلی از نطفه و باروری است. ۳۷ کاسه آب زلال به نشانه همه آب‌های خوب جهان و ماهی ۳۸ زده در آب، به نشانه تازگی و شادابی، نقل و شیرینی و دیگر چیزهایی که بنا به رسم خاص هر شهر و روستا و خانواده‌ای بر این خوان افزوده می‌شود. در بسیاری از خانه‌ها گذاشتن نمونه‌ای از غلات و حبوبات و هم چنین شیر و فرآورده‌های شیری به نشانه تضمین برکت خانه، متداول است.

- ۱- کلک، شماره ۲۳-۲۴، بهمن و اسفند ۱۳۷۰
- ۲- کریستن سن، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، احمد تفضلی، جلد دوم، ۱۳۶۸، ص ۴۷۸
- ۳- هینلز، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار، احمد تفضلی، ص ۴۵-۴۶
- ۴- بهران فره وشی، جاهان فروری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۵
- ۵- مدت توقف این فرورها نخست یک روز بوده است و بعد شامل پنج روزه بیزک (همسه مسترقه) گردیده و جشن «فروردیگان» را شامل شده است. سپس که نوروز در آغاز اعتدال بهاری قرار گرفته است، پنج روز دیگر به آن اضافه شده است و جشن «فروردیگان» ده روز شده است. در کتاب مینوی خرد، که از «فروردیگان» پنج روزه (فصل ۵۶ بند ۱۳) سخن رفته است. اما در «فروردین یشت» (بند ۱۹) به توقف ده روزه فرورها اشاره شده است. ن. ک. به احمد تفضلی، مینوی خرد، ص ۷۳ و پورداو، یشتها، جلد دوم، ۱۳۴۷، ص ۷۱.
- ۶- این آتش افروزی بعد از آمدن اسلام نیز در میان ایرانیان معمول بوده است و در روایات آمده است که در دوران عباسیان که به آداب و سنن ایرانی توجه خاصی می‌شد، این آتش افروزی نیز مرسوم بود و چون مراسم به طور رسمی نخستین بار در شب چهارشنبه انجام شد، این رسم آتش افروزی شب چهارشنبه پای برجا ماند. ن. ک. به فرهاد آبادانی چهارشنبه سوری و جشن نزول فرورها، جشن نوروز و چهارشنبه سوری و سبزه بدر، تهران، ۱۳۵۶، ص ۵
- ۷- نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد دوم، ص ۴۱۴.
- ۸- (به نقل از بیرونی)
- ۹- همان اثر.
- ۱۰- همان اثر.
- ۱۱- همان اثر.
- ۱۲- همان اثر، ص ۴۱۶ (به نقل از بیرونی)
- ۱۳- همان اثر، ص ۴۱۴، (به نقل از بیرونی)
- ۱۴- همان اثر، ۴۱۶ (به نقل از بیرونی)
- ۱۵- همان اثر، ۴۱۶ (به نقل از بیرونی)
- ۱۶- شناخت اساطیر ایران، ص ۱۵۸
- ۱۷- جهان فروردی، ص ۴۷
- ۱۸- شناخت اساطیر ایران، ص ۱۵۹
- ۱۹- مطالعاتی درباره ساسانیان، ص ۱۱۲.
- ۲۰- این مدت بنا بر آب و هوای محل تغییرپذیر بوده است.
- ۲۱- به نشانه دوازده برج سال
- ۲۲- نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد دوم، ص ۴۱۵
- ۲۳- به نشانه هفت امشاسپند
- ۲۴- مقایسه کنید با آیین‌های مربوط به آدونیس
- ۲۵- مقایسه کنید با آیین‌های مربوط به آدونیس
- ۲۶- نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد دوم، ص ۴۱۵
- ۲۷- به نشانه هفت امشاسپند
- ۲۸- مقایسه کنید با آیین‌های مربوط به آدونیس
- ۲۹- مقایسه کنید با آن روغنی‌هایی که در بیشتر شهرهای ایران برای عید نوروز می‌پزند. مثلاً در خوی (آذربایجان) پختن نان روغنی به نام نازک (نازک) با چوجچه (احتمالاً کلوجه) از مهمترین تدارکات نوروزی است.
- ۲۷- نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد دوم، ص ۴۸۳ (به نقل از بیرونی)
- ۲۸- همان جا
- ۲۹- در بعضی روایتها: «از پیش دو نیکبخت» که منظور دو امشاسپند بانو، «خرداد» و «مرداد» است. ن. ک. به: مطالعاتی درباره ساسانیان، ص ۹۶
- ۳۰- مقایسه کنید با رسم متداول در بیشتر خانواده‌های ایرانی که پس از تحویل سال شخص خوش قدمی از اهل خانه بیرون می‌رود و سبزه و سکه در دست می‌گیرد و به خانه وارد می‌شود. اهل خانه می‌پزند: «چه آوردی؟» و او پاسخ می‌دهد: «سلامتی، خوشبختی، ثروت و ...»
- ۳۱- نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد دوم، ص ۴۸۳
- ۳۲- به کوشش مرتضی مدرسی چهاردهی، تهران، ۱۳۴۴، فصل ششم، ص ۴۸
- ۳۳- نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد دوم، ص ۴۸۹
- ۳۴- مطالعاتی درباره ساسانیان، ص ۹۸ و ۱۱۶
- ۳۵- محمد علی امام شوشتری، نوروز در ادبیات عرب، نوروز و چهارشنبه سوری و سبزه بدر، ص ۱۳
- ۳۶- «سینی» معرب «چینی» است که در قدیم به طبق‌های بزرگی که از چین آورده بودند. گفته می‌شد.
- ۳۷- در اسطوره‌های ایران باستان، آسمان و زمین همچون تخم مرغی توصیف شده‌اند که زمین هم سان زرده و میان آسمان که همسان سفیده می‌باشد قرار دارد.
- ۳۸- ماه اسفند برابر با برج «حوت» است که به معنی «ماهی» است.





تخت جمشید یا گردونه‌ی خورشید

بهار مختاریان، استاد دانشگاه هنر اصفهان و
مدیر گروه اسطوره و ادبیات کلاسیک،

moktarian@yahoo.com

بالست خویش. به سبب بودن به ترازو، کیوان شاهی هزاره را پذیرفت، زیرا ترازو بالست، و بره نشیب کیوان، شاه تاریکی است. مهر خدای روشنی است، با تاریکی دشمن است. بدان گونه نیز ترازو بالست کیوان و نشیب مهر، بره بالست مهر و نشیب کیوان (۲). بر این اساس، آغاز بهار با بالست خورشید/مهر همراه بود و خورشید در این زمان به حوزه قدرت اهورایی راه می‌یافت و تا ۶ ماه در این محدوده بود. تا این که با آغاز پاییز، بالست کیوان یا حوزه قدرت اهریمنی خورشید نیروی خود را از دست می‌داد. پس این که خورشید در آغاز بهار به تخت بنشیند، بیشتر توصیفی نجومی از بالست آن است.

در اینجا مایل به طرح مباحثی درباره‌ی ساختار اسطوره‌ای شاهنامه و بسیاری از نمادها و بن‌مایه‌های مشابه با فرهنگ هندواروپایی یا موضوع جایگشت در چنین آثاری که بارها مطرح کرده‌ام، ندارم و صرفاً به واژه‌ی «تخت» در این ابیات می‌پردازم. تا آنجا که راقم خیر دارد، تخت در این ابیات همان چیزی است که در فرهنگهای فارسی به معانی ۱- کرسی، نشیمنگاه؛ ۲- جایگاه ویژه‌ی پادشاه به هنگام بار؛ ۳- نشیمنگاهی به شکل‌های مستطیل و یا مربع، درک شده است. اما هیچ شهادتی در فرهنگهای هند و اروپایی از نمادی مربع شکل در ارتباط با خورشید وجود ندارد. همه‌ی نمادهای خورشیدی نزد اقوام هند و اروپایی به صورت دایره، گردونه، دیسک، چرخ، روزت، چشم، لایبرنت مارپیچ، سواستیکا، چلیپا، اسب، گاو، قو، طاوس و کشتی نمایش داده شده‌اند (۳). روشن است که برخی از این نمادها با گوی درخشان خورشید در آسمان شبیه‌اند و برخی بر اساس جانورانی که نزد این اقوام اهمیت فراوان داشتند، با خورشید و البته دیگران ایزدان هند و اروپایی مربوط شده‌اند. اسطوره‌های مربوط به چرخ و گردونه در اسطوره‌ها و هنر هند و اروپایی در پیوند با خورشید شواهد بسیار دارد. برای نمونه گرنفون از گرداندن گردونه خورشید در اعیاد ایرانی یاد کرده است (۴). در بسیاری از گردونه‌ها یا چرخ‌ها نقش یک پرنده یا چهار پرنده یا شماری پرندگان دیده می‌شود. (۵). جالب اینجاست که در نسخه بدل‌های شاهنامه تخت یاد شده در داستان جمشید با مرغانی صف زده این گونه توصیف می‌شود:

یکی تخت پرمايه کرده بیای
نشسته بروبر جهان کلدخداي
نشسته بران تخت جمشيد کي
بچنگ اندرون خسروي جام می
مران تخت را دیو برداشته
ز هامون بگردون برافراشته
سرافراز تخت سپهبد زده
سراسر ز مرغان همه صف زده
(همان، پانوش ص ۲۴)

در شاهنامه از ساختن تختی توسط جمشید سخن می‌رود که توسط دیوان به آسمان برکشیده می‌شود. جمشید بر این تخت نشسته چون خورشید تابان (۱) میان هوا قرار می‌گیرد. چنین روز فرخنده‌ای نوروز خوانده می‌شود:

به فر کیانی یکی تخت ساخت
چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی دیو برداشتی
ز هامون به گردون برافراستی
چو خورشید تابان میان هوا
نشسته برو شاه فرمانروا
جهان انجمن شد بران تخت اوی
شگفتی فرومانده از بخت اوی
به جمشید بر گوهر افشاندند
مر آن روز را روز نو خواندند
(شاهنامه، چاپ خالقی، ج. ۱، ۴۸-۵۲)

نکته‌ی قابل توجه در این ابیات ساختن تختی است که چون به میان آسمان قرار می‌گیرد، مانند خورشید توصیف می‌شود. در مباحث ایکون‌های صورت‌های فلکی در سایت انسان‌شناسی و فرهنگ آورده‌ایم که بر اساس باورهای نجومی زمان کیهانی و هستی دنیوی بر بنیاد حرکت سالانه‌ی خورشید در باورهای ایران باستان به دو بخش اهورایی و اهریمنی تقسیم می‌شد. به عبارتی، برج‌هایی که نمود حرکت خورشید از صورت فلکی بره (اعتدال بهاری) به طرف اوج آن (انقلاب تابستانی) تا برجی که دوباره زمان به نقطه‌ی صفر می‌رسد (یعنی ترازو، اعتدال پاییزی) و از آن به طرف حضيض خورشید حرکت می‌کند، همه چیز در تضاد دو بن خیر و شر بخش بندی می‌شود. به عبارتی، در باور اسطوره‌های بندهشن در ارتباط با نجوم آمده است که شش ماه آغاز سال برابر با برج‌هایی که از بره تا خوشه‌اند، متعلق به دنیای اهورایی است و از برج ترازو به این سوست که اهریمن به جهان اهورایی یورش می‌آورد: «چنین گوید به دین که سه هزار سال هستی مینوی بود که آفرینش بی‌اندیشه و بی‌جنبش و نابسودنی بود (که) هزاره‌ی خدائی بره، گاو و دوپیکر بود. سه هزار سال کیومرث را با گاو هستی بی‌پتیاره بود (که) هزاره خدائی خرچنگ و شیر و خوشه بود که روی هم شش هزار سال بود. چون هزاره‌ی خدائی به ترازو آمد، اهریمن در تاخت». در جایی دیگر در بندهشن توصیف دیگری از این باور دیده می‌شود: «تا آمدن اهریمن هزار سال زمان گذشته بود. سه هزار سال به مینویی و سه هزار سال به صورت مادی، در پاکی. آن شش هزار سال از بره تا خوشه، هر اختری یک هزار سال شاهی کرد. چون شاهی به ترازو آمد که نشیبان نشیب مهر است، پتیاره از زیر در تاخت. کیوان به ترازو جست، به

از این رو تخت خورشید با مرغان نمایش داده می‌شده است. در شاهنامه تخت دیگری منسوب به کیکاوس هم وجود دارد که با چهار عقاب به آسمان برده می‌شود:

ز عود قماری یکی تخت کرد
سر تخته‌ها را به زر سخت کرد
به پهلوش بر نیزه‌های دراز
بیست و بر آن گونه بر کرد ساز
و زان پس عقاب دلاور چهار
بیاورد، بر تخت بست استوار
ز روی زمین تخت برداشتند
ز هامون به ابر اندر افراشتند
(همان، ج ۲، ص ۹۶-۹۷).

به گمان من سقوط این پرواز به زمین هم می‌تواند نشان از باورهای نجومی و همان ورود خورشید به اعتدال پاییزی و یا محدوده اهریمنی باشد. باری، گویا الگوی گردونه خورشیدی با پرندگان در فرهنگ ایرانی موضوعی آشنا بوده است. این باور مشخصا در ابیات یاد شده در ارتباط با جمشید که نخستین شاه در فرهنگ ایرانی است و در خورشید جای دارد به وضوح در ابیات نقل شده دیده می‌شود. بازمانده‌ی همین باور را می‌توان در واژه‌ی «تخت طاوس» دید. البته گویا دو یا سه تخت طاوس در فرهنگ ما شناخته شده است یکی آن که در زمان فتحعلی شاه قاجار در ۱۲۱۶ ه.ق. ساخته شد در اصل «تخت خورشید» خوانده می‌شد (۶). و یکی آن که متعلق به شاه جهان بود و نادرشاه پس از فتح خود در قرن ۱۷ م. به ایران آورد. در توضیح تخت طاوس ویکی‌پدیا به انگلیسی و با توجه به تصاویر نقاشی شده از آن، می‌توان دید که تختی بوده با طاقی گنبدی شکل که دو طاوس بر سر آن قرار گرفته‌اند (۷). تختی هم گویا در زمان محمدشاه قاجار با همین نام ساخته می‌شود. این نامگذاری تخت در ارتباط با طاوس یا خورشید بیش از آن که مرتبط با نام فردی باشد، بیشتر نشان از سنتی دارد که در فرهنگ ایرانی و هند و اروپایی سابقه دارد. چنین سابقه‌ای در شاهنامه نیز به روشنی دیده می‌شود. براین اساس، با توجه به شواهد یاد شده «تخت» در ابیات شاهنامه احتمالا بیشتر به معنای «نشیمنگاه» نزدیک می‌شود که می‌تواند فرمی دایره شکل چون نمادهای خورشیدی، گردونه یا چرخ داشته باشد. گویا این فرم همان گونه که در شواهدی از شاهنامه نشان دادیم، با یادداشت‌ها:

ارتباط جمشید و خورشید توسط پژوهشگرانی مطرح شده است برای نمونه نک. به کتاب «نخستین انسان نخستین شهریار» کریستین سن، ترجمه ژاله آموزگار، احمد تفضلی.

بندھشن، ۱۳۶۹، ترجمه مهرداد بهار، توس. در توضیح منطقه البروج آورده‌ام که در هزاره ی چهارم پ.م. به جای بره، صورت فلکی گاو قرار داشت.

نک. The Sun Goddess, Brandford, London, ۱۹۹۷, McGrath, Sh.

نک. یشت‌ها ۱، گزارش پورداود، ص ۳۰۸.

نک. Die Botschaft der Symbole, Kösel, München, ۱۹۹۰, Lurker, M. و نیز ۱۹۵۴, Studien zum Symbolgut der Urnenfelder und Hallstattzeit Mitteleuropas, Berlin.

نک. http://fa.wikipedia.org/wiki/ذیل_تخت_طاوسی. البته در اینجا دلیل نامیدن شده تخت به طاوس را ازدواج فتح علی شاه با طاوس تاج‌الدوله می‌داند. استدلالی برای نامیده شدن آن به تخت خورشید آورده نشده و دلیل نامیده شدن تخت طاوس نادری هم به طاوس گفته نمی‌شود.

http://en.wikipedia.org/wiki/Peacock_Throne-۱



سمفونی زیبای طبیعت و فرهنگ در نوروز (من و ساقی)

جواد مسکینی، کارشناس انسان شناسی دانشگاه تهران
javadmekini@yahoo.com

همیشه برایمان سوال است که چرا نوروز برای ما در کودکی معنا و مفهوم داشت اما حالا که از آن دوران فاصله گرفته‌ایم آنچنان نیست یا چرا نوروز در سال‌های نه چندان دور پررونق‌تر از دوره کنونی بوده است. چرا امروز از نو شدن طبیعت شادمان و شیدا نمی‌شویم. چراهای زیادی در این حوزه به چشم می‌خورد که ذهن خو گرفته به علت یابی شیفته دست‌یابی به آنهاست.

نوروز، گاه شادمانی و نو شدن طبیعت و نوید بخش از راه رسیدن اعتدال در آب و هواست. جشن همگانی طی شدن فصل بی‌حاصلی ست. اما نوروز نشانه است نشانه نوگرایی عجیب روحیه ایرانیان و همراهی و پیمان ناگسستی مردم این سرزمین با طبیعت، نوروز سمفونی زیبا و شنیدنی طبیعت و فرهنگ است. عرصه‌ایست مهیا برای آشتی این دو یار مهجور و غریب که به خوبی آذین‌بندی شده است.

نوروز بهانه است بهانه‌ای برای شادمانی، اما شادمانی نه به بهای غفلت بلکه شادی حتی با یاد و حضور غایبان و درگذشتگان، پس می‌توان گفت نوروز تلاقی دنیای مردگان و زندگان هم هست.

بیاید این تقسیم‌بندی‌های دوگانه (طبیعت/فرهنگ، مرده/زنده، سنت/مدرن و...) و محدودکننده را کنار بگذاریم و کودک شویم، کودک شویم و عقل را از هر نوع و قسمش ترک کرده و گذشته و آینده را در پستوی دست‌نیافتنی ذهنمان محبوس کنیم. نیز از مصاحبت عقل دل برکنیم و اگر با شراره‌های ویرانگر غم مواجه شدیم از ساقی طبیعت مدد طلبیم و بنیادش را براندازیم. اگر به دنبال این هستیم که نوروز برایمان معنایی دوباره یابد ناگزیریم صدای خش‌دار و دلهره‌آور عقل را در وجودمان خاموش کنیم تا سمفونی مسحورکننده نوروز را با گوش جان بشنویم و مجنون شویم. هر روزتان نوروز.



آیین نوروزی و کارکردهای آن

حسین میرزایی، دکترای انسان‌شناسی از دانشگاه اکس - مارسی فرانسه

Hossein1873@yahoo.com



نمونه اولیه و آرمانی موجودات را در شش گاه با فاصله‌های نابرابر و در درازای یک سال می‌آفریند که به ترتیب عبارتند از: آسمان، آب، زمین، گیاه، چهارپای سودمند و مردم. به یادبود این آفرینش‌های شش گانه، سال را به شش قسمت نابرابر تقسیم می‌کردند و سالگرد این آفرینش‌ها را به صورت جشن‌های پنج روزه که در آیین ایران باستان «گاهانبار» نام دارد، برگزار می‌کردند.

اسطوره دیگری نیز آیین‌های نوروزی را همراهی می‌کند، یکی از آنها آیین نیایش به ایزد «ریتوین» است. «ریتوین» سرور گرمای نیمروز و ماه‌های تابستان است و در زمستان، در زیر زمین جای می‌گیرد و آب‌های زیرزمینی را گرم نگاه می‌دارد تا گیاهان و درختان نمیرند و به خصوص ریشه‌های درختان را در برابر یورش سرمای زمستانی پاس می‌دارد. بازگشت سالانه او در بهار است که نمادی است از پیروزی نهایی نیکی‌ها بر بدی‌ها و بهارها بر زمستان‌ها. به همین مناسبت جشن ویژه‌ای و نیایشی که تقدیم ریتوین می‌شد، بخشی از مراسم نوروزی را تشکیل می‌دهد و از این دید، نوروز نمادی از پیروزی عنصر نیک است در نبرد فصل‌ها.

نوروز همچنین نمادی است از سالگرد بیداری طبیعت از خواب زمستانی و مرگی است که به رستاخیز و زندگی منتهی می‌شود و به همین مناسبت جشن مربوط به «فروهر»‌ها نیز بوده است. «فروهر» یا «فروشی» گونه‌ای از روان است و نوعی همزاد آدمیان که پیش از آفرینش مردمان در آن جهان به وجود می‌آید و پس از مرگ مردمان به دنیای دیگر می‌شتابد و از کیفی‌های خاصی که روان می‌بیند به دور است. فروهرها سالی یک بار در طلوع ماه فروردین (ماه فروهرها) به زمین باز می‌گردند و هر یک به خانه خود فرود می‌آیند. آنان از دیدن پاکیزگی و درخشندگی خانه دلخوش می‌شوند و بر شادکامی خانواده و بر برکت خانه دعا می‌کنند و اگر خانه را آشفته و در هم، پاک نشده و نا آراسته ببینند غمگین می‌شوند و دعا نکرده و برکت نخواسته خانه را ترک می‌کنند. مراسم خانه‌تکانی از همین جا نشأت گرفته است. ایرانیان در آغاز سال نو همه جای خانه را تمیز و پاکیزه می‌کنند تا فروهرهای درگذشتگان به خانه آنان بیایند و برای خانواده برکت بیاورند.

همچنین یک جامعه می‌تواند آیین‌ها را به عنوان رخدادهایی مقدس، به عنوان لحظاتی که در گسست با زندگی روزمره است، در نظر بگیرد. به این ترتیب آیین‌ها، می‌توانند جریان زندگی روزمره را قطع کند. در واقع زندگی روزمره با هیجان و غلیان آیینی که در آن فرد خود را زیر چتر حمایت اجتماعی حس می‌کند، در مقابل هم قرار دارند. وجود آیین‌ها برای توجیه روزمرگی یک زندگی سرشار از الزام ضروری به نظر می‌رسد.

خصوصیت اصلی آیین‌ها تجلی پیدانمی‌کنند مگر این که ما آن‌ها را در برابر زندگی روزمره به تحلیل بکشیم. گسست با زندگی روزمره را می‌توان در دو

نوروز یکی از کهن‌ترین آیین‌های ایران باستان است که با وجود فراز و نشیب‌های فراوانی که داشته، تا کنون به حیات خود ادامه داده است. جغرافیای نوروز با نام نوروز یا مشابه آن، سراسر خاورمیانه، بالکان، قزاقستان، تاتارستان، در آسیای میانه چین غربی ترکستان چین، سودان، زنگبار، در آسیای کوچک سراسر قفقاز تا آستراخان و نیز آمریکای شمالی، هندوستان، پاکستان، بنگلادش، بوتان، نپال و تبت را شامل می‌شود. با تکیه بر این آیین کهن باین جغرافیای وسیع، می‌توان در مورد نقش ذاتی آیین‌ها در زندگی انسان و کارکردهای آن اندک سیاه‌های ارائه کرد.

انسان از دیر باز به قواعد چرخه‌هایی که ریتم زندگی را موزون می‌کند آگاه بوده است. آیین‌ها، با تکرار شدن‌های خود در زمانی مشخص در سال به نحوی این چرخه را بازنمایی می‌کنند. به طور کلی، ریشه این آیین‌ها با چرخه‌های زایش، مرگ و یا بازسازی در سطح طبیعت و یا اجتماع در ارتباط است. همراه با این آیین‌ها است که مناسک وارد زندگی و تقویم روزمره انسان می‌شود. در واقع، ویژگی اساسی این آیین‌ها این است که در زمان‌های مشخص برپا می‌شوند و در خدمت موزون کردن زندگی انسان هستند. این کارکرد جهانشمول تقریباً در همه جوامع مشاهده می‌شود. در تقویم جلالی که ما از آن بهره می‌بریم این آیین‌ها فراوان هستند: آیین‌های ثابت مربوط به چرخش خورشید (مانند، جشن مهرگان، یلدا و عید نوروز) و آیین‌های متغیر مربوط به گردش ماه (مانند اعیاد و عزاداری‌های مذهبی).

ورای آیین‌های چرخه‌ای، که مرتبط با فصل‌ها و گردش زمین هستند، آیین‌های تقویمی مشخصی وجود دارند که برای یادبود واقعه مهم تاریخی یک گروه انسانی در یک روز مشخص از سال برپا می‌شود. (مانند سالروز استقلال یک کشور)

آیین‌ها به عنوان پدیده‌های اجتماعی، قواعد و منطق خاص خود را می‌طلبند که این را می‌توان در همه جوامع در طول تاریخ، از عهد باستان گرفته تا دوران حاضر، مشاهده کرد. آیین‌ها سرشار از کارکردهای اساسی برای جوامع انسانی بوده و هستند.

شاید اولین کارکرد این آیین‌ها انسجام بخشی و یکسان‌سازی کالبد اجتماعی باشد. آیین‌ها به شکلی نمادین، احساس تعلق به یک گروه را تقویت می‌کنند و با انتقال از نسلی به نسل دیگر کارکرد حفاظت از یک نظم را دارد که ریشه آن تا نیاکان آن گروه ادامه می‌یابد. در واقع، آیین‌ها، با پیوند میان گذشته و حال و قرار دادن افراد گروه در جریان یک کنش تاریخی، به صورت دوره‌ای باورها و اسطوره‌های اساسی یک جامعه را احیا می‌کنند.

برای نمونه، اسطوره‌های گوناگونی در آیین نوروز وجود دارند، از جمله اسطوره آفرینش در ایران باستان. بنابراین اسطوره، اورمزد شش پیش نمونه گیتی یعنی

شکل مشاهده کرد:

گسست از زمان: این‌ها با تبلور زمان گذشته در زمان حال، در پی بازگشتی به زمان اصلی یا اسطوره‌ای یک رخداد هستند. مثلاً درباره نوروز در بسیاری از آثار گذشته‌نگاران، از جمله در تاریخ طبری، شاهنامه فردوسی و آثار بیرونی؛ نوروز به جمشید - شاه افسانه‌ای و در تالیفات دیگر به کیومرث نسبت داده شده و آن را به دلیل آغاز بهار، برابر شدن روز و شب و از سر گرفته شدن درخشش خورشید و اعتدال طبیعت، بهترین روز در سال دانسته‌اند.

به نوشته برخی از مورخین برپایه افسانه‌ها، سه هزار سال پیش در چنین روزی، جمشید از کاخ خود در جنوب دریاچه ارومیه (منطقه باستانی حسنلو) بیرون آمد و عمیقاً تحت تأثیر آفتاب درخشان، و خرمی و طراوت محیط قرار گرفت و آن روز را «نوروز»، روز صفا، پاک شدن زمین از بدیها و روز سپاسگزاری از خداوند بزرگ نامید و خواست که از آن پس، بدون وقفه، هر سال در این روز آیین ویژه‌های برگزار شود.

زمان برگزاری یک آیین به عنوان زمانی مقدس و خارج از زمان روزمره تلقی می‌شود. این‌ها در یک اجتماع به شکل متضادی به منزله گسست از زمان و هم یابود زمان درک می‌شوند.

گسست از فضا: این‌ها اجازه می‌دهند که همپوشانی‌هایی میان فضاهایی که به طور معمول متمایز هستند، ایجاد شود:

بین درون و بیرون یک گروه: این‌ها به صورت دوره‌ای وحدت یک جماعت را تصدیق می‌کنند و در عین حال از پذیرفتن اعضای جدید استقبال می‌کنند. کشورهای تحت نفوذ فرهنگ نوروز علاوه بر این که نوروز را میراث کهن خود می‌دانند در تلاش هستند که ملل دیگر نیز این روز را به رسمیت بشناسند. به همین منظور مجمع عمومی سازمان ملل در نشست ۴ اسفند ۱۳۸۸ (۲۳ فوریه ۲۰۱۰) ۲۱ ماه مارس را به‌عنوان روز جهانی عید نوروز، با ریشه ایرانی به رسمیت شناخت و آن را در تقویم خود جای داد.

بین جهان واقعی و دنیای خیالی: این‌ها با رسم‌ها، افراد و حماسه‌هایشان که قوانین دنیای واقعی را زیر پا می‌گذارند، دنیایی جدیدی را می‌آفرینند. رسم‌های نوروز مانند خانه‌تکانی، دید و بازدیدهای مکرر، سبز کردن حیوانات، پهن کردن سفره هفت‌سین، خرید برای سال نو و ... همه چیز را مجیا می‌کند که انسان از یک دنیای واقعی به یک دنیای خیالی پرواز کند. گویی در انتظار یک رخداد اسطوره‌ای است. بین جهان الهی و دنیای انسانی: این‌ها غوطه‌ور شدن روح انسانی را در واقعیت میسر می‌سازند. نیاز به تولدی دوباره، پاک شدن از آلودگی‌ها و اشتباهات گذشته و شروع یک زندگی نو در وجود آیین زرتشت و ایران باستان بصورت اعتقاد به یک نقطه عطف خاص یعنی آفرینش متمرکز شده است. طبیعت پس از گذران دوره‌ای سرد و بی‌مصول، با آغاز بهار زنده شده و در واقع آفریده می‌شود. در اسلام و همچنین عرفان اسلامی موضوع خلق مدام، منطبق با این عقاید ایران باستان است. انسان نیز باید بعنوان یکی از مخلوقین الهی سعی کند همراه طبیعت به رستاخیز برخیزد.

گاهی حتی بین جهان زنده‌ها و دنیای مرده‌ها: ماه فروردین را ماه فرورهرها یا فرّوشی‌ها می‌نامند و آن عید اموات است. در این ماه بدلیل رستاخیز (نو شدن موقت دنیا) پرده‌ی میان زنده گان و مردگان به کناری رفته و ارواح نیک در گذشتگان به ملاقات زندگان می‌شتابند. رسم معروف قاشق‌زنی، نیز از همین اعتقاد نشأت می‌گیرد. ارواح نیک بصورت افرادی که رویشان پوشیده ست به پشت در خانه‌های زنده‌ها آمده و زنده‌ها نیز به آنان به رسم یادبود و برکت هدیه‌ای می‌دهند. و نیز تمیز کردن خانه‌ها و روشن کردن چراغها و شمعها در زمان تحویل سال برای رضایت خاطر و هدایت فرورهاست. در رسوم اسلامی نیز یاد کردن اموات و زیارت قبور آن‌ها در نوروز به صورت رسمی فراگیر مشاهده می‌شود.

آیین‌ها اجازه می‌دهند که قدرت‌های متضاد با یکدیگر در صلح قرار بگیرند. به این ترتیب جامعه با امر آیینی در بین اعضای خود تعادلی را برقرار می‌کند. گسست از هنجارهای جامعه:

همواره دو نوع آیین وجود داشته است: اول آیین‌های منظم که تطابق مضاعفی را در پی دارند: تکرار دقیق در زمان و انضباط شدید در انجام آیین. دوم، آیین‌های نا منظم که در این حالت آیین، در پی دگرگونی آداب و رسوم و قواعد جامعه است. آیین یک بعد تخطی‌گرایانه دارد. در هنگام برگزاری آیین، نظم اول اجتماع با نظمی وارونه و موقت جایگزین می‌شود که به دور از به چالش کشیدن ثبات سازمان اجتماعی درونی است. برای مثال شلوغی و بی‌نظمی در آیین به شدت قاعده‌مند است. به همین نسبت، بازگشت به نظم اولیه اجتماعی پیش‌بینی و آماده شده است. گروه تمام نیروهای خود را برای اطمینان از آینده خود به تکاپو وامی‌دارد. بر اساس این دیدگاه، آیین دارای کارکرد پاک‌سازی روحی و به صورت دوره‌ای در خدمت تهذیب و اصلاح جامعه است. به طور مشخص در مراسم چهارشنبه سوری و ۱۳ فروردین مشاهده می‌کنیم که بسیاری از قوانین اجتماعی زیر پا گذاشته می‌شوند.

آیین‌ها به طرز شگرفی از یک دیگر وام گرفته‌اند. به این شکل است که ما شاهد عناصری جهان شمول در مناسک‌های جوامع مختلف هستیم. ویژگی‌های مختلف آیین‌ها در بسیاری از آیین‌های دیگر در جای‌جای دنیا مشاهده می‌شوند. اما این نباید ما را در این نقطه متوقف کند. در واقع برای درک معنای صحیح یک آیین، الزاما باید بستر اجتماعی آن مورد بررسی قرار بگیرد. مثلاً عده‌ای عنوان کرده‌اند که ایرانیان آیین نوروز را از تمدن بین‌النهرین وام گرفته‌اند هر چند که این نظریه مخالفان سرسختی همچون مهرداد بهار دارد. مجال بحث در این باره این جا نیست اما می‌توانیم به شباهت‌های میان نوروز و عید پاک اشاره داشته باشیم که می‌توانند به گونه‌ای از یکدیگر وام گرفته شده باشند. به فاصله کمی از نوروز، مسیحیان در سراسر دنیا عید پاک را جشن می‌گیرند. عید پاک، به عنوان مهم‌ترین عید مسیحیان، روز رستاخیز مسیح از مرگ یا دوباره برخاستن او پس از به صلیب کشیده شدن است. عید پاک در پایان هفته‌ی مقدسی است که عیسی وارد اورشلیم می‌شود و توسط سربازان رومی دستگیر و پس از تحمل مصائب و سختی‌ها بر فراز تپه جلعتا در اورشلیم مصلوب می‌شود.

رستاخیز مسیح به نوعی با آغاز بهار و نوروز هم‌زمان است. بسیاری از مراسم و آیین‌هایی نوروز و جشن باروری طبیعت به عید پاک نیز راه یافته است. یکی از مورخین به نام اونز وات معتقد است که بدون زرتشت، مسیحیت و شکرگذاری و حتی عید پاک هم وجود نداشت.

در آیین‌های عید پاک مراسمی با عنوان چهارشنبه خاکستر (Ash Wednesday) برپا می‌شود که شباهت‌های فراوانی با آیین چهارشنبه سوری دارد. رنگ زدن تخم‌مرغ با رنگ‌های شاد هم در این آیین وجود دارد. در روز عید پاک، خانواده‌ها ناهار مخصوص عید را با هم می‌خورند. فردای مراسم و در پایان این جشن بهاری، در بسیاری مناطق مردم مانند ایرانی‌ها در روز سیزده به در، تمام روز را خارج از خانه و در طبیعت می‌گذرانند.

اما در خود پدیده نوروز می‌توان همین امر را به شکلی دیگر در بین کشورهای مختلف مشاهده کرد. برای نمونه سفره‌های نوروزی یکی از آیین‌های مشترک در مراسم نوروز در بین مردمی است که آن را جشن می‌گیرند. در بسیاری از نقاط ایران، جمهوری آذربایجان و برخی از نقاط افغانستان، سفره هفت‌سین پهن می‌شود. در این سفره هفت چیز قرار می‌گیرد که با حرف سین آغاز شده باشد؛ مثل سیر، سنجد، سمنو، سیب و به هفت‌سینی که چیده می‌شود معانی خاصی نسبت داده‌اند. در کابل و شهرهای شمالی افغانستان، سفره هفت میوه متداول است. در این سفره، هفت میوه قرار می‌گیرد، از جمله؛ کشمش سبز و سرخ، چارمغز، بادام، پسته، زردآلو و سنجد. چیدن سفره‌ای مشابه با استفاده از میوه خشک شده، در بین شیعیان پاکستان هم مرسوم است. علاوه بر این، سفره هفت شین در میان زرتشتیان، و سفره هفت میم در برخی نقاط واقع در استان فارس در ایران متداول است. در جمهوری آذربایجان عدد هفت اهمیتی ندارد و بر روی سفره‌های نوروزی خود، آجیل قرار می‌دهند.

آیین نوروزی، با فراز نشیب‌ها و تغییراتی که در آن رخ داده، صدها سال است که همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد. دلیل ماندگاری نوروز را باید در پیامی که در آن مستتر است جست و جو کرد. نوروز همواره با آفریده شدن و تحول یافتن، با سیر به جمال و جلال همراه است. نوروز آیینی برای ارج نهادن بر زندگی است. نوروز به انسان گوشزد می‌کند که روح زندگی در حرکت و تغییر است که شکل می‌گیرد نه در سکون و ایستایی. تغییر یعنی به سوی کمال رفتن و خود را پیوسته آفریدن و دیگر شدن و تحول پذیرفتن. جاودانگی نوروز در سودمندی آن برای بشریت خواهان شادی، پویایی و زندگی است و به همین دلیل در طول تاریخ برای تمام اقوام ایرانی و حتی غیرایرانی جاذبه و کشش غیر قابل انکاری داشته است. این آیین را قدر بدانیم و بدان افتخار کنیم.

منابع:

از اسطوره تا تاریخ، مهرداد بهار، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۶.

آیین‌های نوروزی و همبستگی ملی. رضا صالحی امیری و نیلوفر صمیمی، در «فرهنگ ایران»، شماره ۱۱، زمستان ۱۳۸۶.

۲۰۱۱, Fête et vie quotidienne, de André Villadary, Ed. Ouvreires, Paris

۱۹۹۲, Fêtes et calendriers : les rythmes du temps, de Hélène Bénichou, Ed. Mercure de France, Paris

۱۹۹۷, Fêtes des fous et carnivals, de Jacques Heers, Ed. Hachette / Pluriel, Paris

۱۹۹۹, Fêtez Pâques, de Marie-Laure de Montesquieu, Ed. Bornemann, Paris



فصل شکوفه‌ها...

زهره نظام محله، کارشناس ارشد انسان‌شناسی
دانشگاه تهران

mitra_veruna_aditia@yahoo.com

در نتیجه، انسان در می‌یابد که برای جلوگیری از تکرار، باید آن را با ابزار مناسبی، تقطیع - نماید. این تقطیع مناسبی برای عدم تکرار در تداوم زمانی موجود، گاهی بازگشت به حافظه تاریخی را به دنبال دارد. فصل بهار نیز با تمام مناسبی که در خود جای داده از این ویژگی مستثنی نیست که حتی می‌توان آن را فصل بازگشت دانست یعنی دوباره نو شدن، دوبار متولد شدن، بازدید و... این ویژگی دوباره متولد شدن و باز تولید را می‌توان در طبیعت فراوان دید مثلاً در شکوفه‌های درختانی مانند آلو، گیلاس و... که کمتر در ایران به این جنبه از بهار توجه می‌شود در حالی که کشورهای بی‌شماری مانند ژاپن هستند که این فصل را به خاطر وجود همین شکوفه جشن می‌گیرند. در این کشور شکوفه‌های گیلاس از چنان اهمیتی برخوردارند که اخبار ویژه باز شدن روزبه روز آنها اعلان عمومی می‌شود. در ابتدا، اهمیت این شکوفه‌ها مربوط به گیلاس نبوده، بلکه شکوفه‌های آلو بسیار مورد توجه بوده که در کشور کره کنونی اغلب از آن یاد می‌کنند. این تغییر در دوره «هی آن» آغاز شد و در دوره «ادو» رواج یافت. مناسبی مربوط به این شکوفایی طبیعی راهانامی نامیدند. هانامی یعنی تماشای شکوفه‌ها اما بعدها به تماشای ساکورا تغییر کرد. ساکورا به شکوفه گیلاس گفته می‌شود که میوه‌های مرغوبی نمی‌دهد و فقط مناظر تماشایی را ایجاد می‌کند. ساکورا در کنار درخت «اومه» نماد شروع و آغاز بود. این مناسبی تماشای شکوفه ابتدا میان نجیبگان دربار رواج داشت سپس به میان جامعه سامورایی‌ها آمد و از آنجا مردم عامه را نیز دربر گرفت. مردم در این روزها به میان طبیعت و زیر درختان شکوفه گیلاس رفته، می‌خورند و می‌نوشند. پس از جنگ جهانی دوم، سفیر ژاپن آغاز سال تحصیلی و سال اداری را نیز در این ایام قرار داد. چیزی که لازم به ذکر است، اهمیت این رویداد طبیعی در فرهنگ این کشور بوده زیرا نماد این شکوفه را در کیمونو، یک نوع آهنگ پاپ، فنجان، نقاشی‌ها و اشعار هایکو... می‌توانیم مشاهده کنیم. با این درجه از اهمیت، که برای شکوفه‌ها و نو شدن طبیعت وجود دارد در ایران به همه جنبه‌های بهار پرداخته می‌شود جز طبیعت. ما در فرهنگ خود عید نوروز را داریم اما بدون اینکه فلسفه وجودی این عید را درک کنیم. عیدی که در خود همه جنبه‌هایی از دگرگونی را دارد. در عید نوروز ما روز طبیعت را داشته، اما زمانی که وارد طبیعت می‌شویم به آن صدمه می‌زنیم از زباله ریختن گرفته تا آتش روشن کردن اما اگر نگاهی به فرهنگ‌هایی نظیر ژاپن بیفکنیم درمی‌یابیم که ایشان زمانی که وارد طبیعت می‌شوند یک نوع از غذاهایی را به همراه خود حمل می‌کنند که نیازی به آتش روشن کردن در دامن طبیعت نباشد. البته گفتن این نکته خالی از لطف نبوده که در نوشهر یکبار جشن شکوفه‌ها برگزار شد.

بوی باران، بوی سبزه، بوی خاک
شاخه‌های شسته، باران خورده، پاک
آسمان آبی و ابر سپید
برگهای سبز باد
عطر نرگس، رقص باد
نغمه شوق پرستوهای شاد
خلوت گرم کیبوترهای مست
نرم نرمک می‌رسد اینک بهار
خوش به حال روزگار
خوش به حال چشمه‌ها و دشتهای
خوش به حال دانه‌ها و سبزه‌ها
خوش به حال غنچه‌های نیمه‌باز
خوش به حال دختر میخک که می‌خندد به ناز
خوش به حال جام لبریز از شراب
خوش به حال آفتاب
ای دل من گرچه در این روزگار
جامه رنگین نمی‌پوشی به کام
باده رنگین نمی‌بینی به جام
نقل و سبزه در میان سفره نیست
جامت از آن می‌که می‌باید تهی است
ای دریغ از تو اگر چون گل نرقصی با نسیم
ای دریغ از من اگر مستم نسازد آفتاب
ای دریغ از ما اگر کامی نگیریم از بهار
گر نکویی شیشه غم را به سنگ
هفت رنگش می‌شود هفتاد رنگ
«فریدون مشیری»

وقتی صحبت از بهار می‌شود، به تمامی، فکر انسان به سمت نو شدن و بازآفرینی طبیعت سوق می‌یابد. این فکر کم‌بیراه هم نبوده زیرا در یک نگاه اسطوره‌شناختی به اسفند (ماه قبل از آغاز بهار) تا حدودی زمین اهمیت یافته، به شکلی که آن را ماه خرد و زمین می‌نامند. شاید دلیل این امر، آماده شدن زمین برای بیدار شدن در فصل بهار باشد. اگر بخواهیم از نگاه اسطوره‌شناسی به این فصل و چگونگی آغازش بپردازیم، می‌بایست به زمان اسطوره‌ای و چگونگی برخورد انسان با زمان اشاره داشته باشیم. انسان زمان را به دو صورت چرخه‌ای و خطی می‌نگرد که در هر دو حالت ما با ویژگی تداوم در آن مواجهیم. این تداوم زمان، در درون خود تکرار را به همراه داشته

گزارش تصویری از مراسم نوروزی در روستای «سی سیر»

عبدالعزیز مولودی، کارشناس ارشد علوم سیاسی، مدرس دانشگاه پیام نور و همکار صفحه فرهنگ کرد انسان شناسی و فرهنگ

aziz_moloudi@hotmail.com



مزگینی دا به سروه بای بهاری واهاتهوه نهوروزی کووردهواری (باد بهاری به نسیم صبحگاهان مژده داد/ که اینک نوروز کردها بازگشت) نوروز یکی از کهن ترین جشن های به جا مانده از دوران ایران باستان، جایگاه ویژه ای در میان مردم کرد داشته و با گذشت قرن ها، جشن نوروز همچنان در همه ی نقاط کردستان در نخستین روز اعتدال بهاری با شور و شوق فراوان برگزار می گردد. در کردستان، جشن نوروز از منطقه ای به منطقه ای دیگر تفاوت می کند. از این رو تفاوت هایی در نوع مراسمی که برگزار می شود بر اساس سنت های محلی وجود دارد یکی از مراسم هایی که در نوع خود جالب است، مراسم عید نوروزی در روستای «سی سیر» است.

سی سیر، نام روستایی از توابع بخش مرکزی شهرستان سردشت در استان آذربایجان غربی است. این روستا در دهستان گورک سردشت قرار داشته و بر اساس سرشماری سال ۱۳۹۲ جمعیت آن ۸۱۵ نفر و دارای ۲۰۲ خانوار بوده است. در روستای سی سیر هر سال در هنگام عید نوروز مراسم سنتی نوروز برگزار می شود که همراه با شعر، سرود و آهنگ های شاد محلی توام با رقص گروهی کردی است. این مراسم با استقبال عمومی مردم روستا و میهمانان نوروزی برگزار می گردد. روستای سی سیر، زادگاه نامدارانی در ادبیات کردی نیز بوده است که یکی از آنها شاعر نامدار کرد «ملا کریم هرنمند»، ملقب به «فدایی» است که در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی در روستای سی سیر بدنیا آمده است. گزارش تصویری از مراسم نوروز ۹۱ روستا، نشان دهنده شور و علاقه ی آنها به این مراسم است. مراسم سال ۹۲ نیز با همین کیفیت برگزار شده است.







«کمر کرسی» دوخت با سر شانه‌هایی از اُپل و دور کمری باریکتر نسبت به شانه و بخصوص با دو چاک بلند در پشت کت که تازه مد شده بود. آن سال، عید من با پوشیدن آن کت و شلوار قهوه‌ای رنگ، شادمانه‌تر شد و علاقه به رنگ و دوخت این کت و شلوار چنان شد که تا زمان کهنه شدن دست از پوشیدن آن بر نداشتم.

تا سال‌های قبل از ورود به دانشگاه آقا سید تنها خیاط قبابی عیدانه خانوادگی بود، اما تحولات بعد از انقلاب و وارد شدن به دانشگاه خرید کت و شلوار آماده برای عید، هم مقرون به صرفه و هم از نظر مد به روزتر بود؛ از این رو دوخت آقا سید به خاطر همراه نبودن با مد روز، جوان پسند نبود و تنها پدر نزد او می‌رفت. اما چند سالی که گذشت تجربه خرید قبابی عیدانه با پارچه‌های گاهی خوب و بد، و با دوخت نامرغوب بازاری و به دلیل عادت به پوشیدن لباس رسمی، مرا به خرید از هاکوپیان وا داشت و از اینجا بود که جزء مشتری‌کان آن در آمدم.

اما دست روزگار قصه عجیبی را رقم زد. پس از چند سال خرید کت و شلوار عید از این واحد پوشاک، با اتمام دوره فوق لیسانس و آشنایی با همسر، شب هنگامی برای خرید لباس مراسم ازدواج به یکی از شعبات این واحد پوشاک در هتل استقلال رفتم و کت و شلوار را انتخاب کردم. اما آن زمان هنوز کاور لباس به شکل امروزی محفوظ و زیب‌دار نبود در نتیجه هنگام بازگشت به منزل بدون آنکه متوجه شوم شلوار از کاور لباس به بیرون افتاد و مفقود شد. حال من ماند بوم و یک لباس نیمه برای یک مراسم رسمی و دهان باز از تعجب همسرم.

از آنجا که مراسم ازدواج برای تعطیلات عید تدارک دیده شده بود به دلیل فرصت اندک و به ضرورت تهیه شلوار جایگزین، فردای آن روز به همان فروشگاه مراجعه کردم ولی کالیته آن پارچه موجود نبود حتی با پیگیری مسئول فروش، کالیته این لباس در فروشگاه‌های دیگر این واحد پوشاک یافت نشد. بنابراین با تجربه گذشته دست به دامن آقا سید خیاط در ایام عید شدیم. سید خیاط که سالها از دیدارش به دلیل تغییر منزل دور بودیم از دیدارمان خوشحال شد اما چند سالی بود که دیگر حوصله دوخت و دوز داشت و بیشتر کارهای سبک خیاطی را انجام می‌داد. از این رو از کالیته و این‌ها عجب غریب، ابتدا چیزی سر در نیاورد ولی با تجربه خود از میان پارچه‌هایی که در منزل داشت یک پارچه فاستونی تقریباً هم رنگ و هم جنس کت پیدا کرد و از سر ناچاری بالاخره پس از چند ساعت شلوار دوخته شد. این بار آقا سید خیاط با تجربه و دوستی و کمک خود خاطره‌ای فراموش نشدنی بر ایمن به جا گذاشت و مراسم ازدواج بدون آنکه کسی بویی از ماجرا ببرد به خیر و خوشی پایان یافت.

از آن تاریخ به بعد خرید لباس به عنوان یک مشترک از آن واحد پوشاک، سالها ادامه یافت تا اینکه در دو سه ساله اخیر با بالا رفتن جهشی قیمت‌ها، مقاومت اقتصادی پیشه کرده‌ایم و اولویت خرید لباس عید را به فرزند و عیال مربوطه اختصاص داده‌ایم و خود با ارثیه به جا مانده پدری مبتنی بر عادت به پوشیدن لباس رسمی، از تل لباسهای قبلی موجود در کمد به نحو بهینه‌تری استفاده می‌کنیم! با این حال بعید نیست به دلیل عادت به خرید جامه عیدانه طی سالهای گذشته و عادت به پوشیدن لباس رسمی به عنوان یک سبک زندگی و موروثی شدن آن نزد اعضای خانواده، این مقاومت عنقریب شکسته شود. پس بی‌حکمت نیست که از قدیم گفته‌اند: «سال نو، قباب نو». عیدتان مبارک!



لباس عید، از آقا سید تا هاکوپیان

سید علیرضاهاشمی، مدیر گروه فرهنگ مردمی در انسان‌شناسی و فرهنگ

۴۰۰hashemi@gmail.com

به نظر هیچ چیز به اندازه آماده کردن لباس عید، نویددهنده آمدن نوروز نیست. همچنان که درختان و طبیعت پوسته زمستانی خود را با جوانه‌های سبز بهاری جایگزین می‌کنند، در فرهنگ مردم ما نیز آماده کردن قبا و در بر کردن جامه نو، پیشبازی برای بهار و نوعی خوشامدگویی به نوروز است. در خانواده ما نزد پسران، پوشیدن کت و شلوار به عنوان قبابی عیدانه و لباس رسمی ارثی پدری بود که از دیسپلین، نظم و پوشش کارمندی پدر حاصل می‌شد. پدر از مدیران میانی وزارت دارایی بود و همیشه با کت و شلوار رسمی به محل کار یا مهمانی‌ها می‌رفت. او همیشه دگمه بالای یا یابینی کت خود را به نسبت مکانی که در آن حضور داشت، بسته نگاه می‌داشت. تا آنجا که به خاطر دارم و عکس‌های پرسنلی‌ام نشان می‌دهد همیشه پوشیدن کت، یک پوشش رسمی در سبک زندگیمان بوده است، از این رو خاطرات من از عید و نوروز با این قبابی نوروزی در آمیخته است.

در محله‌ای که زندگی می‌کردیم آقا سید خیاط نامی بود که دوستی دیرینه‌ای با پدر داشت. آقا سید شمالی بود و با گویش شمالی صحبت می‌کرد. کت و شلوار پدر را او می‌دوخت و به تبع آن کت و شلوار نوجوانی و جوانی ما نیز به دست او برش می‌خورد. تقریباً هر سال و گاهی که کت قبلی تمیز و اندازه‌مان بود، دو سال یک بار پدر حدود بهمن ماه از پارچه‌های فاستونی «مقدم» و گاهی «بَرک» در غرفه منسوجات فروشگاه دارایی خرید می‌کرد. آنکه در یک روز مشخص که از نظر مادر، ساعت خوب (سعد) بود به اتفاق نزد آقا سید خیاط می‌رفتیم. آقا سید هم با شوخی‌های خاص خود هنگام اندازه‌گیری لباسمان، ما را می‌خندانند و سپس با سلیقه خودش پارچه را برش می‌داد و به دوخت آن می‌پرداخت. در این فاصله دو بار برای پرو لباس به مغازه آقا سید می‌رفتیم؛ یکی برای پرو اولیه که کت هنوز آستین نداشت و پارچه‌ای پر از نخهای کوک‌زده و زیگ‌زاک دوزی شده بود و پرو دوم و نهایی که آقا سید با سلام و صلوات کت و شلوار دوخته شده را تمنان می‌کرد و با ماشالله و به‌به گفتن هنر خود را به رخ پدر می‌کشید. پدر هم اگر دوخت لباس باب طبعش بود انعام خوبی همراه اجرت دوخت می‌پرداخت.

سال سوم راهنمایی که بودم پدر یک پارچه فاستونی خوش رنگ خرید. یک فاستونی قهوه‌ای تیره که خاطرمد هست به آن قهوه‌ای شتری می‌گفتند. آقا سید خیاط نیز در آن سال سنگ تمام گذاشت و مطابق مد آن سال مدل کت را





ماهی قرمز کوچولو!

امیرهاشمی مقدم، مدیر گروه توریسم در انسان‌شناسی و فرهنگ
moghaddames@gmail.com

«شب چله بود. ته دریا ماهی پیر، دوازده هزار تا از بچه‌ها و نوه‌هایش را دور خودش جمع کرده بود و برای آنها قصه می‌گفت». او ماجرای ماهی سیاه کوچولویی را بازگویی کرد که در جویباری می‌زیست. اما تصمیم گرفت از آنجا برود و دنیا را ببیند. به مخالفت‌های مادرش و همسایه‌ها هم توجهی نکرد. با کمک دوستانش فرار کرد و پس از پریدن از آبشار، هر بار با یک ماجرای جالب و خطرناک روبرو شد: مسخره شدن توسط کفچه‌ها و قورباغه، فرار از نیرنگ خرچنگ، دریافت راهنمایی و خنجر از مارمولک، صحبت با آهوی تیر خورده، رسیدن به رودخانه و دیگر ماهی‌ها، صحبت شبانه با مهتاب، گرفتار شدن در کیسه مرغ سقاء و پاره کردن و فرار کردن از آن، رسیدن به دریا و گرفتار مرغ ماهیخوار شدن و او را کشتن و نجات دادن بقیه ماهی‌ها. قصه که به پایان رسید، «یازده هزار و نهصد و نود و نه ماهی سیاه کوچولو شب به خیر گفتند و رفتند و خوابیدند. مادر بزرگ هم خوابش برد، اما ماهی سرخ کوچولویی هر چقدر کرد خوابش نبرد، شب تا صبح همه‌اش در فکر دریا بود...».

به جز آن ماهی قرمز کوچولو، یک ماهی قرمز کوچولوی دیگر هم بود که این قصه را شنید و خوابش نبرد. اما او این قصه را از زبان مادری شنید که کنار تخت خواب کودکش نشسته بود و داشت آنرا تعریف می‌کرد. وقتی قصه به پایان رسید، کودک خوابش برده بود. مادر چراغ خواب را خاموش کرد و رفت؛ اما ماهی قرمز کوچولو که حالا توی تنگ شیشه‌ای کوچکی بر سر سفره هفت‌سین گیر افتاده، فقط با خودش فکر می‌کرد. چرا او دیروز نتوانست مانند ماهی سیاه کوچولو جلوی مردن دوستش در تنگ آب را بگیرد؟ تا صبح هزار بار آرزو کردای کاش او هم ماهی سیاه کوچولو بود؛ نه از آن جهت که صمد بهرنگی‌ای پیدا شود و از دلاوری‌هایش بنویسد؛ بلکه از آن جهت که ماهی سیاه‌رنگ را کسی دوست ندارد سر سفره بگذارد و بنابراین آزاد است تا در جویبارها همچنان جست و خیز کند. ماهی سیاه کوچولویی که سرگذشتش را صمد تعریف کرد، خیلی زرنگ‌تر از بقیه ماهی سیاه‌ها بود. اما بقیه ماهی سیاه‌های تنبل دست کم در همان جویبار طبیعی خودشان این شانس را داشتند که همچنان جست و خیز کنند. کاش در همان جویباری بود که خرچنگ و قورباغه‌ها می‌خواستند شکارش کنند. کاش در همان رودخانه‌ای بود که مرغ سقاء آنها را در حلقومش ذخیره می‌کرد برای وعده بعدی غذایی؛ و کاش در دریایی بود که هر روز با مرغ ماهیخوار روبرو می‌شد. اما دست کم می‌فهمید شنا کردن یعنی چه. معنای روز و شب، معنای آفتاب و مهتاب را می‌فهمید. آنجا دوستان زیادی می‌توانست برای خودش انتخاب کند. می‌توانست هر شب با قصه‌های مادر بزرگش بخوابد. زیر همان خزه‌ها و لای همان سنگها. می‌توانست عاشق شود، بچه بیاورد و بعدها که پیر شد، برای بچه‌ها و نوه‌هایش قصه بگوید. اما حالا چه؟ هر روز نگران است که نکند غذایی را فراموش کنند! نکند یادشان برود آبش را تمیز نگه دارند! نکند بچه‌ها دست بکنند توی تنگ آب و او را اذیت کنند! نکند سردش شود و کسی پتو رویش نیندازد! نکند خوابش بیاید و نور لامپ توی چشمانش باشد! تازه اگر همه اینها هم اتفاق نیفتد، او باید تا آخر عمرش توی همین تنگ شیشه‌ای کوچک به سر ببرد و به حال ماهی‌های سیاه کوچولوی آزاد غبطه بخورد.



گوناگون



Peacock2-, British and Urope

«ساختن تاریخ» و توهم انسان مدرن

مهرداد امامی، کارشناس انسان‌شناسی، دانشگاه تهران

me_ir_06@yahoo.com

کارل مارکس زمانی گفته بود: «انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند، اما نه آن‌گونه که دل‌خواه آن‌هاست». این جمله‌ی مارکس، فارغ از هر دلالت فلسفه تاریخی یا ساختارگرایانه‌ای که دارد یا می‌تواند داشته باشد، حاکی از آن است که همواره در طول تاریخ، صرف‌نظر از اینکه کدام دوره‌ی تاریخی مد نظرمان است، تلاش انسان به مثابه‌ی موجودی اجتماعی که توانایی خلق شرایط مادی زندگی خود را دارد، با موانعی بیرونی مواجه است که به نوعی به امیال، آرزوها، دل‌خواستها و برنامه‌ریزی‌های انسان حد می‌زنند. بدین ترتیب، ساختن تاریخ، چه در نگاه کلی منظور سیر تاریخی شکل‌گیری جوامع باشد، چه در نگاه جزئی مراد سیر تحول زندگی‌های فردی تلقی شود، فرآیندی است که در آن، نیروی محرکه‌ی انسانی به‌ناگزیر با ساختارها و شالوده‌هایی سروکار دارد که تنها از خلال برخورد و زورآزمایی با آن‌هاست که قوام می‌گیرد، پیشرفت می‌کند، تکرار می‌شود یا از هرگونه حرکت و تحول رو به پیش باز می‌ماند.

زندگی بشر در طول تاریخ چندین و چند هزار ساله‌اش، تجلی همین برخوردها و درگیری‌ها میان دل‌خواستها و امیال او و موانع بیرونی مشهود یا نامشهود پیش‌اروی آن‌هاست. از همین روست که مارکس می‌گفت انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند اما نه آن‌گونه که دل‌خواه آن‌هاست.

درک این گفته‌ی مارکس برای انسان امروزی، که گمان می‌کند گونه‌ی به‌اصطلاح تکامل‌یافته‌اش چنان قدرتی دارد که می‌تواند تمام موانع موجود بر سر راهش را درهم بکوبد و ظفرمندان، نشسته بر تبر تیز عقل و خردورزی پیش برود، گویا فاقد معناست. جهان فوق مدرن انواع و اقسام تکنولوژی‌های ارتباطی، نظامی، محیط‌زیستی، نظارتی و غیره، انسان مدرن را دچار این توهم کرده که هیچ چیز در فرآیند «ساختن تاریخ» جلودارش نیست. تو گویی که دیگر ساختارها و موانع تاریخی موجود بر سر راه تحول جوامع بشری، به کنار رفته‌اند و اینک تنها انسان است که سخن می‌گوید و فرمان می‌راند. در این میان، باور کاذب به عاملیت حاد انسانی اما بیش از هر چیز حاکی از رویا/ توهم دیرینه‌ای است که به عبارتی خصلت‌نمای دوران روشنگری تلقی شده است؛ دورانی که در تاریخ اندیشه‌ی بشر، یک بار و برای همیشه، «خردورزی» را با مختصات مدرن آن، یگانه راه‌حل بشریت برای خروج از ظلمت و ورود به «روشن‌نگری» در نظر آورد تا انسان بتواند به کمک آن، تمامی نیروهای رازآمیز، مرموز و غیرقابل شناسایی را کشف و سپس نابود کند و خود، خداوندگار خویش و جهان پیرامونش شود.

انسان امروزی یا مدرن، یا هر آنچه نام می‌گیرد، به هیچ ترتیب مایل نیست که به نقصان‌های اساسی خود اعتراف کند، زیرا پس از دوران روشنگری چنین پنداشته که به مدد عقل، می‌توان تمام دشواری‌ها را آسان، و همه‌ی ناممکن‌ها را ممکن کرد. این نوع باور به عاملیت انسانی در اساس امر نامطوبعی نیست، اما زمانی ناپسند و خودستایانه می‌شود که انسان‌ها تحت تأثیر اندیشه‌ای غیرتاریخی گمان برند که عقل یا خردورزی، که خود آفریده‌ی سیر تحولی تاریخ است، یگانه نیروی پیش‌برنده‌ی تاریخ و یگانه مسیر تحقق منافع آن‌هاست. تحت چنین تفکری، آنچه آرمان دوران روشنگری تلقی می‌شد، یعنی سیطره یافتن انسان بر هر آنچه مانعی بر سر راه اوست، تبدیل به هیولایی می‌شود که در نهایت آفریننده‌ی خود را نیز می‌بلعد. جریان وقایع در قرن بیستم از جمله جنگ‌ها، نسل‌کشی‌ها، پاک‌سازی‌های نژادی، مستمندسازی آگاهانه‌ی بخش‌های مشخصی از جهان و غیره، تنها نمونه‌ای از قدرت‌یابی همین هیولا و توان ویرانگری آن بوده است. اتفاقاتی که امروز نیز در ماه‌های آغازین سال ۲۰۱۴ میلادی در حال وقوع است، به عنوان مثال بحران‌های سیاسی و اقتصادی که منجر به رویارویی افراد ستم‌دیده با دولت‌هایشان شده، همگی نشانگر آنند که تا چه حد، توهم خودپیرورنداری انسان در مقابله با نیروهای مادی پیش‌اروی او، موجب فلاکت و درماندگی نوع بشر در کل و ناتوانی انسان‌های مشخص در شرایط خاص شده است.

مادامی که انسان تصور می‌کند توانایی «ساختن تاریخ» خود را دارد، آن هم به همان صورتی که همواره دل‌خواهش بوده، نمی‌تواند با نقصان‌ها و شکاف‌های درونی خود، و اساساً با جایگاه آسیب‌پذیرش در منظومه‌ی حیات مادی، به شکلی صحیح برخورد کند و در نتیجه، انگیزه‌های ابتدایی‌اش برای انجام هر نوع فعالیت فردی یا جمعی در نهایت اگر نگوییم کاملاً نابود، دست کم به ضد خود تبدیل می‌شوند.

برای فهم اینکه چه موانع عینی یا بیرونی‌ای بر سر راه «ساختن تاریخ»، چه تاریخ جوامع به طور کلی و چه تاریخ فردی به طور مشخص، وجود دارند، لازم نیست حتماً از «تاریخ» اطلاع داشته باشیم یا سیر تحول یک پدیده را در ظرف تاریخ بررسی کنیم. تمام افراد اگر تنها به سیر تحول زندگی فردی خود یا اعضای خانواده و دوستانشان رجوع کنند و آن را نه فرآیندی «مطلقاً موفقیت‌آمیز»، بلکه فراگردی گسسته و شکاف‌خورده در نظر آورند، آن‌گاه پی خواهند برد که مراد از ساختارها، شالوده‌ها و هر آنچه موانع عینی مشهود یا نامشهود نام می‌گیرد، چیست. تنها بدین طریق است که می‌توان درکی صحیح از توانایی‌های انسانی به دست آورد و به جایگاه راستین انسان در منظومه‌ی حیات مادی پی برد. پس یک‌بار دیگر باید گزاره‌ی مارکس را از نظر گذرانند و چنین تصور کرد که «ساختن تاریخ» تنها از خلال مواجهه با ساختارها و موانع بیرونی، که یا نشئت گرفته از انسان‌اند یا طبیعت، ممکن است و دقیقاً به همین سبب، هیچ تضمینی وجود ندارد که انگیزه‌های انسان با دستاوردهای او هم‌خوانی داشته باشد. لازم به ذکر است که این استدلال پیشاپیش راه را بر هرگونه توجیه اعمال و کنش‌های مخرب انسانی می‌بندد، زیرا همان‌طور که گفته شد، هرچند تضمینی مبنی بر هم‌خوانی انگیزه‌ها و دستاوردهای انسان به واسطه‌ی وجود ساختارها و موانع وجود ندارد، اما این گواه آن نیست که انسان می‌تواند خام‌اندیشانه از اعمال نابودگرانه و زیان‌بخش خود نسبت به سایر هم‌نوعان خویش، محیط‌زیست و غیره چشم‌پوشد و تمام تقصیرها را بر گردن عوامل بیرونی خارج از کنترل خود بیندازد. باور حاد و افراطی به عاملیت انسانی و ناباوری حاد و افراطی در مورد آن، هر دو یک نتیجه‌ی واحد دارند: در معرض خطر قرار گرفتن نوع انسان و جهان پیرامون او. زیستن در این وضعیت خطر نیز امری ناممکن و غیر قابل تصور نیست، بلکه همینک همه‌ی ما در چنین شرایطی به سر می‌بریم. پس وظیفه‌ی انسانی تک‌تک ما این است که از توهماتی پرده برداریم که بحرانی بودن وضع موجود را کتمان می‌کنند و آن را وضع مطلوب جا می‌زنند.





جويس صدایي در انبوه صداها

محمد تهامي نژاد، پژوهشگر و فیلمساز مستند

m_tahami_n@yahoo.com

«زمستان/ با هر دو دست محکم نرده آهنی را چسبید/ برگي پشت پنجره بود/ زمستان رفت»

سال نو بر شما مبارک باد. روزگاری خجسته و زیبا در پیش گام‌هایتان باشد. فروردین از راه رسید، همراه با عطر تبسم بهار در سفره هفت‌سین. بهار، جوشش آب‌های روان در رودخانه‌های هستی است، مهربانی چون رایحه گل محمدی از شما بوزد، در صبحگاه زیبایی و نور.

همراهان صفحه مستند و ویژه‌نامه مستند و فرهنگ که تعدادشان کم نیست، در سالی که گذشت هم با قلم خود صفحات مستند انسان‌شناسی و فرهنگ را مزین کردند، هم وجود و حس و دانش خود را در این صفحه‌ها بنمایش در آوردند و در معرض نقد جهان نهادند.

«با هر دو دست، محکم نرده آهنی را چسبید»

مهرداد اسکویی در مقدمه کتاب «حتماً عکس دیگری هم هست» نوشته است: «پرتره‌ها همیشه همانی نیستند که نمایانده می‌شوند. همیشه قصه‌هایی دور یا نزدیک، بلند یا کوتاه و آشنا یا غریب پشت هر چهره‌ی به تصویر در آمده‌ای خوابیده. اگر چهره‌های مشاهیر پیش رویمان باشد که قصه‌ها افزون هم خواهد شد. به ویژه نویسندگان بزرگی که حتی پشت نامهایشان هزاران روایت خوانده‌ایم»

«حتماً عکس دیگری هم هست»، کارت پستال شصت و شش نویسنده مشهور جهان را همراه با شصت و شش روایت از نویسندگان ایرانی کنار هم نشانده تا هر راوی، از نویسنده محبوبش برایتان بگوید. خواستم درباره جویس بنویسم و مهرداد اسکویی، کارت پستالی از او و خانواده‌اش، برایم فرستاد و خواست که فقط ۴۵۰ کلمه نوشته شود. تجربه جذابی بود. متن زیر، ۲۷۸ کلمه از آن ۴۵۰ کلمه است:

«... جویس صدایی در انبوه صداها بود که از میانه‌ی دهه بیست زندگی، در جهان کوچک من طنین افکند. نخستین اثر جویس را ۱۳۴۶ خواندم: پسرکی بی‌نام در داستان خواهان با مرگ کشیشی پیر مواجه می‌شود و رؤیای حضور در جایی با آداب و رسوم غریب، یعنی ایران را به یاد می‌آورد: جایی با پرده‌های مخمل بلند و یک چلچراغ عتیقه. کشوری که در زمان نگارش دوبلینی‌ها (۱۹۰۴) در آستانه انقلاب مشروطه بود و بخشی از همان چالش‌های گفتمانی‌ای را داشت که در عمق داستان‌های جویس می‌جوشد. به غیاب واژه‌ای رسیدیم که همان کودک، پیش خود زمزمه می‌کرد و این غیاب همانطور که مراد جویس از ایتفانی است، برایم تجلی یافت. کلمه‌ای که در گوش او عجیب می‌آمد، در حروفچینی فارسی و یا سانسور (۱۳۴۶ ص ۲۵) از قلم افتاده بود. نامفهوم کلام، این پرسش را مطرح ساخت که چه چیز مانند کلمه بسیطه در اقلیدس و بیع مقام برای او عجیب است؟ آن واژه paralysis بود و در پنج جمله بعد، پنج بار به آن ارجاع داده می‌شد. چرا فلج در سبک خست و سواس‌گونه تا این حد برای جویس، اهمیت داشت؟ سمبولیسم جویس، زیر پوست جامعه‌ای فلج‌ساز را با نوک انگشت بلند می‌کند. خانواده نیز بخشی از این بافت عمومی است. در بر نوشته‌ی چهره... به هنرهای ناشناخته یا دانش نهانی اشاره شده و جایی خواندم که منظور اووید هنر جنگیدن ددالوس، زندانی شاه جزیره کرت بوده است که با بال‌هایی که ساخت از آن جایگاه گریخت. جویس نیز اعتقاد داشت می‌تواند آزادی را با پرواز به مدد هنر و گفتگو بگستراند.»

در این نوشته موجز، جایی برای آوردن نام کامل کتاب «چهره هنرمند در جوانی» نداشت و آن را به صورت «چهره... نوشته‌ام و یا نمی‌توانستم به خواننده بگویم که منظورم از «بر نوشته»، همان epigraph یا جمله‌ای است که در سرلوحه داستان چهره هنرمند در جوانی، از اووید (شاعر رومی) درباره ددالوس و پرواز او از زندان، نقل شده است.

«در کوچه باد می‌وزد/ برگي/ پشت پنجره است.»

روزه‌ی شاه پریان در استان خوزستان

نسیم خواجه‌زاده، دکترین جامعه‌شناسی از واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی و مدیر گروه فرهنگ خوزستان در انسان‌شناسی و فرهنگ
n.khajezade@yahoo.com

هنوز هم کسانی هستند که مراسم کهن و جادوگونه‌ی روزه‌ی شاه پریان را برگزار می‌کنند، مراسمی سرشار از نمادها که یادگار روزگار کهن است. مطلب حاضر در پی مصاحبه با دو نفر که این مراسم در خانه‌شان برگزار می‌شد، آماده شده است، که یکی از آنها بومی‌دزفول و دیگری لر وساکن یکی از روستاهای اطراف دزفول است، رضایپور (۱۳۸۷) نیز در پایان‌نامه‌اش به این مراسم پرداخته و در مورد پیشینه تاریخی آن از راهنمایی‌های زنی به نام بی‌بی کوچک استفاده کرده «که خودش همیشه این مراسم را برگزار می‌کند و سنش حدود ۸۰ سال است و او هم از طریق مادر بزرگش که چیزی حدود ۹۰ سال عمر کرده، این مراسم را دیده، شنیده و یاد گرفته است.»

روزه شاه پریان مراسمی کاملاً زنانه است که با ترکیبی از زنان و دختران صورت می‌گیرد، مصاحبه‌شونده لر تأکید می‌کند که برای خواندن نماز آن حتماً یک یا دو زن به همراهی دو دختر باید آن را برگزار کنند. مصاحبه‌شونده دزفولی هم می‌گفت حتماً، یک دختر یا زن در مراسم شاه پریان باید روزه بگیرد، البته بقیه هم اگر بخواهند حاجت بگیرند می‌توانند روزه بگیرند، روزه این مراسم تا اذان ظهر است.

این مراسم در روزهای شنبه و چهارشنبه‌ی ماه رجب اجرا می‌شود و از صبح تا قبل از اذان ظهر طول می‌کشد

شهر دزفول از گذشته به داشتن دانه کنجد و شیره، خانه‌هایی که کنجد را به ارده تبدیل می‌کردند معروف بوده، یکی از تنقلاتی که در این مراسم مورد استفاده قرار می‌گیرد قند کنجی (قند و کنجد) یا شکر کنجی است که با گرم کردن اندک دانه‌های کنجد و آسیاب کردن آن با شکر به دست می‌آید و هنگام ظهر روزه داران روزه شاه پریان روزه خود را با آن باز می‌کنند. علاوه بر این در استان، درختان کنار (سدر) مقدس فراوانند که افراد معتقد به آنها نذر و نیاز می‌کنند و در این مراسم شاخه‌ای از درخت کنار نیز مورد نیاز است. به طور کلی لیست مواد مورد نیاز را به این ترتیب می‌توان آرایه داد (برخی موارد اختیاری است اما بعضی دیگر جز پایه‌های اصلی مراسمند مثل شاخه درخت، گردنبند طلا، شمع، عود و اسفند):

آینه، شاخه‌ای از درخت کنار، گردنبند طلا، حنا (هم خشک و هم خمیری)، قند و کنجد آسیب شده، کاجی، اسفند، شمع، عود، نمک، شیرینی یا شکلات، هل آسیاب‌شده، آرد، تخم‌مرغ، نان و پنیر و سبزی، قرآن، ظرف یا پارچ آب (که شاخه درخت کنار درون آن قرار بگیرد)، پارچه سبز، سفره یاسینی بزرگ. ۱. موارد یاد شده معانی نمادین در خود دارند، ضمناً رضایپور می‌نویسد که در زمان زرتشتیان کتاب مقدس گات‌ها روی سفره قرار می‌گرفته است. اما با ورود اسلام قرآن جایگزین آن شده است (رضایپور، ۱۳۹۰: ۱۵۹)

نحوه چیدمان:

سفره را کنار دیوار و روبه‌قبله پهن می‌کنند، سپس آینه را به دیوار تکیه می‌دهند و شاخه درخت کنار را که درون ظرف آب است و گردنبند طلایی از آن آویزان است را روبروی آینه قرار می‌دهند، سپس مواد دیگر مثل هل آسیاب‌شده، شکر آسیاب شده، نمک، حنای خشک، اسفند و آرد (که تخم مرغ سالمی روی ظرف آرد قرار می‌گیرد) را هر کدام جداگانه در ظرف‌های کوچک قرار داده و سطح آن را کاملاً و با دقت صاف می‌کنند رضایپور (۱۳۸۷) اشاره می‌کند که نباید: «هیچ گونه برجستگی و ناهمواری روی سطح این گونه مواد درون ظرف‌ها باقی بماند.»

این ظرف‌ها را روبروی شاخه درخت کنار، در سفره قرار می‌دهند، و روی تمام این‌ها یعنی آینه، شاخه درخت کنار و تمام ظرف‌های کوچک را پارچه سبز رنگ می‌پوشانند بطوری که محتویات زیر آن به هیچ عنوان دیده نشود. قرآن را نیز روی سفره قرار می‌دهند و ۲ و عود و شمع را نیز درون حنای خمیری قرار می‌دهند و برای سلامتی هر فرد خانواده‌های حاضر و هم چنین برای خانواده‌ی خاکش، شمع و عود روشن می‌کنند.

بعد از جمع شدن زنان و چیدن سفره، یکی از زنان باید داستان این مراسم را تعریف کند و در حین تعریف کردن داستان بقیه مقداری حنا را در دستان خود قرار داده و با انگشت دست دیگر آن را هم می‌زنند و در حین انجام دادن این کار و در انتهای هر جمله یا هر بخش از داستان همگی با هم می‌گویند: الله، تو مراش ده مراد مقصودش ده. بعد از اتمام داستان باید نمازهای مخصوص باین مراسم که مانند نماز صبح دو رکعت است، توسط زنان و دختران خوانده شود.

نمازهای مربوط به این مراسم:

کلیه نمازها دو رکعتی می‌باشند و به نیت افراد و موضوعات زیر خوانده می‌شوند:

۱) شاه پریان، ۲) ماه پریان، ۳) حور پریان، ۴) کیوتر سبزی، ۵) مرد خارکش، ۶) قبا سبزی و قبا کلون (آبی)، ۷) مرد رهگذر، ۸) کنار سبزی، ۹) صاحب روزه، بقیه اختیاری هست... ۱۰) حاجت مراد (برآورده شدن آرزوها)، ۱۱) سلامتی اعضای خانواده، ۱۲) زیارت‌گاه‌ها و امام‌زاده‌های شهر، ۱۳) امام زمان (یکی از مصاحبه‌شونده‌ها اشاره کرد که باید تسبیح هم در مراسم باشد) (به نقل از مصاحبه‌شونده‌ها و رضایپور، ۱۳۸۷)

داستان شاه پریان ۳:

در روزگاران قدیم پیرمرد خارکشی (هیزم‌شکنی) بود که از مال دنیا فقط یک کلبه چوبی داشت که با زن و هفت دخترش در آن زندگی می‌کرد، برای امرار معاش هر روز برای جمع‌آوری خار و چوب و خیمه به بیابان (جنگل) ۴ می‌رفت و مقداری از شاخه‌های درختان خشکیده را می‌برد و برای فروش به بازار می‌برد. تا اینکه یکی از این روزها بعد از شکستن و جمع‌آوری هیزم‌ها که بسیار خسته شده بود زیر درخت کنار نشست تا استراحت کند که در این حین به خواب می‌رود. در خواب می‌بیند ۵ که یک کیوتر سبزی رنگ به او می‌گوید اگر می‌خواهی که غازخانه‌تان دو تا بشود، از فروش هیزم‌ها شکر و کنجد و شمع و عود بخرو مراسم شاه پریان رو بگیر. مرد از خواب بلند می‌شود و می‌بیند که هیچ کسی اطرافش نیست، هیزم‌هایی رو که جمع کرده بوده می‌فروشد و می‌رود خانه و به همسرش می‌گوید که چنین خوابی دیده‌ام، زنش می‌گوید بهتر است که این مراسم رو بگیریم، مواد لازم را بخور، من هم می‌روم حمام و غسل می‌کنم تا مراسم را اجرا کنیم. مرد می‌رود بازار برای خرید اجناس و زنش می‌رود به حمام، می‌بیند که زن پادشاه حمام را قرق کرده است، به دربان حمام التماس میکند که بگذار من بروم حمام، چون مراسم داریم، دربان حمام به این شرط قبول می‌کند که تا قبل از اینکه زن پادشاه بیاید، حمام زن تمام شود، زن به محض اینکه می‌خواهد برود داخل حوض می‌بیند که زن پادشاه آمده، پس سریع می‌پرد داخل آب حوض قایم می‌شود، زن پادشاه که صدای آب را می‌شنود، می‌آید بالای حوض می‌گوید: جنی یا جن زاده، پری هستی یا پری زاده، آدم هستی یا آدمی زاده، هر چه که هستی بیا بیرون من با تو کاری ندارم، زن از حوض بیرون می‌آید در حالیکه از سینه‌هایش شیر می‌آید. زن پادشاه به او می‌گوید من تا زنگی بچه‌دار شدم ولی شیر ندارم، بیا دایه بچه من بشو و با شوهرت بیا و با ما زندگی بکن ۶. بعد از اینکه خانواده خارکش به خانه پادشاه می‌روند، زندگی در ناز و نعمت، روزه شاه پریان را از یادشان می‌برد و مراسم را برگزار نمی‌کنند، یک روز که زن پادشاه می‌رود کنار رودخانه تا شنا بکند، گردن‌بند طلای خودش را به یک درخت کنار (سدر) آویزان می‌کند، وقتی برمی‌گردد، می‌بیند که گردنبند طلایش نیست، با خودش می‌گوید ما تا به حال هیچ چیز گم نکرده‌ایم، حتماً یکی از افراد خانواده‌ی بابا خارکش این کار را کرده، در نتیجه خانواده خارکش را به جرم دزدیدن گردنبند به زندان می‌اندازند.

مرد خارکش در زندان یادش می‌آید که مراسم شاه پریان را برگزار نکرده، به زنش می‌گوید: یادت هست که ما قرار بود مراسم شاه پریان را برگزار کنیم، ولی یادمان رفت و غفلت کردیم به خاطر همین هست که الان اینجا هستیم، الان هم زمان آن مراسم هست و یک سال گذشته، دست می‌کند داخل جیبش می‌بیند که یک تکه استخوان داخل جیبش است، با همان استخوان شروع می‌کند به کندن دیوار زندان (قدیم دیوارها گلی بودند) مقداری از دیوار را که سوراخ می‌کند می‌بیند که یک نفر از آنجا رد می‌شود، می‌گوید ای مرد رهگذر بیا و این وسایل را برای من آماده کن، مرد می‌گوید من را تنها بگذار، که یک جسد در خانه دارم که خیلی هم دوستش داشتم، مرد خارکش به رهگذر می‌گوید ای رهگذر، اگر وسایل ما را آماده بکنی مرده شما زنده می‌شود، مرد رهگذر می‌رود وسایل را آماده کند که می‌بیند صدای خوشحالی از خانه‌شان بلند می‌شود، می‌رود خانه می‌بیند که مرده، زنده شده، او هم همه وسایل رو جمع می‌کند به جز یک کوزه، می‌رود پیش مردی که یک کاری پراز کوزه داشت، مرد رهگذر می‌گوید که لطفاً یکی از این کوزه‌ها را به من بده، مرد می‌گوید نه نمی‌شود، چون این کوزه‌ها مال پادشاه هستند، مرد رهگذر ناراحت می‌شود، آن مرد هم با گاری حرکت می‌کند، ولی هنوز چند

متری دور نشده، که یک دفعه چرخ گاری روی به سنگی می‌رود و گاری چپ می‌شود و همه کوزه‌ها می‌شکنند بجز یک دانه کوزه، مرد گاریچی یک دانه کوزه را برمی‌دارد و می‌رود پیش مرد رهگذر و به او می‌گوید بیا این سهم شما بوده که سالم مانده، اگر شما را ناراحت کردم من را ببخشید، مرد رهگذر همه وسایل را برای زن و مرد خاکش آماده می‌کند و به آنها می‌دهد. مرد خاکش و زنش، مراسم را داخل زندان می‌گیرند، از قضا آن روز زن پادشاه می‌رود کنار همان رودخانه و گردنبندش را همانجا می‌بیند.

گردنبند را برمی‌دارد و می‌رود پیش پادشاه می‌گوید دیدی ما چه اشتباهی کردیم، باید خانواده خاکش را آزاد کنیم و هر چه می‌خواهند به آنها بدهیم، در نتیجه زن و مرد خاکش آزاد می‌شوند، و به مال و ثروت زیادی می‌رسند. بعد از این جریان، زن و مرد خاکش تصمیم می‌گیرند که هر سال این مراسم را برگزار کنند. ۷ ناهیدی ۸ نیز در شعری به لهجه دزفولی مراسم روزه ی شاه پریون را ترسیم می‌کند و البته این ترسیم با نقد و طنزی خشن همراه است:

۱. مین هرم رَجَب ب شر امون
۲. شمید و چار شمید هر خونیی
۳. ار ای مو هموم فمیش بدنی
۴. اغز دارن زنون و رش اتقات
۵. روز شمیه ا منزل حَجیی
۶. خوب تا شرح دهم ا او روز
۷. پس پر یگک جناب حج یا جن
۸. تا مون دید اذیر اشاری کورد
۹. گفتمش ((حجی خیر))، گفت ((خیر با))
۱۰. در خونش رسید دیدم در ز
۱۱. زونی اوم در کشید اربیش
۱۲. بورد مون خوش نشند مون سرجا
۱۳. بکویوتر میو هر چی ک بید
۱۴. گفتمش ((حجی چ بکنن ای زنون))
۱۵. چار زونی لکتنوی دختتر
۱۶. عید و وحش و اون دهنشون دی
۱۷. اوسون بندن تمومشون ب نماز
۱۸. سی کنار د رکعت ایشونب
۱۹. عد د رکعت سی خار کشو زونش
۲۰. ی د رکعت قبا کلون د ار
۲۱. بعد د رکعت کین سی شاپریون
۲۲. اوسون از مایری مخو هم د و
۲۳. اتماز کلشون چ و ارسن
۲۴. پفرسن تمومشون سلوات
۲۵. اوسون مار حجی دس زن ب پلش
۲۶. پی دکلم ک او بگوو ا متل
۲۷. ور د شون کل : خدات دی سیدش
۲۸. ار مخی دلت دی گووم متلش
۲۹. خار کشی داشت س دختتر و زونی
۳۰. خار کشی بکورد فقیر سحر تا شو
۳۱. هی ک زحمت کشید او سی بچون
۳۲. روزی پستی اخار بکولش بید
۳۳. پُشتش وند زمین کتی قلیس
۳۴. سر کنار دید دتا کموتر شیک
۳۵. گفت یکشون ((دَدُو دَوَب یکی))
۳۶. گفت ((ای خار کش اگر بخون رو و
۳۷. شکر و کنجی تر پیلی خر
۳۸. کارو بارش ابور قشنگ بیوو
۳۹. خار کش، اوم خون زو نش گفت
۴۰. کار شون اوج گرفت ک دختتر شا
۴۱. در درومین یواش او زلت
۴۲. سال دوم رسید شر رجب
۴۳. تا بیزین رند شون او نف
۴۴. دختتر یا تشاب فر دماغ
۴۵. تا رسیدن باغ پی یک دو
۴۶. دختتر یا تشا گلیندش
۴۷. دکموتر یواشکی اوم
۴۸. دختتر پاتشا شنو ش چ کورد
۴۹. هر چی گشتن ن پید گلیندش
۵۰. زو نوو دخترون کل پی یک
۵۱. کند او هزت هم دندون
۵۲. کنج زندون تموم ب بخت زغال
۵۳. م رجب ک کند ا پاش موز
۵۴. داشت زندونشون ب مین کیچ
۵۵. زون اوم ب پاس او سیلا
۵۶. تا ک اوم قبا کلون میری
۵۷. گفتش ((ای اومو ای دیپلم گر



گفتش او میر (بوم تربت مون	۵۸
گفتش (ارو کارم کن، ک او مورد	۵۹
رف بازار سپیش خریدواو وورد	۶۰
زون هم روزن ب مین زندون	۶۱
جا خدش گرد بند دختر شا	۶۲
دختر شاچ گرد بندش دید	۶۳
درا زندون اوووردشون چسیون	۶۴
پی تیام دیدم ای روز خدم	۶۵
بست ناهیدیا اشاپریون	۶۶



- ۱- در شهر ما در هر ماه رجب، هنگامی‌ه‌ای پر سرو صدا از- شاه پریان- بیا تماشا کن
- ۲- در شب و چهارشنبه در هر خانه ای، مرد قبا آبی بهانه‌ای شده است
- ۳- بد نیست این موهوم را بشنوی، نه و پیرزنی آن را بین زنان شایع کرده است
- ۴- زنان تا آن اندازه بدان معتقدند، که دسته دسته روزه‌اش را می‌گیرند
- ۵- روز شب از منزل حاجی، شکر کنجد آنقدر خورده‌ام که سیر شده‌ام
- ۶- خوب است تا آن روزه را شرح دهم، و حاجی را سرخ کنم انگار که سرخجه دارد.
- ۷- پس پرریوز، جناب حاج یاحن، در بازار مشغول انتخاب کاهو بود
- ۸- وقتی مرا دید از دور اشاره‌ای کرد و دستم را محکم گرفت و من را با خود برد
- ۹- گفتم «حاجی خیر است»، پاسخ داد: «خیر باد»، مرا تا نزدیک سبز قبا برد
- ۱۰- به در خانه رسید و دیدم که در زد در حالیکه مرتب با صدای - چلق پلق - سقر می‌جوید.
- ۱۱- زنی آمد و در را باز کرد، گویا آن «عزیز مرده»، مادر زنش بود
- ۱۲- مرا به خانه برد و بر روی فرش نشاند، زن حاجی مانند مرغ از اینجا به آنجا رفت و آمد می‌کرد.
- ۱۳- کاهو، تره و هر چه میوه بود، نزد زنان برد و مرتب چید
- ۱۴- گفتم: «حاجی این زنان چه می‌کنند؟» گفت: حالا می‌توانی بساط شاه پریان را ببینی.
- ۱۵- چهار زن گنده بک و یک دختر، از صبح تا ظهر باید روزه بگیرند.
- ۱۶- اسفند و عود دود می‌کنند تا خارکش رنگش زرد نشود
- ۱۷- آن وقت نماز را برپا می‌کنند و همچون مرغان کلی غاز غازی می‌کنند
- ۱۸- دو رکعت ایشان برای درخت کنار است، کبوتران هم دو تا رکعت از آنها می‌خوانند
- ۱۹- بعد دو رکعت برای خارکش و زنش، به رهگذر هم دو رکعت پرت می‌کنند.
- ۲۰- مرد قبا آبی دو رکعت دارد، تا ملازه زنان را که فرو افتاده بردارد.
- ۲۱- سپس دو رکعت برای شاه پریان به جای می‌آورند و دو رکعت هم برای ماه پریان باید انجام دهند
- ۲۲- در این هنگام «از ماپری» هم دو رکعت می‌خوانند، تا حاج یاحن را همچون گاو و زرای می‌توانا سازد.
- ۲۳- چون همگی نمازها را با اتمام رسانیدند، هر یک اندکی حنا در دست می‌نهند.
- ۲۴- و با هم صلوات می‌فرستند، تا بدین وسله از ماپری دوان آنجا را ترک کند
- ۲۵- آن وقت مادر حاجی با دست زدن به گیسوی خود، دهن نحش را برای گفتن داستان می‌گشاید
- ۲۶- با گفتن دو کلمه از این افسانه، تمام حاضران ولوله کنان این چنین می‌گویند:
- ۲۷- وردشان این است: خدا تو او را سود بده و مراد و مقصودش را بر آور
- ۲۸- اگر می‌خواهی حواست را جمع کن تا داستانش را بگویم، اما اول دو صلوات برایم بفرست:
- ۲۹- خارکشی سه دختر و زنی داشت: و به جای خانه، در خرابه ای مسکن داشتند
- ۳۰- این بیونا بامداد تا شب خارکشی می‌کرد و با پول این پشته خار دو گرده نان جو می‌خرید
- ۳۱- هر قدر برای بچه‌ها زحمت می‌کشید، نانشان کفایت نمی‌کرد
- ۳۲- روزی پشته خاری برگرداش بود، در راه زیر درخت کناری، سایه‌ای دید.
- ۳۳- پشته را زمین نهاد و دراز کشید، لباسهایش را زیر تن گذارد و آماده خواب شد
- ۳۴- روی درخت کنار دو کبوتر زیبا دید، گوش داد و متوجه شد که با جیک جیک
- ۳۵- یکی از ایشان به دیگری گفت: «خواهر، خواهر» و دیگری، با اشاره انگشت به خارکش پاسخ داد: «جان خواهر»
- ۳۶- گفت: «اگر این خارکش به خانه رود، و این داستان را برای همسر بخت برگشته‌اش بگوید
- ۳۷- و یک پول یک چهلیم یک قران، شکر، کنجد و سبزی بخرد و به نذر از ماپری- روزه بگیرد
- ۳۸- کار و بارش این طور قشنگ می‌شود، که وسایل ناچیز زندگی را به بهترین صورت عوض می‌کند
- ۳۹- خارکش به خانه آمد و داستان را برای زنش گفت، زن هم بی سر و صدا روزه گرفت
- ۴۰- لذا کارشان اوج گرفت آنچنان که دختر شاه، بر فرشهای خودش جایشان داد
- ۴۱- و آرام آرام از ذلت بیرون آمده، از همه ملت بهتر شدند
- ۴۲- سالی گذشت و در ماه رجب، در مخالفت با شاه پریان، راه دست چپ را پیمودند
- ۴۳- اینان که از نعمت به بهترین رسیده بودند، روزه را فراموش کردند
- ۴۴- دختر پادشاه در نهایت شادی، زن و دختران خارکش را به باغ برد
- ۴۵- در باغ همگی، در کنار حوض برای شنا عریان شدند
- ۴۶- دختر شاه گردنبد خود را، از گردن بیرون آورده بر شاخه درختی آویزان کرد
- ۴۷- اما دو کبوتر آرام آمدن، و از میان همه گلویند را بردند
- ۴۸- دختر شاه، پس از شنا با ندیدن گردنبد، گفت: بگویند، کی گردنبد مرا برده است؟
- ۴۹- هر قدر جستجو کردند گردنبد پیدا نشد، و «از ماپری» مقصر گم و گور شدن آن بود
- ۵۰- زن و دختر و مرد خارکش را با هم به باد کتک گرفتند
- ۵۱- دختر شاه از عزت بر انداختنش چنانکه داندان درد را می‌کنند، و همگی را به زندان انداخت.
- ۵۲- در گوشه زندان با نگویند بختی، روز را به شب رساندند، تا یک سال سپری گشت
- ۵۳- با فرارسیدن ماه رجب، یک باره- روزه- به یادشان آمد
- ۵۴- زندان‌شان در کوچه روزنه‌ای داشت، و زن آنچنان بلند بود که بدان می‌رسید

- ۵۵- زن کنار روزنه آمد، در کوچه بدین سوی و آن سوی نگرست
 ۵۶- تا مردی با قبا آبی آمد، زن به او گیر داد
 ۵۷- زن گفت: ای عمو این دو پول مرا بگیر و شکر، کنجد و سبزی بخر
 ۵۸- آن مرد گفت: خواهش مکن، زیرا مرده‌ای دارم و می‌خواهم برایش کفن خریداری کنم
 ۵۹- زن به آن مرد گفت « برو کار مرا انجام ده، که چون بخانه روی مرده را زنده می‌یابی»
 ۶۰- مرد سخن زن را پذیرفت رفت و خواسته او را از بازار خرید و آورد، وقتی به خانه رفت مرده را زنده یافت
 ۶۱- زن هم در زندان، به خوبی به نذر «شاه پریان» روزه را گرفت
 ۶۲- در اثر این اقدام، آن دو کیوتر گردنبد دختر شاه را در جای خودش نهادند
 ۶۳- دختر شاه با دیدن گردنبد خود دریافت که خارکش و خانواده‌اش گناهی نداشته‌اند و جویای احوال خارکش شد
 ۶۴- فوراً از زندان بیرونشان آورد و مدتی با نواختن بلبوم «نوعی نی» از ایشان دلجویی نمود
 ۶۵- این نمونه روزه شاه پریان را با دیدگان خودم، روزگاری که به منزل حاج یاحن آمد و شدی داشتم، دیدم
 ۶۶- ناهیدی درباره شاه پریان، سخن کم گوی تا زیان ندیده‌ای (ناهیدی، ۱۳۷۷: ۱۲۶-۱۳۲ به نقل از رضایوری با تغییراتی، ۱۳۷۶)

منابع

- رضایوری، داریوش، ۱۳۸۷، بررسی مردم‌شناختی پیدایش و تداوم باورها پیرامون درختان مقدس (سدر) در دزفول، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک
 رضایوری، ۱۳۹۰، درخت سدر مقدس، دزفول: دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول
 ناهیدی، محمدتقی، ۱۳۷۷، کلیات ناهیدی، دزفول: انتشارات دارالمومنین
 ۱- مصاحبه شونده لر می‌گفت: «باید مرغ یا حیوان دیگری را سر ببرید»
 ۲- رضایوری می‌نویسد: قرآن را ترجیحاً در سمت چپ سفره قرار می‌۳- برای نوشتن داستان، داستان مصاحبه شونده‌ها را با داستان بی بی کوچک که رضایدر (۱۳۸۷) آورده تطبیق داده ایم دهند.
 ۴- برخی می‌گویند پیرمرد هیزم شکن بود و به جنگل می‌رفت و برخی او را به نام بابا خارکش می‌شناسند که خار و چوب از بیابان جمع می‌کرده است.
 ۵- شکل دیگر داستان به این صورت است که در حال خواب و بیداری است که دو کیوتر با هم حرف می‌زنند و یکی از کیوترها به دیگری می‌گوید اگر خارکش صدای ما را بشنود و به حرف ما عمل کند به خواست خدا زندگی اش خوب می‌شود.
 ۶- شکل دیگر داستان به این صورت است: زن و دخترها می‌روند حمام غسل می‌کنند و روزه شاه پریون را اجرا می‌کنند و به خواست خدا کسب و کار مرد هر روز بهتر و بهتر می‌شود، بعد از یک سال صاحب پسری می‌شوند که همزمان با به دنیا آمدن فرزند شاه است، از آنجا که زن شاه شیر ندارد دنبال دایه می‌گردد که زن خارکش را به او معرفی می‌کنند، در نتیجه همه خانواده بابا خارکش به کاخ پادشاه نقل مکان می‌کنند، بابا خارکش، باغبان کاخ می‌شود زن، دایه ی پسر شاه می‌شود و دختران هم در کاخ کار می‌کنند.
 ۷- شکل دیگر داستان به این شکل است: وقتی خانواده خارکش در زندان بودند باز دو کیوتر لب پنجره زندان آمدند و بالای سر بابا خارکش ایستادند و با هم گفتند: دیدی تو خوشی افتادن دیگه یادشون رفت روزه بگیرن، اگر این پنجره را باز کنند و پولی که در اینجا مخفی شده را پیدا کنند و از این پنجره که به بیرون راه دارد بدهند یکی برایشان خرید کند می‌تواند روزه را بگیرند، پیرمرد این کار را کرد و غسل نکرده در زندان روزه را گرفتند و به امر خدا گردنبد که در لانه لک‌لکی بود با وزش باد از روی درخت افشاد و کنیزان آن را به زن شاه دادند و زن پادشاه فهمید که کار بابا خارکش نبوده و دستور داد که آنها را از زندان بیرون بیاورند و پادشاه همانجا به آنها خانه ای داد و باز زنگی خوش به آنها رو کرد ولی این بار دیگر روزه شاه پریون را فراموش نکردند.
 ۸- ملا محمد تقی ناهیدی دزفولی، شاعر و طنز پرداز بومی (۱۳۳۲-۱۲۶۰) است که اشعارش را به لهجه‌ی دزفولی می‌سروده.



زنان و تعقیب بی‌انتهای زیبایی آرمانی

لادن رهبری، دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی و مدیر گروه جنسیت
انسان‌شناسی و فرهنگ

rahbari.ladan@gmail.com

می‌گیری این جا هم صدق می‌کند. ضور بدن یا نشانه‌های بدنی زنانه در تبلیغات رسانه‌ای در دنیا تبدیل به امری ضروری گشته است. در رسانه‌های غیرایرانی، به خصوص در برنامه‌های به اصطلاح ماهواره‌ای، برای تبلیغ نخ دندان گرفته تا روغن ترمز از نمادهای جنسی زنانه استفاده می‌شود. صنعت سینما و تلویزیون بیش از پیش و به شکل روزافزونی بر بدن زنان در جهت افزایش منافع خود تمرکز می‌کنند. تصویری که رسانه از بدن زن به تصویر می‌کشد تابع زیرساخت‌های فرهنگی رایج در نگاه عمومی به زنان است و رسانه به نوبه‌ی خود، معیارهای روز زیبایی را بازتولید کرده و به درونی شدن آنان در زمان حال و انتقال آن به نسل‌های آینده کمک می‌کند. این تبلیغات پی در پی بر نحوه‌ی مدیریت زنان بر بدن‌شان تاثیر عمده‌ای گذاشته است. سینمای ایران از این منظر، اتفاقاً مثال خیلی خوبی است. فکر نمی‌کنم تعداد بینی‌های عمل نشده‌ی سوپرستاره‌های زن ایرانی یارای مقابله با تعداد بالای بینی‌های زیبا شده را داشته باشد؛ هرچند که مردان هم نشان داده‌اند می‌توانند رقبای قدری برای جراحی‌های پلاستیک باشند. زنان امروزه بیش از پیش برای جای گرفتن درون چهارچوب استانداردهایی که از سوی جامعه‌ی سرمایه‌دار پدرسالار به جوامع تحمیل می‌شود، کالبد خود را ابژه‌ی تعدیل‌ها و تغییرها می‌سازند. رفتارهای مدیریت بدن، با پیشرفت‌های چشمگیر صنعت آرایش و البته پزشکی، شکل‌های جدید و خطرناک‌تری به خود گرفته‌اند و اشکال جدیدتر آن هر روزه در حال پدید آمدن هستند. از این دست رفتارهای مدیریت بدن جدید که در میان زنان ایرانی در حال افزایش است می‌توان جراحی‌های پلاستیک (که در ایران عموماً در ناحیه‌ی صورت انجام می‌شوند و لسی جراحی‌های کاهش وزن و افزایش قد را نیز می‌توان به آن افزود)،

مفهوم زیبایی در طول تاریخ به شکی مداوم تعریف و بازتعریف شده است. معیارهای زیبایی صد سال پیش زنان ایرانی شاید امروز ما را به خنده بیندازد، ولی در زمان خود خیلی هم جذابیت داشته است. غیب‌های هفت طبقه‌ی همسران پادشاهان قاجار با پشت لب‌های سبز شده و ابروهای کمانی کلفت امروز دیگر کسی را به تحسین بر نمی‌انگیزد. از کجا معلوم ابروهای سر به فلک کشیده‌ی جوهری امروزی به همین سرنوشته دچار نشود؟ همین بلا بر سر ما هم خواهد آمد؟ احتمال زیادی دارد که بینی‌های بی‌اندازه کوچکی که به شکل نامتناسبی در صورت توی ذوق می‌زنند و کفش‌های پاشنه‌بلندی که کارکرد اصلی کفش، یعنی امکان راه رفتن بدون آسیب دیدن پاها، را به کلی کنار گذاشته‌اند زمانی باعث خنده‌ی آیندگان و یا شاید جلب دلسوزی‌شان نسبت به ما شود. همان‌طور که ما به پاهای از فرم افتاده‌ی زنان چینی دل می‌سوزانیم که برای زیباتر شدن باید از رشد باز می‌ایستادند، استخوان‌های بیرون‌زده‌ی پاهای ما و انگشتان شست خرد شده (دو عارضه‌ی بسیار معمول ناشی از پوشیدن کفش‌های پاشنه بلند) برای آیندگان رقت‌برانگیز خواهد بود.

نوروز نزدیک است و فروش لوازم آرایش و پوشاک افزایش یافته است. از یکی از دوستانم که جراح پلاستیک است شنیدم که بازار جراحی‌های زیبایی هم در آخرین ماه سال داغ‌تر از ماه‌های دیگر است. مدت‌هاست که لباس نو و کفش پاشنه بلند از الزامات دید و بازدید نوروزی بوده و هست؛ اما گویا اخیراً دماغ و گونه‌ی نو نیز به سیاهه بلندبالای خریدهای نوروزی اضافه شده است. بدن را نیز هم چون کالاهای دیگر می‌توان در ویتترین حراجان زیبایی به شکل مورد پسند خرید و این قاعده که هرچه پول بیشتر بدهی، جنس بهتر



کاشت و کشت ناخن، رژیم‌های غذایی نامتعادل به خصوص برای کاهش وزن، تاتو و پیرسینگ، استفاده‌ی بی‌رویه از لوازم و تکنیک‌های آرایشی - پیرایشی و استفاده از پوشش‌های پیرو مد روز نام برد.

با این وجود جای گرفتن در چهارچوب‌های استاندارد زیبایی عموماً عملی دشوار، زمان‌بر و بسیار پرهزینه است. استفاده از لوازم آرایشی که یکی از بخش‌های جدایی‌ناپذیر زندگی زنان ایرانی شده است، هزینه‌های دائمی را به افراد تحمیل می‌کند. مطابق مد روز لباس پوشیدن نیز با توجه به تغییرات سریع سالیانه و گاهی فصلی در پدیده‌ی مد، عموماً هزینه‌ی سنگینی در بر دارد. جراحی‌های پلاستیک (از جمله جراحی کوچک کردن بینی که معمول‌ترین نوع جراحی زیبایی در بین زنان و اخیراً مردان ایرانی است به علاوه‌ی شمار روزافزون انواع لیزر درمانی پوست، گونه گذاری، تزریق بوتاکس و چربی زیر پوست) شاید سنگین‌ترین هزینه‌ها را در هر بار مصرف نسبت به سایر روش‌های استاندارد شدن در بر داشته باشند. ضمن این که پیش‌بینی ناپذیری نتیجه‌ی چنین عمل‌هایی و ریسک بالای بروز اختلالات ظاهری و کارکردی هم قابل توجه است.

اگرچه زیبایی استاندارد، به لطف سیطره‌ی سینمای هالیوودی تقریباً شکل جهانشمولی یافته است (دست کم در نقاطی که این سیطره وجود دارد)، ایجاد تمایز و تلاش برای جدا کردن خود از دیگران هم دغدغه‌ی دیگری است که گاه با پوشش و گاه با ایجاد تغییرات چشمگیر در بدن دست‌یافتنی است (مثل نوشتن جملات یا درج تصاویر به خصوص با جوهر روی پوست). نمونه‌ی شناخته‌شده‌ی چنین تمایزخواهی اغراق‌شده‌ای در شخصیت افراد مشهوری مانند زن گربه‌ای و باربی‌های زنده قابل مشاهده است که با استفاده از تکنیک‌های بسیار پیشرفته پزشکی خود را گاه به حیوان مورد علاقه‌شان و گاه به نماد زیبایی رویایی غربی، یعنی عروسک باربی شبیه کرده‌اند.

مسئله‌ی دیگر تبعات دوری از این گفتمان مسلط زیبایی‌شناختی فیزیکی است. زنانی که نتوانند از پس هزینه‌های سنگین دنبال کردن این آرمان‌ها بربایند، و یا نخواهند با استانداردهای زیبایی هماهنگ شوند، ناچار به پرداخت هزینه‌هایی از نوع دیگر هستند. در جوامعی که زیبایی برای زنان جزو مهم‌ترین و تاثیرگذارترین سرمایه‌های زندگی است، و با توجه به این که هر دوره‌ی تاریخی و هر محدوده‌ی جغرافیایی زیبایی را به شکل یک بسته‌ی مشخص عرضه می‌کند، قطعاً بهره‌مند نبودن از استانداردهای زیبایی روز می‌تواند به قیمت از دست رفتن و یا دست کم کاهش فرصت‌های دوره‌ی زندگی افراد تمام شود. در چنین وضعیتی پیش‌بینی می‌شود که اعتماد به نفس زنانی که در چهارچوب معیارهای به روز زیبایی قرار نمی‌گیرند کمتر از دیگران باشد؛ این زنان احتمالاً باید نگرانی بیشتری نسبت به آینده‌ی خود داشته باشند و در مقابل زنان به روزتر احساس کمبود و ضعف کنند (عقده‌ی حقارت) و چه بسا به زنانی که بیش از

انان در چهارچوب این تعاریف قرار می‌گیرند احساس حسادت کنند؛ بنابراین خود را دست کم بگیرند و انتظارات خود را از زندگی (برای نمونه انتظار از ویژگی‌های شریک زندگی در میان دختران مجرد) پایین بیاورند. از دوستی (که دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی هم هست) شنیدم که می‌گفت دختران زیبا نسبت به دخترانی که تحصیلات عالی دارند، شانس بیشتری برای ازدواج خوب دارند. از این که این عبارت به کلی درست باشد مطمئن نیستم ولی به نظرم چندان بیراه هم نیست. این البته می‌تواند انتقادی به نظام آموزشی هم باشد که تحصیلات را بدون در نظر گرفتن کارکرد اصلی آن (تخصص و شغل‌یابی)، به خودی خود به عنوان هدف تعریف می‌کند و مدرک‌گرایی را رواج می‌دهد؛ اما به هر حال، اهمیت زیبایی برای زنان بحث جدیدی نیست.

مسئله‌ی دنبال کردن یا نکردن زیبایی دامی گریزناپذیر هم هست؛ زنانی که پیرو استانداردهای زیبایی هستند عموماً با برچسب‌هایی مانند مبتذل و سطحی هم مواجه هستند و معمولاً برای اهمیت دادن بی‌رویه به ظاهرشان سرزنش هم می‌شوند. این برچسب‌ها فارغ از این واقعیت اعمال می‌شوند که دنبال کردن این استانداردها نوعی سازوکار هماهنگ شدن با الزامات اجتماعی - فرهنگی و چیزی فراتر از انتخاب و خواسته‌ی افراد است و از جنس مشکلات روانی نیست که با مراجعه به یک مشاور یا روان‌شناس حل شود (راه حلی که معمولاً برای کاهش آمار جراحی زیبایی پیشنهاد می‌شود). از طرفی دنبال کردن این معیارها هم تبعات خود را دارد.

آیا انتخاب دیگری هم وجود دارد؟

آیا چنان چه گاهی در تفکر عامیانه اتفاق می‌افتد باید این هزینه‌ها و گرایش‌های اغراق آمیز به دنبال کردن زیبایی آرمانی و اقدام زنان به اعمال چنین رفتارهای مدیریتی را بر کالبد خود، به علاقه و گرایش شخصی و فردی خودشان نسبت داد و آنان را به دلیل مصرف بی‌رویه‌ی منابع اقتصادی خانواده سرزنش کرد؟ یا این - که باید مردان را مقصر تصور کرد و به دلیل تحمیل نظرات خود بر زنان‌شان سرزنش کرد؟ چون هرچه باشد همه‌ی این تلاش‌ها برای نوعی رقابت جنسی است؛ یا شاید بتوان به جای سرزنش زنان یا مردان، ریشه‌ی الگوهای شناختی زیبایی را در زیرساخت‌های اجتماعی - فرهنگی جست و جو کرد که هم زنان و هم مردان را عادت می‌دهد که چنین الگوهایی در آن‌ها به مهم‌ترین ویژگی‌های فردی‌شان بدل می‌شود؟ و اصلاً آیا اگر این چنین هم باشد، اساساً شناخت چنین الگوهای شناختی که ماهیتی فرهنگی - اجتماعی دارند، کمکی هم می‌تواند به تغییر فراگردهای موجود کند؟

جواب قطعی به پرسش‌های فوق هر چه که باشد، نظرم این است که تبدیل کردن امری به این شدت عادت‌ی شده به امری خودآگاه و فکر شده می‌تواند مفید باشد. نوشتن و صحبت کردن در ارتباط با آن اگر نقش کوچکی هم در تغییر الگوهای رایج داشته باشد، درخور توجه است.



طرح اولیه فیلم مستند: هندسه گردون و هندسه شکسته در باغ ایرانی

حمید سهیلی، پژوهشگر، تهیه کننده
و کارگردان فیلم‌های مستند ایران‌شناسی
soheili.mh@gmail.com



هندسه گردون، هندسه ایست با خطوط پر پیچ و خم و منحنی‌ها و دایره‌ها. هندسه شکسته، هندسه ایست با خطوط صاف و مستقیم و کشیده.

این دو هندسه، در ترکیب با هم، تمام پدیده‌های جهان مادی و قابل لمس پیرامون ما را تشکیل می‌دهند و از ترکیب این دو هندسه است که حجم‌ها، شکل‌ها و طرح‌های گوناگون پدید می‌آیند.

باغ، یعنی طبیعت منظم شده، یعنی تبدیل شدن نظم طبیعی به نظم مصنوع توسط انسان. باغ یعنی آب منظم شده، گیاه منظم شده، معماری منظم شده، فضا سازی منظم شده و اگر امکانش بود پرندگان منظم شده (نظیر داستان بلبل هانس کریستین آندرسن) که اینها همه، به حاصل آمده ذهن و اندیشه خلاق طراحان و مهندسان و باغ‌سازان و باغبانانی است که از زندگی و نظم شهری آمده‌اند و باغ ایرانی به دست آن‌ها شکل گرفته است. در این میان اما، سفارش دهندگان باغ، در طول تاریخ گذشته این سرزمین، همیشه شاهان و امیران و حاکمانی بوده‌اند که از زندگی چادر نشینی با روحیه ایلپاتی و شبانی می‌آمده‌اند. اینان، پس از به قدرت رسیدن و استقرار در شهرها، به دلیل گرفتار شدن در فضای تنگ و متراکم و فشرده بافت شهری که امکان حرکت و تاخت اسب و زندگی در طبیعت را از آنان می‌گرفت و به دلیل نیاز روحی و ذاتی‌شان به گل و گیاه و درخت کوهپایه‌هایی که از آن آمده بودند، دستور ساخت باغ را می‌دادند. در واقع بر باغ ایرانی، دو روحیه حاکم است: یکی نظم طبیعی یا هندسه گردون که از نیازهای زندگی چادر نشینی و روحیه شبانی و وابستگی‌های آن به طبیعت می‌آید و دیگری، نظم مصنوع یا هندسه شکسته که به حاصل آمده مهارت‌ها و خلاقیت‌های انسان شهری و نظامات و قوانین حاکم بر این نوع از زندگی است. به بیان دیگر، رابطه عقل و عشق یا تفکر و احساس، طرح پنهان و زیربنای باغ ایرانی را تشکیل می‌دهد. اما، نکته مهم باغ ایرانی در آن است که مردم عادی هیچگاه اجازه استفاده و دیدار از این مکان را نداشتند و باغ، تنها در اختیار و در انحصار امیران و حاکمان و وابستگان آنها بود. به همین سبب، در فاصله‌ای دور از شهر ساخته می‌ش.

فصل اول

چشمه‌سازی از دل کوه جدا می‌شود و در مسیر حرکت پر پیچ و تاب خود، گل‌ها و گیاهان خود روی طبیعی را که با وزش هر نسیم موج و متغیر می‌شوند، بر کناره خود پرورش می‌دهد. این حرکت آزاد و ره‌ای آب و گیاه در طبیعت، طرحی از هندسه گردون با خطوط منحنی و موج را ترسیم می‌کند.

فصل دوم

آب در مسیر حرکت خود، به دیوار باغی می‌رسد و از زیر آن عبور می‌کند. در اینجا آب به ناگهان مسیر و شکل حرکتش تغییر می‌کند و تبدیل می‌شود به آبی که به صورت مستقیم و صاف و کشیده، در آبراهه‌ها، آب‌نماها، حوض‌ها، فواره‌ها، آبشارها و جویبارهای منظم و متقاطع، که سنگ فرش و کاشیکاری شده‌اند، به حرکت خود ادامه می‌دهد و در مسیرهای اصلی و شاخه‌های فرعی، گل‌ها و گیاهان کرت‌های باغ را آبیاری می‌کند و طرحی از هندسه شکسته با خطوط صاف و مستقیم را بر جا می‌گذارد.

همراه آب، درخت‌ها نیز با ردیف‌های منظم و صف بسته بر کناره جویبارها و آب‌نماها و خیابان‌های باغ، به نظم هندسی مسطح و یک نواخت حاکم بر فضای باغ، کمک می‌کنند و بصورت سروها، کاج‌ها، صنوبرها، نارون‌ها، تریزی‌ها، چنارها و گیاهان خزان‌پذیر، در فواصل معین و در کنار مسیرهای سنگ‌فرش شده یا خاکی، قرار می‌گیرند.

علاوه بر آب و گیاه، عامل دیگری که به نظم هندسی و از پیش اندیشیده شده باغ ایرانی، قوت می‌بخشد، ساختمان درون باغ است که کوشک نام دارد. کوشک، بنائی است در یک یا دو طبقه، ساخته شده بر سکو و سطحی بلندتر از کف باغ، با دهانه‌ها و درگاه‌ها و جناغ‌های متعدد رو به باغ، با طرحی چهارصفه یا چهار چفته یا چلیپائی، با بخش‌های متقارن چهار گوش یا هشت گوش، برخوردار از عامل جفت (تقارن) و پا جفت (بر هم زدن تقارن)، با تناسب، اندازه‌ها و مقیاس‌های انسانی و عناصر گوناگون تزئینی چون گچبری‌ها، کاشی‌کاری‌ها، نقاشی‌ها، درها و پنجره‌های چوبی مشبک با شیشه‌های رنگین که همگی در جهت ایجاد یک نظم هندسی قوی، در ساختمان باغ ایرانی ظاهر می‌شوند.

از نظر فضا سازی، با ایجاد یک محور مرکزی و محورهای جانبی در طول و عرض باغ و تقسیم آن به فضای چهاربخشی یا چهارباغ و احداث خیابان‌هایی با آب‌نماها و جویبارهای منظم و متقاطع با درختان کاشته شده در دو سوی آن که چشم‌انداز، دوری و نزدیکی، کوچکی و بزرگی،

شبیبه بودن، سایه‌ساز بودن و سایه-روشن‌های فضای باغ را تشدید و تقویت می‌کنند به همراه حصار یا دیوار گلی یا چینه‌ای یا آجری بلند و مستقیم و طولانی که برای مقابله با گرما و خشکی طبیعت پیرامون، دور تا دور باغ کشیده شده و رطوبت و هوای خنک باغ را در خود نگه می‌دارد، همگی، از نظام عقلانی حاکم بر باغ ایرانی و از یک نظم هندسی قوی حکایت دارند که همان هندسه شکسته، با خطوط صاف و مستقیم و کشیده است.

فصل سوم

سرانجام، آب منظم شده با حرکت در آب نماها و حوض‌ها و جویبارهای اصلی و فرعی، به دیوار انتهایی باغ می‌رسد و با عبور از زیر آن، در شب ملایم دشت جاری می‌شود. در اینجا آب، بار دیگر به صورت جویباری پر پیچ و خم با گل‌ها و گیاهان طبیعی روئیده بر کناره‌هایش، طرحی از هندسه گردون، با خطوط موج و پر پیچ و خم را در طبیعت پیرامون بر جا می‌گذارد.

فصل چهارم

نمونه و مثال دیگری که شبیه به باغ ایرانی عمل می‌کند، میدان نقش جهان اصفهان دوران صفوی است که طرح اولیه‌ی آن، قبل از آن که آثار و بناهایی در اطراف میدان ساخته شود، با مساحتی حدود پانصد متر در یک صد و شصت متر، بیش‌تر مکانی برای تاخت اسب و بازی گوی و چوگان و برآوردن نیازهای روحی و روانی چادرنشین‌های حاکم بوده و در مراحل بعد و به مرور زمان، تاسیسات و ساختمان‌هایی توسط طراحان، معماران و مهندسانی که از شهر می‌آمده‌اند، در پیرامون میدان به اجرا در آمده و ساخته شده است.

فصل پنجم

باغ ایرانی که در سفرنامه‌ها و متون قدیمی از خیال‌انگیز بودن و زیبایی سحرانگیز آن به دفعات و به فراوانی یاد شده، در مسیر تحولات تاریخی خود، با یک حلقه مفقوده و گسیختگی فرهنگی روبروست. حلقه‌ی مفقوده‌ای که در معماری، شهرسازی، نگارگری و بسیاری از پدیده‌های فرهنگ و هنر گذشته این سرزمین نیز مشاهده می‌شود و آن، در جا زدن و توقف این هنرها در مقطعی از زمان و ادامه نیافتن نوآوری‌ها، خلاقیت‌ها، ارزش‌ها و ویژگی‌های فنی و کاربردی آن، تا به زمانه معاصر و در نهایت فراموشی آن‌هاست. توفقی که سبب شده تا عناصر فرهنگ غرب و سایر فرهنگ‌های غیر بومی، به فراوانی و در شاخه‌های گوناگون، در جای خالی فرهنگ بومی و سنتی گذشته بنشینند و آرام آرام آن را از ما جدا و دور سازند.

فصل پایانی

برای پرداختن به موضوع باغ ایرانی، به موارد زیر می‌توان توجه داشت:

اهمیت نقطه انتخاب / طرح سنتی کهندژ، شارسنان، ربض در باغ ایرانی منفرد و تک و دور از شهر بودن باغ، که شبیه قلعه و کاروانسرا عمل می‌کند / نشانه‌شناسی باغ (محوطه‌ای محصور با درختان بیرون‌زده از پشت دیوارها) / پوشیده و پنهان نگاه داشتن باغ از نگاه بیرون و ایجاد حریم توسط حصار و دیوار / درون‌گرائی باغ (فین کاشان) / برون‌گرائی باغ (شاهزاده ماهان کرمان) / حضور اعداد در باغ ایرانی / پرهیز از شکل دایره و بیضی در ساختن حوض و آب‌نما / رابطه گل‌ها و گیاهان باغ با صورت‌های فلکی (کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی و احکام نجوم ابونصر قمی) / نمادهای خورشید و ماه در باغ ایرانی / چهار فصل در باغ ایرانی / پرندگان باغ / باغ در سفرنامه‌ها / رون یا جهت حرکت باد در شکل‌گیری باغ ایرانی / شمال جغرافیایی و شمال مغناطیسی در باغ ایرانی / رابطه باغ ایرانی با ادبیات و قصه‌ها، نقاشی و نگارگری، صنایع دستی، معماری و شهرسازی، باغ شهرها، مباحث ذهنی و فلسفی / رنگ‌ها و روان‌شناسی رنگ در باغ ایرانی / ترکیب‌بندی‌ها و شبکه شطرنجی باغ‌ها / سرنوشت باغ ایرانی / پارک‌های امروزی / تاثیرپذیری‌ها و تاثیرگذاری‌های باغ ایرانی در دوره‌های مختلف تاریخی.



فیس بوک: اجتماع کاربران با صورتک انسانی

پرویز صداقت، پژوهشگر اقتصادی و مترجم
و مدیر گروه اقتصاد سیاسی در انسان‌شناسی و فرهنگ
parvizsedaghat@yahoo.com

این مفهوم به معنای مرزهای فضایی و مرزهای زمانی هردو از بین می‌رود، اما فرد به کاربر تقلیل یافته و زمان تنها تصویر مهمی است که مرزهای گذشته و آینده را چنان در هم تنیده که آن‌چه ما را در بر گرفته تنها آشفتگی فضا/زمان است. همین آشفتگی فضایی/زمانی و تقلیل فرد به کاربر بستر ظهور آنومی و بی‌هنجاری در شکل‌های مختلف آن است. تبلور این بی‌هنجاری‌ها را می‌توان در توهین‌های مکرر کاربران شبکه‌های مجازی به یکدیگر می‌بینیم؛ بی هیچ فاصله‌ای از یکدیگر، اما چنان دور از هم‌اند که گویی دیگر هر سخنی مجاز است. از این روست که آن‌چه در بی‌فاصلگی عملی در اجتماع انسانی مجموعه‌ای از مناسبات اخلاقی را پدید می‌آورد در اجتماع مجازی حضور ندارد چرا که هر چند فاصله حذف شده اما به موازات آن انسان‌های واقعی نیز از این اجتماع حذف شده‌اند و جای خود را به نمادهایی از خود داده‌اند. این نمادها تبلور ناخودآگاهی پرخاشگر و تندخو است که گاه هیچ حریمی را و حرمتی را بر نمی‌تابد.

چنین است که آن‌چه در اجتماع واقعی ارزش‌های اخلاقی به شمار می‌رود همچون احترام به پیران، حرمت‌گزاری به ناتوانان و جز آن، در اجتماع مجازی رنگ می‌بازد و گویی تبلور تمام‌عیار جامعه‌ای هابزی است که در این جا هر کاربر گرگ کاربر دیگر است. انقلاب اطلاع‌رسانی گویای عصری نو است. در این عصر فاصله در مفهوم اختلاف زمانی و مکانی بسیار کم‌تر بر روابط انسان‌ها حاکم است. جهان به تصویری یک‌جا در پیش رو بدل شده است اما تصویری آشفته از جهان پیش رو. آشفتگی تصویر، آشفتگی مناسبات اجتماعی و به همین ترتیب مناسبات اخلاقی را پدید آورده است.

به همین ترتیب، بی‌هنجاری جهانی به بی‌هنجاری در شبکه‌های اجتماعی نیز گسترش یافته است. انقلاب اطلاع‌رسانی و رسانه‌ای، حرکت از واقعیت به مجاز و برهنگی بی‌پرده‌ی تصاویر مجازی همگی گویای عصر نوینی که با فشردن و در هم آمیختن گزیرناپذیر فرهنگ‌ها و انسان‌ها، فاصله‌ها را از میان برداشت. «فاصله»، در مفهوم فضایی و زمانی، اکنون بسیار کم‌تر بر روابط انسان‌های سرتاسر گیتی حاکم است. همچنان که بسیاری از کلان‌شهرهای جهان به نمایشگاهی بدل شده از فرهنگ‌ها و نژادهای مختلف. اما شبکه‌های مجازی همچون فیس‌بوک مفهوم نوینی از حذف فاصله را همراه با حذف پیکر انسانی به همراه داشته‌اند.

فیس‌بوک، زمان و مکان را کمرنگ ساخته و فاصله‌ی زمانی و فضایی را حذف کرده است. فضا در فیس‌بوک به‌تمامی در برابر ماست و زمان گزیرپا نیز چنان فشرده که «حال»، تنها، تصویری مبهم است و مرزهای «گذشته» و «آینده» چنان درهم تنیده شده‌اند که آشفته‌تصویری از زمان‌های مختلف و مکان‌های مختلف بگانه تصویری است که از زمان حال و جهان حاضر پیش رو داریم.

اما وقتی فشردگی زمان/فضا در سرمایه‌داری متأخر فاصله‌ها را از میان بردارد به جای آن که اجتماعی انسانی‌تر پدید آورد به سبب حذف انسان که در حذف پیکره‌های انسان‌هایی ولو از خودبیگانه تبلور یافته، «کاربر»انی با صورتک انسانی را جایگزین‌شان ساخته که از خودبیگانه‌تر از هر انسان واقعی به تعرض دائمی به یکدیگر مشغول‌اند. از این روست که آنچه در عمل شاهد هستیم پارادوکس رنگ باختن ارزش‌های اخلاقی در جامعه‌ای است که در اصطلاح، دهکده‌ی جهانی نامیده‌اند. فشردگی زمان و مکان در دوران جدید، خشونت کلامی «کاربران» فیس‌بوکی را بس عریان ساخته و بسیار آسان. شبکه‌های مجازی فاصله میان انسان‌ها را از میان برداشته است، اما به موازات حذف فاصله میان انسان‌ها، خود انسان را هم حذف کرده است. پس کاربران شبکه‌های مجازی گاه تنها صورتکی انسانی بر چهره دارند، و روابط میان‌شان نه همبستگی و مدارا که جنگی ویرانگر است.

اخلاق ولو در جهان بی‌روح مدرن در مناسبات انسانی تبلور می‌یابد. اجتماعی از پیکره‌های انسانی مناسباتی پدید می‌آورد که به ناگزیر مستلزم نظم و پالایش و ارزش‌های اخلاقی است. اما آیا حضور پیکر انسانی شرط ضروری برای اخلاقی شدن روابط انسانی می‌شود و تشکیل اجتماعات مجازی، حذف اخلاق در مناسبات اجتماعی بوده است؟

تناقض شبکه‌های اجتماعی، از قبیل فیس‌بوک، در آن است که ضمن آن که فاصله‌ی انسان‌ها را حذف می‌کند و اجتماع انسانی را فشرده‌تر می‌سازد و از این رو باید زمینه‌ای برای گسترش اخلاقیات در مناسبات انسانی باشد، اما به نظر می‌رسد با حذف پیکر انسانی جان وی را نیز از او می‌گیرد و آدمی‌را به «کاربر» فرو می‌کاهد. از این روست که گاه در شبکه‌های اجتماعی از قبیل فیس‌بوک آنچه می‌بینیم نه اجتماع انسان‌ها، که اجتماع کاربرانی با صورتک انسانی است. این اجتماع، نمایشگاهی است از فرهنگ‌های مختلف که مفهوم تازه‌ای از حذف فاصله را مطرح کرده است. فاصله در



facebook

www.lankestuff.com

(Add me as a friend !)

Official facebook wallpaper

پرشانم

محمد عارف، استاد دانشگاه، پژوهشگر،
نویسنده و کارگردان هنرهای نمایشی ایران
tangechogan@yahoo.com

کوه زران سلام،

اگر جویای حال این جانب شده باشی، ملالی نیست بجز دور از روی ماه تو و کوچه پس کوچه‌های دل‌انگیزت که هرگز از خاطر من پاک نخواهی شد. عزیز دلبندم،

اگر اجازه بدهی به خاطر کوه‌های زرخیزت، کُهِ زران بخوانمت! پاره‌ای که تو را به خوبی نمی‌شناسند، لقب گازرگاه (یعنی رخت‌شوی خانه) داده‌اند و من هر چه جستجو می‌کنم، کمتر نشان از گازرگاه در تو می‌بینم. تو کوه‌زبان هستی، شهری سبز که چونان خوانی چهارگوش در دل کوه‌های رازآمیز زاگرس مأوا گرفته و سرشار از زره‌های طبیعی هستی. کبک‌های خرامان، دُرّاح‌های لرزان، قوچ کوهی، ببرهای پنهان، پلنگ، شیر، آهو، کفتار، خرس، گراز، طیهو، عقاب، باز، شاهین، انجیر، انگور، خرما، کیالک، کچی، گل‌گاوزبان، بابونه و صدها گیاه دارویی، ترشوک، بُنشوک، بادام کوهی، آب و آبادانی. و سینه‌هایی ستبر با دست‌هایی گشاده به سوی انسان‌هایی که به دامن پناه جسته‌اند. پس بی سبب نیست که کوه‌زبان می‌خوانمت! اگر چه در بخش‌هایی از تاریخ ایران، نام تو را «کَهزَران و گازرگاه» هم نوشته‌اند، اما نه جدی! تو به دل نکیر! می‌دانم نمی‌گیری.

عزیز دلم!

آن‌قدر سینه‌ها فراخ است که دریاچه‌ی پریشون را با همه‌ی گیس‌های پرشانش در باد، بر پهنی دست‌های نشانه‌ای تا خیدا را هجی کند و در دست دیگر تنگ چوگان دو هزار ساله، با برگ‌های بس زرین کیهانی که گاه‌گاهی نسیم دل‌کش پریشون، او را ورق می‌زند و من چه حظی می‌کنم، وقتی می‌بینم امپراتور بزرگ روم باستان در بارگاه تو زانو زده و فیلیوس به دست و پای افتاده. به خود می‌بالم! نقش برجسته والرین، نخستین تابلو سنگی سمت راست کوه تنگ شکون، بر فراز رودخانه بیشابور را می‌گویم! همان‌جایی که تاریخ هنرمندی ایرانیان باستان، به «تنگ چوگان» می‌شناسندش! و من به «تنگ شکون»!

تنگه‌ای که روزی روزگاری میدان چوگان بازی مردان ساسان و خانه مهرورزی میترا باستان را در هم آمیخته، تا معبد آناهیتا را در کنار کاخ (زندان) والرینوس رومی جذاب‌تر، کشور پرستانه‌تر و شکفت‌انگیزتر به تصویر بکشد. کاری که ناصر دیوان تو در «تنگ ترکون» و «دشت ارژن» و «رُباطک» با انگلیسی‌ها کرد! حالا حق دارم بگویم دلم برایت تنگ شده، یا نه؟

باور کن ملالی هم هست، اگر نمی‌گویم؛ خیلی هم!

می‌گویند مادر حافظ هم در تو متولد شده. چه اتفاق فرخنده‌ای. نمی‌دانم درست می‌گویند یا نه، اما می‌دانم که حافظ درباره‌ی شیخ امین الدین و شیخ ابواسحق سخنانی نغز گفته: به یمن همت او کارهای بسته گشاد...

پاره‌ای از مردم هند و چین و پاکستان هم با آرزوهای خود به زیارت شیخ ابواسحق تو به ایران و کوه‌زبان می‌آمده‌اند، فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه، این را می‌گویند.

کوه‌زبان!

به من حق بده، غوغای درونم را همواره به تندیس هشت متری شاپور اول، در دهانه‌ی غاری به عظمت عمر زمین و قلم فلزی هنرمند پیکر تراش دوره‌ی ساسانی بر موهای گره خورده به آسمان مردی از دیار ساسان، پاسدار سرزمین اهورایی ایران، پیوند بزنم! زینت بخش تنگ چوگان را می‌گویم! مجسمه‌ی برجسته‌ی شاپور اول! نگو که دلم برای انارهای بی‌تای گاکشک هم یک ذره شده، عزیز دلم!

من، هنوز هم هیچ اناری را به اندازه‌ی انار گاکشک تو سحرآمیز ندیده‌ام، باور کن جادوی انارهای همه کوزه‌زانی‌ها را بهشتی می‌میراند، بی سبب نیست که



جنوبی‌ها نمی‌گذارند انارت به زمین بیفتد، حتی دانه‌ای! پرتقال‌هایت هم ساده و صمیمی و روستایی‌اند، مثل نارنج‌ات. بی‌تعارف بگویم تو نارنجستان ایران هستی و چه لذتی دارد وقتی می‌بینم آدم‌های دیروز و فردای پیاده روی‌های باغِ نظر، در مقابل لشکرِ سبز پوشِ بهار نارنج‌هایت اردو زده‌اند، من می‌دانم چه خطی دارد و چهار فصل خدایات که تو در خود جا داده‌ای! ای جان!

و حالا که نامه‌ام به دست می‌رسد نوروز است، می‌دانم مثل همیشه زیباترین لباس‌هایت را پوشیده‌ای. پوشیدگانت سر سبز، مثل ماهی در حوض. برم شاپورت ناب، مثل آیات خدا. عطر شب‌بوی بُخنگِ ات پیچان. مثل رنگین کمان در کیهان! و خدایی که تو در سفره‌ی سین‌ها داری! سَمَنی (برکت و نان)، سبزه (حرکت و نشان)، سیر (طَب و سالم بودن)، و سماق (صبر بعد از آسیب)، سکه (روزی، ثروت)، سرکه (هوش و هیجان)، و در آخر هم سیب (مهر و عشق و دل و جان). از من خواسته بودی چند خطی از خودم و اینجا برایت بنویسم؛ ای جان! من که چیزی ندارم از خودم بگویم، الا تو و کوه نگاهت! و اما دریاره‌ی اینجا!

شاید باور نکنی، اینجا گل‌ها دیگر بو نمی‌دهند و نان‌های بازاری عطر نمی‌پراکنند. ما در میان آهن‌ها و سنگ‌ها رفت و آمد می‌کنیم. اینجا هیچ کس هیچ کس را به خاطر نمی‌سپارد. اینجا نه ما زبان گنجشک‌ها را می‌فهمیم و نه باران زبان ما. اینجا همانجایی است که وقتی باران می‌بارد، می‌گویند هوا خراب شده است. اینجا آدم‌ها برای تماشای گذر عمر بر پل‌های چوبی و گیشا می‌ایستند و مردم مهربان تو بر لب سر اوشی، یا سر او دختران، یا چشمه ساسون، یا برم شاپور، یا قلعه نارنجی! ببین چه می‌کشم من. این‌جا وقتی لبخندهای لیمویی گل‌های نرگس دختر کانِ گل فروش بولوار کشاورز را می‌بینم، تو را با هزار توی هزار نرگس زارت به خاطر می‌آورم. نرگس زار دشتِ فامور! و حُرّی دلم می‌لرزد، ای جان!

و من نمی‌دانم لرزش دلم برای دست‌های یخ‌زده‌ی دخترک گل فروش است، یا چشم‌های شهلا‌ی نرگس‌ها و یا تنگِ دوری از تو، هر چه هست تنگ شده! بد جوری هم! بد.

ماهی‌ها می‌گویند دریاچه‌ی پریشان خشک شده تا خیارها و گوجه‌ها و کاهوها سبز بمانند، درست می‌گویند، کوه زران؟ کویر پریشان. خدا نکند! دیرگاهی ست نسیم دلکش نزارهای شهرنجان هم به من می‌گویند دل کوچک پرندگانی مهاجر که از اروپا به دریاچه‌ی پریشان آمده بودند، شکسته شده. کوه‌زنان کاری کن! پریشان چند هزار ساله‌ی زیبای گیهان، آدرس خداست. سَرم برای نشانی کوچک خدا هم روزگاری ست آیین اشک ریزان دارد، و من با خود می‌گویم ای کاش می‌شد همه‌ی کوه‌زنانی‌ها با اشک‌های شورشان، شیرینی آبهای پریشان را به کویر پیش رو برگردانند. آنها می‌توانند اگر بخواهند. عزیز دلم؛ و گرچه جنگ آریوبرزن و اسکندر در تنگ ابوالحیات تو رخ داده. اما یاد آن سنگ‌ها هم بی‌قرارم می‌کند و از خدا می‌خواهم فرصتی دهد از دروازه قرآن تا کنار تخته پیاده‌روی کنم. چه غروری دارد وقتی پیچ‌های اسطوره‌ای دشت ارژن تا پریشانِ دل نگران را از نظر می‌گذرانم. باور کن دلم برای آفتاب سوزان ظهرهای تابستان هم یک ذره شده ای جان!

کوه‌زرانم؟ باور کن سرم هم برای کُتارهای سوز دَنگ بدمزه‌ات، انارهای سوخته‌ی بی‌مشتی‌ات، بکرایی‌های سُوم زده‌ات، چنگال ریچال و گیلای از آب گوارای دولچه‌ات بی‌تابی می‌کند، باور کن. آش کارده‌ی زمستان، ترشی گلک موسیر تابستان، خاگوک‌های بهاری‌ات و بارون‌های دُم آسیبی پاییزت! دیوانه‌ام کرده است، دیوانه! و برای رقص دل‌انگیز خصیل‌های نوروزی و گیسوان در هم تنیده‌ی با قله‌های خرمن جایب. راستی تا یادم نرفته بگویم که چهل و پنج سال پیش من و تو برای نخستین و شاید واپسین بار دانه‌های سپید برف را بر شانه‌های نرمت دیدیم. یادت هست من چقدر ناشی بودم از دیدن آن همه سپیدی و شعر و شور و سکوت. مردها و زنها هم حاج واج بودند و تو می‌خندیدی. حالا حق دارم بگویم؟

کوه‌زرانم! حق دارم بگویم یک ذره شده دل نازکم یا نه؟! در نامه قبلی‌ات نوشته بودی که خانه علامه دوانی هم به امان خدا رها شده، مثل بوستان مردانی. بارگاه شیخ ابواسحاق، و اشک‌های خالی از آب دریاچه‌ی پریشان. چه کسی نمی‌داند دوانی ستاره‌ای کیهانی و مردانی شاعر ماسه‌ها و حماسه‌هاست و نمی‌داند که چشم‌های بی‌قرار شیخ ابواسحاق ابن خورشید ابن شهریار و دریاچه‌ی شگفت‌انگیز پریشان به آواز تو دوخته شده. کاری کن قناری‌هاشان همواره بخوانند. کوه زران! صدف‌هایت را برای کی می‌خواهی؟! بیف کورها را پیران. دلم برای خانه‌ی گلی حسین میرشکاری، هم تنگ شده؟! بغل بغل دلتنگی! برای خانه‌ی ای که تا بشر هست گلی خواهد ماند و هرگز خراب نخواهد شد. دلم برای خرابی سقف آن خانه هم تنگ شده! برای نسای از جان و دل عزیزم، دیدی ملالی نیست.

باری دوست دارم ای جان! و با همه‌ی تلخ و شیرین‌هایت، از همینجا، این سوی کاغذ، قناری دلم را به همراه یک سبد از اناری‌های گاکشکی، و اسکناس نانخورده‌ی معطری که از لای آبه‌های دل‌انگیز کلام خدا نگه داشته‌ام، به بهانه‌ی نوروز ایرانی برایت به پرواز درمی‌آورم و با تمام وجود به خدا می‌سپارم. الهام و وحید، الهه و پیمان، مدینه، حسین، علی آقا و همسرش، بابک و همسرش همگی سلام می‌رسانند. راستی، سی رن عزیز، بزرگتر و شیرین‌تر شده، دست شما را هم می‌بوسد. ای نامه که می‌روی به سوشان/ از جانب من ببوس روشن قربانت محمد؛ نوروز هزار و سیصد و نود و سه، تهران



شبحی در آسمان خاورمیانه به پرواز درآمده است!

ناصر عظیمی، دکترای جغرافیای دانشگاه شهید بهشتی،
عضو هیئت علمی مرکز مطالعات شهرسازی و معماری
و مدیر گروه گیلان انسان‌شناسی و فرهنگ
nazimi_db@yahoo.com

در دسامبر ۲۰۱۰ میلادی برابر آذر ۱۳۸۹ خورشیدی در کشور تونس جنبشی شکل گرفت که بعدها به بهار عربی مشهور شد. در آن زمان این جنبش به نظر می‌رسید که حامل انرژی عظیمی است که می‌تواند به کابوس دومینوی فروریزش دیکتاتوری‌های منطقه و تحول در جهت نقش‌آفرینی بیشتر جامعه‌ی مدنی باشد. اما اکنون سه سال بعد از آن آغاز امید بخش، در همه‌ی کشورهایی که این جنبش نوید تغییرات گسترده‌ای را می‌داد، خشونت و بی‌ثباتی گسترده به ارمغان آمده است. گروه‌های افراطی و بنیادگرای به اصطلاح اسلامی که دو شاخص شناسایی آنان اکنون انفجار انتحاری و سر بریدن مخالفان است، سایه‌ی خود را بر بخش‌های بزرگی از منطقه گسترده است. با اشغال فلوچه در ۵۰ کیلومتری بغداد پایتخت عراق و همچنین اشغال رمادی مرکز وسیع‌ترین استان (انبار) در همین کشور، جلوه‌های جدیدی از نتایج این جنبش‌ها از طریق تصاویر تلویزیونی به نمایش گذاشته شد که در آن نیروهای افراطی، آر پی به دوش و کلاشینکف به دست جلوی دیدگان جهانیان خودنمایی می‌کردند. این کابوسی بود که به هیچ وجه تعبیر آن در آغاز جنبش متصور نبود. پیش‌تر سوریه نقش‌آفرینی گروه‌های افراطی و سلفی را تجربه کرده بود. در لیبی نیز گزارش می‌شود که پس از انقلاب این کشور اکنون به جز نوار ساحلی کشور، بخش بزرگی از جنوب و مرکز کشور در دست گروه‌های افراطی وابسته به القاعده افتاده است. در مصر کشور به دو بخش کاملاً برابر یعنی بخش مدرن و سنتی جامعه تقسیم شده که در برابر هم صف‌آرایی و به کشتار یکدیگر دست زدند و نهایتاً اکنون ارتش به بهانه‌ی کنترل اوضاع پا به میدان گذاشته و قدرت را به دست گرفته است. همین امر اکنون صف بنیادگرایی افراطی و گروه‌های میانه روی مذهبی را در این کشور در هم ریخته و فضای مناسبی برای افراط‌گرایی پدید آورده است. قدرت گروه‌های افراطی بنیادگرا در پاکستان و افغانستان نیز به اندازه‌ی عیان است که نیازی به گفتن نیست. در واقع می‌توان گفت که اکنون شبحی در آسمان خاورمیانه به پرواز درآمده است: شبح بنیادگرایی و سلفی‌گری.

پرسش ناگزیر این است که در خاورمیانه چه اتفاقی افتاده است که این گروه‌ها سربرآورده و ابتکار عمل را به دست گرفته و یا دست کم به دغدغه‌ی اصلی دولت‌ها و تمام کنشگران جامعه‌ی مدنی را فراهم کرده و کابوس رویداده شدن تمام دستاوردهای مدرن این جوامع به خطر افتاده است؟ پاسخ به اجمال این است که این جنبش‌ها با «نظام‌های جمهوری» در این منطقه رابطه‌ی مستقیم پیدا کرده است. اما بلافاصله و با تعجب باید پرسید که نظام‌های جمهوری و یا دست کم جمهوری‌های روی کاغذ چه ارتباطی با رشد و گسترش افراطی‌گری و بنیادگرایی دارند؟ آیا جمهوری‌ها در دوران کنونی در منطقه‌ی خاورمیانه زمینه‌های رشد بنیادگرایی را فراهم می‌کنند؟ کوشش شده در این یادداشت کوتاه به اجمال پاسخ این پرسش‌ها داده شود.

نگاهی گذرا از تونس تا پاکستان و افغانستان نشان می‌دهد که بنیادگرایی افراطی و سلفی‌گری که اکنون به نام القاعده و طالبان شناخته می‌شوند تنها در نظام‌های جمهوری قدرت گرفته و در حال اعتلاء و رشد هستند. کشورهایی که در آن‌ها امیر و یا سلطان بر سر کار باشد، نشانی از ظهور بنیادگرایی از نوعی که در بالا بدان اشاره شد دست کم به صورت فعال و

گسترده دیده نمی‌شود (تحولات بحرین را باید جدا از تیپ‌های مورد نظر این نوشته در منطقه بررسی کرد). در این کشورها هر جا که خیابان فعال شده در اندک زمانی و به سرعت برق و باد گروه‌های افراطی نه فقط از درون منطقه بلکه از سراسر جهان و حتی از کشورهای توسعه‌یافته اروپایی و آمریکایی، برای به دست گرفتن قدرت هم نیرو و هم منابع مالی به این منطقه سرازیر کرده‌اند. در واقع در اندک زمانی این گروه‌ها، خیابان و بیابان را به اشغال خود درآورده و خود را با تیپ‌های ویژه‌ای که اکنون برای برخی از جوانان منطقه نیز به صورت مد درآمده، به رخ می‌کشند. چنان که پیش‌تر گفته شد همه جا بین فعال شدن این جنبش‌های افراطی و نظام‌های جمهوری ارتباطی دیده می‌شود. این ارتباط چگونه بین این دو متغیر برقرار شده است؟

نخست باید تاکید کرد که مرحله‌ی گذار، سطح توسعه‌یافتگی و زمینه‌های فرهنگی در این منطقه سبب شده تا تضاد اصلی کنشگران جامعه بین سنت و مدرنیته متمرکز شود و هر تحولی در درجه‌ی نخست حول محور مطالبات مدرن و سنت شکل گرفته و تداوم یابد. تجربه در همه جای جهان نشان داده است که فرایند مدرن شدن در پرتو روابط سرمایه‌داری به قول نویسنده‌ی مانیفست هر چیز سنتی و حتی موجود را در اندک زمانی دود می‌کند و به هوا می‌برد. روند سرعت‌گیری تغییرات گذار در این منطقه هر دو گروه از کنشگران به ویژه اقشار مدرن را به تلاش





بیشتر ترغیب کرده است. همین امر به کابوسی برای اقلشار گسترده و به غایت محافظه کار سنتی منطقه تبدیل شده است. این گروه‌ها و اقلشار که اکنون از شکل گروه‌های در خود در سه دهه‌ی پیش به گروه‌ها برای خود در حال حاضر تبدیل شده و به سمت و سوی تحول و آینده‌ی خود در این فرایند به خوبی آگاه شده‌اند، کوشش می‌کنند آب رفته را به جوی بازگردانند. از این رو در مقابل هر تحولی در منطقه با نگاهی نه در خود بلکه برای خود و با آگاه شدن از روند تحولات آینده و پی‌آمدهای آن، دیگر تنها در صدد تثبیت وضع موجود نیستند بلکه برای بازگرداندن روند کنونی به بنیادهای اولیه مبارزه می‌کنند. با اندکی دقت می‌توان طرفین این صف‌آرایی را حول مطالبات مدرن و اشکال گوناگون سنت به خوبی در همه‌ی جای این منطقه به عنوان محور و تضاد اصلی کنش اجتماعی مشاهده کرد. از همینجاست که نظام‌های واقعاً موجود جمهوری به فعال شدن این تضادها کمک می‌کنند.

نظام‌های جمهوری واقعاً موجود به رغم همه‌ی کاستی‌ها و فرمالیسم موجود در آن‌ها برخلاف نظام‌های امپریالار و سلطانی منطقه کوشش می‌کنند عرصه‌ی عمومی را دست کم به استناد قوانین اساسی این گونه کشورها به صورتی خودخوانده هم شده فعال نگه‌دارند. به ویژه هنگامی که فضای بازتری بوجود می‌آید همان اصول مندرج در جمهوری‌های منطقه می‌تواند با تفسیر موسع‌تر مبنای عمل اقلشار گوناگون جامعه برای کنشگری باشد. در این کنشگری‌ها، اقلشار مدرن که فرایندهای اقتصادی و اجتماعی به آنان زمینه‌های بیشتری برای کنشگری اعطاء کرده است به صورت فعال‌تر وارد میدان شده و مطالبات خود را طلب می‌کنند. به ویژه زنان و جوانان که احساس می‌کنند در روابط موجود به آنان ظلم بیشتری شده بیش از دیگر گروه‌ها فعالیت می‌کنند. در نتیجه دو گروه با مطالبات کاملاً متضاد در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند و عرصه‌ی عمومی به تدریج با تشکل‌یابی‌های منسجم‌تر و یاریگیری‌های مصلحت‌جویانه و موقتی که تنها برای به زیر کشیدن و حذف طرف مقابل به عنوان دشمن و نه رقیب در می‌گیرد، جنبش افراط‌گرایی زمینه‌ی ظهور پیدا می‌کند. گروه‌های سنتی اغلب همانند صف گروه‌های مدرن طیف گوناگونی را تشکیل می‌دهد و از آنجایی که این گروه‌های وسیع به جنبش در حال اعتلاء مدرن که به ویژه با مطالبات زنان و جوانان پشتیبانی می‌شوند قادر به رقابت قانونی و در چارچوب قواعد بازی مدرن نیستند، ترجیح می‌دهند گروه‌های افراطی را به ویژه هنگامی که در حال باختن بازی به گروه‌های مدرن باشند به کمک بگیرند و زیرکانه ضمن مخالفت ظاهری خود با گروه‌ها افراطی و دور نگه‌داشتن دامن خود از جنایت‌هایی که این گروه‌های خشن بدان دست می‌زنند، به اشکالی از فعال شدن آن‌ها برای مقابله با دشمن مشترک یعنی گروه‌های مدرن کمک بگیرند. به ویژه هنگامی که رقابت‌های منطقه‌ای نیز بین کشورها برای اعمال نفوذهای ایدئولوژیکی و یا استراتژیکی وجود داشته باشد، به عنوان عامل خارجی می‌تواند به این تقابل‌های درونی سمت و سوی مشخص و گاه ویران کننده بدهد. نمونه‌ی این تحولات مصیبت‌بار را به ویژه می‌توان در سوریه و عراق به خوبی مشاهده کرد.

اما در نظام‌های سلطنتی و امپریالار که عرصه‌ی عمومی به هیچ وجه و در هیچ شرایطی فعال نمی‌شود و در واقع عرصه عمومی همیشه تحت کنترل و اقتدار سنت قرار دارد، این تقابل‌ها و ظهور جنبش‌های افراطی ضرورتی برای ظهور پیدا نمی‌کنند. بعلاوه در این جوامع گروه‌های سنتی خود قدرت را به دست داشته و در نتیجه اقتدار لازم را برای مهار مطالبات مدرن مورد نفرت بنیادگرایی در اختیار دارند. در این کشورها همواره تضاد اصلی بین مطالبات مدرن جامعه با اقتدار سنتی حاکم است و نه بین گروه‌های مدرن و سنتی خارج از قدرت حاکم. به عبارت دیگر به دلیل فعال نبودن عرصه‌ی عمومی، بیشتر این کنشگران مدرن هستند که برای مبارزه در جهت مطالبات خود با حاکمیت مبارزه می‌کنند و مبارزه‌ی آنان نیز اغلب در چارچوب قواعد مدرن و غیرخشنونت‌آمیز سازمان‌یابی می‌شوند. مبارزه‌ای که تقریباً به دلیل مراقبت ویژه‌ی حاکمان و هزینه‌ای که برای آن باید پرداخته شود به هیچ وجه به صورت جنبش‌های گسترده جلوه‌ای در این کشورها پیدا نکرده و یا دست کم تاکنون جلوه‌ای نداشته است. بنابراین حاکمان سنتی این نظام‌ها به نمایندگی از طرف از اقلشار گسترده‌ی سنتی خود اهداف گروه‌های محافظه کار سنتی جامعه را به انجام رسانده و می‌رسانند. در واقع در این کشورها، قدرت حاکم به نیابت از گروه‌های سنتی در مهار و غیر فعال نگه‌داشتن اقلشار مدرن و مطالبات آنان، ضرورتی برای فعال شدن اقلشار سنتی و بنیادگرا در عرصه‌ی عمومی بوجود نمی‌آورد.

انسان‌شناسی و فرهنگ؛ فضای جبران کمبودهای آکادمیک ما

نعمت الله فاضلی، استاد
پژوهشگاه علوم انسانی
و اجتماعی و مدیر گروه
مردم‌نگاری انسان‌شناسی و
فرهنگ

انسان‌شناسی معاصر به کمک سایت انسان‌شناسی و فرهنگ پا به دوره تازه‌ای گذاشت و این سایت با استقبال پرشور دانشجویان، دانش‌پژوهان و دانشگاهیان از رشته‌های مختلف علوم اجتماعی و انسانی در سال‌های اخیر روبرو شد. این مراجعه گسترده گروه‌های مختلف به سایت انسان‌شناسی و فرهنگ پیامدهای بزرگی برای رشته انسان‌شناسی در ایران امروز دارد. نخستین پیامد این امر گسترش بعد میان‌رشته‌ای دانش انسان‌شناسی است. امروز در فضای علوم اجتماعی ایران معمولاً بعد از رشته جامعه‌شناسی، نام رشته انسان‌شناسی است که در هر گوشه و کنار این سرزمین بر روی زبان‌هاست. رشته‌های دیگر مانند مطالعات فرهنگی، جمعیت‌شناسی و بسیاری از زیرشاخه‌های جامعه‌شناسی بعد از انسان‌شناسی در گفتمان عمومی قرار گرفته‌اند. این رخداد یعنی عمومی شدن انسان‌شناسی در گفتمان عمومی زمانی شکل گرفت، که تا پیش از این بسیار اندک بودند کسانی که حتی نام رشته انسان‌شناسی را شنیده باشند. دومین پیامد این رخداد عبارت است از دسترس‌پذیر و آسان کردن دانش انسان‌شناسی برای همگان. تبدیل شدن انسان‌شناسی به متن دیجیتال و الکترونیک فرصت معجزه‌آسایی برای پیشرفت انسان‌شناسی در ایران است. اکنون انسان‌شناسی بسیار آسان‌تر از بسیاری از رشته‌های دیگر در اختیار همگان است. سایت انسان‌شناسی و فرهنگ آرشو یا پایگانی بزرگی از متن‌های خواندنی در اغلب زمینه‌ها و قلمروهای دانش انسانی است. در بسیاری از حوزه‌های انسان‌شناسی مانند انسان‌شناسی ادبیات یا انسان‌شناسی ارتباطات یا انسان‌شناسی زندگی روزمره و یا انسان‌شناسی بدن و پزشکی، که ما در دانشگاه‌ها در این زمینه‌ها درس یا گفتاری تولید نکرده‌ایم، در سایت انسان‌شناسی و فرهنگ می‌توان یک یا چندین متن غنی پیدا کرد. سایت انسان‌شناسی و فرهنگ تصور جامعه ایران از انسان‌شناسی را کامل‌تر، جامع‌تر و قابل قبول‌تر کرده است. تا پیش از این انسان‌شناسی برای ما عبارت بود از فولکلور، مطالعات روستایی و اندکی منابع آموزشی در رشته انسان‌شناسی؛ اما اکنون انسان‌شناسی به برکت سایت انسان‌شناسی و فرهنگ تصویری بزرگ‌تر از جامعه، فرهنگ و تاریخ و انسان را با خود حمل می‌کند. سایت انسان‌شناسی و فرهنگ نقشی ستودنی در گسترش انسان‌شناسی در دانشگاه‌ها و جامعه ایران ایفا کرده است؛ شاید ساده‌ترین این کمک را بتوان در ویژگی آن برای جذب و معرفی نسل جوانی از نویسندگان و محققان در زمینه انسان‌شناسی دانست. به واقع امروزه برخی از نویسندگان این سایت به نام‌های آشنا در انسان‌شناسی ایران تبدیل شده‌اند. من در این باره از ناصر فکوهی، مسئول این سایت، صحبت نمی‌کنم. قطعاً او بیرون این سایت نیز به برکت کتاب‌هایش و جایگاهش در دانشگاه تهران لاجرم شناخته می‌شود. اما نسل جوانی مانند منیره غزنویان، حامد جلیوند، یاسمن اوحدی، شایسته مدنی، امیر هاشمی مقدم، زهره دووانگه، فاطمه سیارپور، علیرضا هاشمی، مهرداد عربستانی، سپیده پارسا پازوه، جبار رحمانی و بسیاری از محققان و نویسندگان دیگر از طریق این سایت برای جامعه و مخاطبان عمومی شناخته شده‌اند. من گمان می‌کنم این خدمت سایت انسان‌شناسی و فرهنگ به تنهایی ارزش آن را دارد که این سایت را احترام بگذاریم. سایت انسان‌شناسی و فرهنگ پل ارتباطی میان نه تنها رشته‌های مختلف و افراد مختلف انسان‌شناسی شده است، بلکه به نوعی باید آن را فضایی برای جبران کمبودهای آکادمی‌های ما دانست. در شرایطی که محدود گروه‌های آموزشی رشته انسان‌شناسی در ایران، مثل گروه‌های آموزشی رشته آموزش انسان‌شناسی در ایران مثل گروه آموزشی دانشگاه تهران نمی‌توانند کارکردها و وظایف ملی یک گروه آموزشی را درست ایفا کنند، سایت انسان‌شناسی و فرهنگ به ما کمک کرده است تا ما در انسان‌شناسی کمتر احساس کمبود کنیم. سایت انسان‌شناسی و فرهنگ امروزه به جایگاهی برای گفتگو درباره جامعه و فرهنگ ایران در مقیاس جهانی تبدیل شده است. به گمان من مهم‌ترین کاری که هریک از رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی می‌توانند و باید انجام دهند، دامن زدن به گفتگو در زمینه علایق و نیازهای جمعی است. از این طریق است که این علوم به تقویت خرد جمعی کمک می‌کنند. سایت انسان‌شناسی و فرهنگ به ما کمک کرده است که بتوانیم دانش انسان‌شناسی را در مسیر تقویت خرد جمعی قرار دهیم. یکی از ویژگی‌های بارز سایت انسان‌شناسی و فرهنگ این است که در عین وفاداری دانش انسان‌شناسی و ارزش‌های دانشگاهی آن، تلاش می‌کند تا انسان‌شناسی از مرزهای دانشگاهی بیرون بیاید. تنوع موضوعاتی که در مقالات و گفتارهای سایت انسان‌شناسی و فرهنگ وجود دارد، و مهم‌تر از آن تنوع در سبک‌های نگارش و دیدگاه‌ها در این متن‌ها، راهی است به این واقعیت که سایت انسان‌شناسی و فرهنگ تلاش می‌کند دانش انسان‌شناسی را مطابق نیازها و علایق جامعه ایران بسط و توسعه دهد. این سایت در حالی این وظیفه را بر عهده دارد که، در بسیاری از رشته‌های دیگر علوم اجتماعی گمان می‌رود که جامعه باید خود را با گفتمان علوم اجتماعی انطباق دهد. من صمیمانه سایت انسان‌شناسی و فرهنگ و همه کسانی را که با آن همکاری می‌کنند ستایش می‌کنم؛ آن‌ها صمیمانه و صادقانه و پر تلاش کوشش می‌کنند تا در یک فضای مدنی داوطلبانه، نه تنها تصویری از دانش انسان‌شناسی، بلکه مهم‌تر از آن تصویری از انسان یا شهروند قرن بیست و یکمی را به ما نشان دهند. تک‌تک نویسندگان و فعالان این سایت با فعالیت داوطلبانه و تولید منظم دانش تصویری آرمانی از شهروند قرن ۲۱ می‌هستند. من در یک مراسم جمعی همکاران این سایت شرکت کردم. در این مراسم حال و هوای گرم و صمیمانه جمعی از محققان و نویسندگان جوان و فعالان مدنی را مشاهده کردم و با دیدن آن‌ها به آینده جامعه‌مان امیدوار شدم. آن‌ها با برگزاری این نوع آیین‌ها و برنامه‌ها مانند یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ کم‌کم فعالیت خود را از فضای مجازی به فضای تعاملات رو در رو و واقعی گسترش داده‌اند. رندال کالیز، نظریه‌پرداز اجتماعی بلند آوازه امریکا، در کتاب معروف خود «جامعه‌شناسی فلسفه‌ها» نشان می‌دهد که فرایند تولید فکر از زمان سقراط تا به امروز مرهون انرژی عاطفی‌ای است که در محفل‌های مدنی تولید شده است. سایت انسان‌شناسی و فرهنگ و یکشنبه‌های آن یکی از آن منابع تولید انرژی عاطفی برای تولید علم است. من اینجا صمیمانه از همه کسانی که با این سایت همکاری می‌کنند و از حمایت آن مضایقه ندارند سپاسگزاری می‌کنم.

جاسمین غمگین، رایان تنها

زهره محمدیان مغایر، کارشناس ارشد انسانشناسی

zm.moghayer@yahoo.com

تبریک سال نوی من به همگی ایرانی‌هاست اما برای یادگار از دو زن سخن خواهم گفت و در پایان نیز چند جمله با زنان گفتگو دارم. دو زن: جاسمین در فیلم جاسمین غمگین و رایان در فیلم جاذبه. دو زن بسیار متفاوت. نام هر دوی این زنان، واقعی نیست و این شاید نشان از دگرپسویی در هویت آن‌ها باشد. ژانت خود را جاسمین نامیده چون نام واقعی‌اش را مناسب جایگاه اجتماعیش نمی‌داند. رایان هم نامی است برای مردان که روی دکتر استون گذاشته‌اند چون پدرش دوست داشته صاحب پسری باشد...

نقطه مشترک دیگر این دو زن تنهایی آن‌هاست. جاسمین همه ثروت و همسر و پسر خوانده‌اش را از دست داده و مجبور است تا بهبود اوضاع با خواهرش زندگی کند. رایان اما فضاوردی است که در فضا و بعد در سفینه‌اش تنها مانده. در روی زمین هم دختر کوچکش را در یک حادثه از دست داده. جاسمین بعد از ورشکستگی کامل، تنه‌است و بسیار پریشان و غمگین. از خودش و اطرافیانش خشنود نیست و از یاد گذشته رها نشده است. چاره را در مستقل بودن می‌بیند بنابراین سر کار می‌رود تا هدفی داشته باشد اما نمی‌تواند موقعیت واقعی خودش و دیگران را تحلیل کند و لحظات دردآوری را سپری می‌کند. او با سیاستمداری ثروتمند و رمانتیک آشنا می‌شود و این معجزه‌ای است در دنیای پر از ناامیدی او. جاسمین می‌پندارد این موقعیت همان راه نجاتی است که او می‌جوید... رایان اما به سبب حادثه‌ای غیرمنتظره در فضا، از دوستان و سفینه‌اش دور می‌افتد. ارتباطات رادیویی‌اش نیز قطع شده و مطلقاً تنه‌است و در خطر مرگ، اما سعی می‌کند راه نجاتی بیابد و در نهایت نیز خود را سالم به زمین می‌رساند. او از تنه‌ای ترسیده اما حس یگانه و نابی را نیز در تاریکی مطلق فضا و در کنار تصویر بزرگ و آبی زمین تجربه می‌کند. به نیروهایش تکیه می‌کند و با مرگ می‌جنگد و به زمین می‌رسد...

در پایان قرار نیست از مقایسه این دو زن به نتیجه‌ای برسیم و در نهایت، آن را در قالب جملاتی پندآمیز در آغاز سال نو به شما زنان تحویل بدهم! فقط می‌خواهم بگویم: ما واقعا می‌توانیم نجات‌بخش، مفید و ارزشمند باشیم. ما می‌توانیم به خود و استعدادها و توانایی‌هایمان تکیه کنیم. امید آن دارم که در سال پیش رو مردان و زنان این سرزمین هم شان و هم دوش یکدیگر راه بسپارند.



تحول خانواده‌های ایرانی

مرتضی منادی، عضو هیئت علمی دانشگاه
الزهراء و مدیر گروه انسان‌شناسی و
جامعه‌شناسی در انسان‌شناسی و فرهنگ
mortezamonadi@gmail.com

فردریک لوبلی (۱۹۸۹) معتقد است که ساختار خانواده‌ها به مثابه ساختار همان جامعه است. لذا می‌توان از این قانون نتیجه گرفت که، برای مطالعه جامعه می‌توان به مطالعه خانواده‌ها پرداخت و سپس به چگونگی شکل آن جامعه رسید. ایران امروز نیز از این قانون مستثناء نیست و یک هماهنگی نسبی بین ساختار جامعه و ساختار خانواده‌ها می‌توان مشاهده کرد.

عوامل متعددی نظیر انقلاب، هشت سال دفاع مقدس، روی کار آمدن دولت‌های مختلف با اندیشه‌های متفاوت، عصر ارتباطات و جابجایی سریع اطلاعات حجیم و عظیم به کمک و توسط تلویزیون برای کل ایران حتی روستاها، ماهواره و تبلیغ فرهنگ‌های غیر ایرانی، اینترنت و یا حتی امروزه توسط موبایل

و اطلاع‌رسانی از طریق آن، در گذر از خبر، عکس، فیلم و متن (گفته‌های معنی‌دار یا طنزها یا فیلم‌های کوتاه) باعث دگرگونی و در مواقعی تحول در همه افراد جامعه از جمله خانواده‌های ایرانی شده است. ناگفته پیداست که این تغییرات هم در همه خانواده‌ها مشاهده نمی‌شود و هم به اندازه یکسان نمی‌باشد. این تغییرات تا آنجایی که خوب، مثبت و سازنده هستند. باعث خرسندی است. کم شدن مردسالاری، آزادی بیشتر خانم‌ها، همکاری بیشتر بین زن و مرد در امور خانه، قدرت و اجازه تصمیم گرفتن زنان در مسائل خانه و خانواده، تفاهم بیشتر بین زن و مرد، تحصیلات دانشگاهی زنان، اشتغال زنان و در این راستا احراز همه نوع پست‌های کاری که قبلاً بیشتر در اختیار مردان بود، توجه بیشتر به آموزش و امر پرورش فرزندان، اهمیت یافتن کودک در خانواده به عنوان عضوی مهم ولی با مسئولیت و وظایف کمتر، فراهم کردن امکانات فرهنگی بیشتر برای اعضای خانواده‌ها و خیلی موارد دیگر همگی از نکات خوب و قابل ستایش در عرصه خانواده است. بر اساس تفکر لوبلی اینگونه تغییرات را در سطح جامعه ایرانی می‌توان مشاهده کرد، پیشرفت علم و پیشرفت دانشگاه‌ها، دولت‌های منتخب مردم، شنیدن صدا و گفته‌های مردم توسط بعضی از دولتمردان و مسئولین و تضعیف قیّم‌مآبی بعضی از مسئولین در قبال آمل، آرزوها، خواسته‌های منطقی و عقلانی مردم، امکان تحرک اجتماعی افراد در جامعه، دسترسی اکثر مردم به اطلاعات از طرق مختلف، افزایش امکانات فرهنگی و ورزشی در سطح جامعه از این نوع نکات مثبت و سازنده هستند. ولی تغییراتی نیز در خانواده‌ها صورت گرفته است که منفی است و نگران‌کننده که نباید نسبت به آنها بی‌توجه بود. زیرا، این نکات منفی می‌تواند در ابتدا خانواده‌ها و سپس به دلیل ارتباط تنگاتنگ خانواده‌ها با جامعه، آن را دچار مشکل و بحران کرده که حل آن تقریباً غیرممکن است و هزینه زیادی می‌طلبد. برای مثال افزایش اختلافات خانوادگی، صعود طلاق عاطفی، افزایش طلاق واقعی، کم شدن ازدواج، تغییر سن ازدواج، تغییر شیوه ازدواج، ازدواج دخترهای مسن با پسرهای جوانتر، ازدواج مردان مسن با دختران جوان‌تر، افزایش فحشا، افزایش خیانت زوجین (اعم از زن و مرد)، کم شدن و بی‌توجهی ارزش‌های اخلاقی، ضعف دین، اختلاف و تفاوت فاحش بین تعدادی از والدین و فرزندان و یا گسست نسلی (منادی، ۱۳۸۸)، اعتیاد (هم مردان و هم زنان)، از جمله مواردی هستند که متأسفانه نه تنها در حال کم شدن و یا سکون نمی‌باشند، بلکه سیر صعودی داشته که آینده ایران را به مخاطره می‌اندازند.

وجود اینگونه عناصر منفی و تخریب‌کننده حوزه خانواده را نیز می‌توان در سطح جامعه و در رده‌های مختلف مشاهده کرد. اختلاس‌های کلان، حتی در سطح دولتمردان (به گفته اخبار رسانه‌های داخلی) تحت عنوان کارت‌های هدیه تا اختلاس بانک‌ها، دست داشتن بعضی از مسئولین در مورد ورود اجناس قاچاق ناسالم (مانند برنج هندی سیانوردار)، بهم زدن سخنرانی‌ها، فسادی که در ورزش مشاهده می‌شود، بد اخلاقی‌های میداین ورزشی حتی توسط ورزشکاران، بد اخلاقی‌ها و قیّم‌مآبی بعضی از مسئولین در ارتباط با مردم و به دنبال آن بی‌توجهی به خواسته‌های مردم و موارد دیگر از جمله عناصری هستند که هماهنگی بین بخشی از جامعه و تعدادی از خانواده‌ها را نشان می‌دهد.

بر اساس تفکر سیتمی (۱۳۷۹) چه در درون هر خانواده‌ای (پدر، مادر، فرزندان) و چه در سطح کلان یک جامعه هر یک از اقشار، دولتمردان، سیاستمداران، هنرمندان، روحانیون، ورزشکاران، ثروتمندان، روشنفکران، بازاریبان در تولید نکات مثبت و نکات منفی جامعه نقش داشته و سهم بوده که به قول یک سیاستمداری، «عزمی ملی می‌طلبد تا اعتیاد را ریشه کن کرده»، و در همین راستا همین عزم می‌طلبد تا نکات مثبت را افزایش داده و نکات منفی را به تقلیل بکشانیم و این امر میسر نخواهد شد مگر دولتمردان بر اساس تفکر ارتباط قدرت و اندیشه فوکو (۱۳۸۱) نگاه بهتر و مثبت‌تری نسبت به علوم انسانی داشته و در کارهای خود از اصحاب علوم انسانی بهره بیشتری ببرند. در این صورت است که ما در سال پیش رو و بدنبال آن، سالهای آتی می‌توانیم تحول خانواده و سپس تحول جامعه را داشته باشیم. امید است که سال جدید با رویکرد جدید و با همت بیشتر همه اقشار جامعه دست در دست یکدیگر داده و ایران را به سمت پیشرفت واقعی سوق بدهند.

منابع:

- ضیمران محمد، ۱۳۸۱، میشل فوکو: دانش و قدرت. تهران، نشر هرمس.
- منادی مرتضی، ۱۳۸۸، موضوعات فکری و مشغولیات فرهنگی نسل‌های مختلف، در: کند و کاو در مسائل جوانان و مناسبات نسلی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی، گروه پژوهشی مطالعات جوانان و مناسبات نسلی، جلد اول، به کوشش دکتر فروزنده جعفرزاده‌پور.
- مولرهارولر، ۱۳۷۹، نظریه سیستم‌های لومان به مثابه نظریه‌ای در باب مدرنیته، ترجمه مراد فرهادپور، در: فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون، شماره ۱۷، زمستان.

آبڙا ڪهه رفتند



Red Lacewing, Papua New Guinea

رمون بودون؛ جامعه‌شناس (۱۹۳۴-۲۰۱۳)



رمون بودون (Raymond Boudon) جامعه‌شناس برجسته فرانسوی روز ۱۰ آوریل ۲۰۱۳ (۲۱ فروردین ۱۳۹۲) در سن ۷۹ سالگی گذشت. وی ابتدا استاد دانشگاه بوردو و سپس دانشگاه سوربون پاریس ۴ شد که در آنجا از سال ۲۰۰۲ به مقام استادی ممتاز رسید. او تز دکترای خود را زیر راهنمایی ژان استوتزل (Jean Stoezel) و تز تکمیلی خود را زیر راهنمایی رمون آرون اخذ کرده بود و به شدت تحت تاثیر دورکیم، دو تنکویل و وبر بود. بودون عمدتاً نماینده یک جامعه‌شناسی دقیق و کمی به حساب می‌آمد که حاصل آشنایی و همراهی‌اش با پل لازارسفلد (Paul Lazarsfeld) به حساب می‌آمد. بودون که از سال ۱۹۶۲ در مرکز ملی مطالعات علمی فرانسه (CNRS) مشغول به کار بود، در آنجا گروه مطالعاتی تحلیل جامعه‌شناختی (Gemass) را در چارچوب دانشگاه سوربون تأسیس کرد. وی همچنین از سال ۱۹۹۱ عضو موسسه دانشگاهی فرانسه (IUF) بود. از مهم‌ترین آثار او می‌توان به کتاب‌های «نابرابری شانس‌ها» (۱۹۷۳)؛ «اثرات انحرافی و نظم اجتماعی» (۱۹۷۷)؛ «ایدئولوژی یا منشاء پنداره‌های کلیشه‌ای» (۱۹۸۶)، رساله در باب نظریه عمومی عقلانیت» (۱۹۸۶) و اشاره کرد. کتاب «فرهنگ جامعه‌شناسی انتقادی» که به وسیله رمون بودون و فرانسوا بوریکو در سال ۱۹۸۲ منتشر شد، به همت دکتر عبدالحسین نیک‌گهر با همین عنوان در انتشارات فرهنگ معاصر در سال ۱۳۸۵ در بیش از ۸۰۰ صفحه منتشر شده است و یکی از مهم‌ترین منابع علمی در زمینه مطالعات جامعه‌شناختی به شمار می‌آید.

<http://anthropology.ir/node/17366>

هربرت بلاو؛ کارگردان و نظریه‌پرداز نمایش (۱۹۲۶-۲۰۱۳)

کارگردان تئاتری که ضد سنت‌گرایی بود در ۸۷ سالگی درگذشت. هربرت بلاو، کارگردان تئاتری که شدیداً مخالف سنت‌گرایی بود، استاد دانشگاه و نظریه‌پرداز که چند نمونه از اولین نمایشنامه‌های ساموئل بکت، برتولت برشت و ژان ژنه را در ایالات متحده روی صحنه برد، در همان جمع‌های که ۸۷ ساله می‌شد در سیاتل درگذشت.

<http://anthropology.ir/node/17830>



استوارت هال؛ بنیانگذاری برای مطالعات فرهنگی

استوارت هال نظریه‌پرداز، روشنفکر و اندیشمند سرشناس جامائیکایی روز دوشنبه (۱۰ فوریه) در سن ۸۲ سالگی در انگلستان درگذشت. هال که در انگلیس به «پدرخوانده چندفرهنگ گرایی» معروف بود طی شش دهه تأثیر عمیقی بر مباحث سیاسی و فرهنگی در بریتانیا گذاشت. هال در کنار ریچارد هوگارت، بنیانگذار مرکز مطالعات فرهنگی دانشگاه بیرمنگام، به عنوان یکی از بنیانگذاران رشته مطالعات فرهنگی و یکی از نظریه‌پردازان پیشرو در این رشته دانشگاهی شناخته می‌شود. وی طی سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۷ استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه آزاد انگلیس بود. اما تأثیر هال محدود به فعالیت‌های دانشگاهی وی نبود. نوشته‌های وی در زمینه‌های مسائل نژادی و همچنین مسائل مرتبط با جنسیت و هویت تأثیری عمیق و ماندگار بر فضای فرهنگی انگلیس و تصمیم‌سازی‌های سیاسی در این کشور به ویژه از دهه ۱۹۷۰ به این سو داشت.

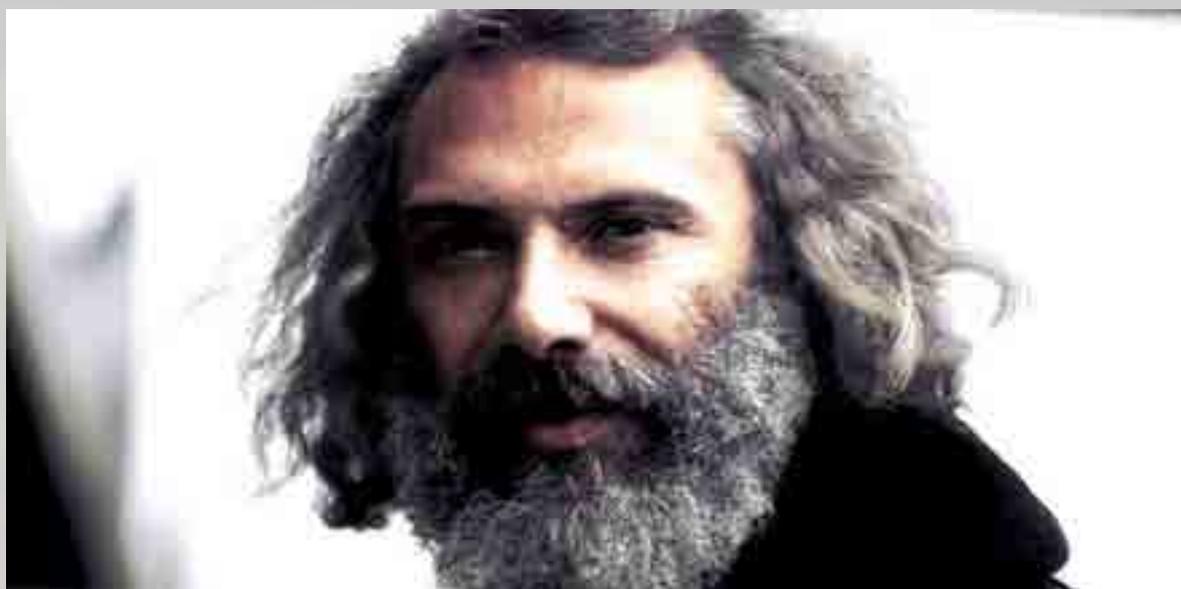
[21719/http://anthropology.ir/node](http://anthropology.ir/node/21719)



ژرژ موستاکی؛ شاعر و خواننده (۱۹۳۴-۲۰۱۳)

یوسف (ژوزف) موستاکی، معروف به ژرژ موستاکی، خواننده و شاعر فرانسوی یونانی-مصری تبار روز پنجشنبه ۲۳ ماه مه ۲۰۱۳ (دوم خرداد ۱۳۹۲) در شهر نیس فرانسه در پی یک بیماری طولانی در سن ۷۹ سالگی درگذشت. موستاکی را باید یکی از تأثیرگذارترین خوانندگان و شاعران مردمی قرن بیستم فرانسه به حساب آورد که از مجبوییتی خارق‌العاده در این کشور و در سراسر جهان برخوردار بود.

[18086/http://anthropology.ir/node](http://anthropology.ir/node/18086)



نلسون ماندلا؛ سیاستمدار و مبارز سیاسی (۱۹۱۸-۲۰۱۳)



نلسون ماندلا، رهبر فرهنگد آفریقای جنوبی روز ۱۴ آذر ۱۳۹۲ (۵ دسامبر ۲۰۱۳) در سن ۹۵ سالگی، در گذشت. سخن گفتن از ماندلا در شرایطی که سراسر جهان درباره او سخن می‌گویند کار ساده‌ای نیست؛ درباره مردی که نه تنها یک ملت را به آزادی رساند، بلکه میلیون‌ها نفر را از فرو غلطیدن در فقر و نیستی و خشونت و مرگی حتمی که ناشی از نفرتی انباشت شده در طول دهها سال حکومت آپارتاید بود، نجات داد. واقعا درباره وی چه چیز جدیدی می‌توان گفت؟ مردی که خود بر آن بود که «تربیت، بزرگترین سلاحی است که می‌توان برای دگرگون ساختن جهان به کار برد؟» یا کسی که می‌گفت: «من آموخته‌ام که شجاعت، نه به معنی نترسیدن، بلکه به معنای پیروز شدن بر ترس است. اینکه انسان شجاع نه کسی است که احساس ترس نکند، بلکه کسی است که بتواند بر این احساس غلبه کند؟»

زمانی که ماندلا پس از گذراندن ده‌ها سال از زندان، در پی مبارزات سرسختانه مردم آفریقای جنوبی علیه سیاست تبعیض سفیدپوستان، سرانجام از زندان آزاد شد و رهبری کشور را بر دست گرفت، از چنان قدرت فرهنگدانه‌ای برخوردار بود که می‌توانست دستور قتل عام سفیدپوستان را صادر کرده و کشور خود را غرق خون و خشونت کند، فرایندی که بی شک در چند دهه، هیچ چیز جز خرابه‌ای از این کشور باقی نمی‌گذاشت. اما ماندلا برعکس توان آن را داشت که بدون فراموش کردن تمام ظلم‌هایی که بر او شده بود، بیخشد و از خشونت جلوگیری کند و با سلاح صلح، آزادی و آینده را ولو، آینده‌ای سخت و هنوز بسیار پر پیچ و خم تا رسیدن به موقعیتی مطلوب را برای مردمان خود به ارمغان آورد. شکی نیست که ماندلا معصومیتی مطلق نداشت و می‌توان انتقادهای زیادی بر این عمر دراز انجام داد. زندگی او، خود درسی است از لزوم گریز از این مطلق‌اندیشی‌ها و قهرمان‌سازی‌های اسطوره‌ای که باید درباره هر کسی، از آنها بر حذر بود و نسبت به خطرآشنان هشیاری خویش را حفظ کرد، اما آنچه ماندنی است، بیانی است عمومی برای بشریت، الگویی برای عدم خشونت و توانایی پیروزی بر آن برای رسیدن به آزادی ولو در دوردست؛ آنچه ماندنی است، کناره گرفتن از قدرت در اوج قدرت است و عدم دلبندی به این نیروی فساد مطلق.

<http://anthropology.ir/node/20709>

مارشال برمن، فیلسوف و نویسنده (۱۹۴۰-۲۰۱۳)



«اگر ندانیم چه طور می‌توان نشانه‌های درون خیابان را خواند، خواندن «سرمایه» کمکی به ما نمی‌کند.» مارشال برمن
مارشال برمن، فیلسوف، نویسنده، نظریه‌پرداز سیاسی و استاد دانشگاه روز یازدهم سپتامبر ۲۰۱۳ در سن ۷۲ سالگی در نیویورک در گذشت. برمن شیفته دو چیز بود: مارکس و نیویورک؛ و سراسر زندگی روشنفکری‌اش متأثر از این دو بود.

اولین کتاب وی با عنوان «اندیشه سیاسی اصالت: فردگرایی رادیکال و ظهور جامعه مدرن» در سال ۱۹۷۰ منتشر شد. اما احتمالا معروف‌ترین کتاب وی «تجربه‌ی مدرنیته: هر آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود» بود که در سال ۱۹۸۲ منتشر شد. برمن یکی از نقاط عطف زندگی خود را آشنا شدن با مارکس در اواخر دهه ۱۹۵۰ می‌داند. در آن زمان برمن دانشجوی علوم سیاسی در دانشگاه کلمبیا بود و در یک کتابفروشی با «دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴» مارکس روبرو شد. مطالعه این کتاب تأثیر عمیقی بر مارشال جوان گذاشت. شیفتگی او به مارکس به حدی بود که (شاید به شکلی ناخودآگاه) موجب شده بود خودش هم ظاهری شبیه به مارکس داشته باشد. احتمالا دانشجویان و دوستانش تصویر آشنا و صمیمی وی «با موهای آشفته و ریش‌هایی بلند» را همیشه به یاد خواهند آورد.

<http://anthropology.ir/node/19623>

هانری هوپ رید؛ معمار (۲۰۱۳-۱۹۱۵)

هنری هوپ رید (Henry Hope Reed) منتقد و تاریخ‌نگار معماری و یکی از سرسخت‌ترین مخالفان مدرنیسم در آثارش و یکی از سرشناس‌ترین راهنمایان تورهای پیاده‌روی شهری (Walking tours) در نیویورک، همچنین یکی از کسانی که به شدت از کارکردگرایی (Functionalism) و استفاده‌های ابزاری و غیرزیبایی‌شناسانه از مکانها و بناهای شهری انتقاد میکرد، روز چهارشنبه (اول ماه مه) در منزل خود در منهتن در حالیکه ۹۷ سال سن داشت درگذشت. وی را میتوان سردرسته گروهی از مدافعان متعصب حفظ و حراست از مکانهای عمومی و مخالف استفاده منفعت‌طلبانه از فضاهای شهری قلمداد کرد.

۱۷۸۰۲/http://anthropology.ir/node

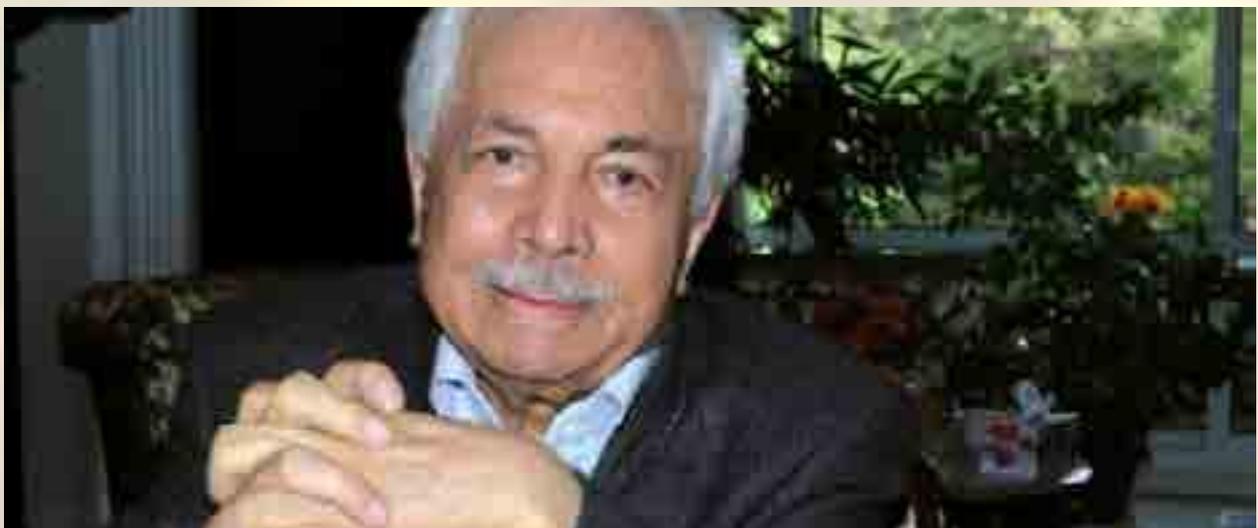


کاظم معتمدنژاد؛ استاد ارتباطات (۱۳۹۲-۱۳۱۳)

در سرزمینی که واژه «استاد» مدتهاست معنای واقعی خود را از دست داده است، مرگ یک استاد حقیقی، به معنایی عمیق دردناک و جبران‌ناپذیر است. سال‌های سال زمان نیاز خواهد بود تا فرزانه‌ای دیگر همچون کاظم معتمدنژاد ظاهر شود و از میان صدها استعدادی که در روزمرگی زندگی از میان می‌روند و یا به ناچار از این پهنه مشکلات و محیط ناملايمات برای علم و دانش و رشد و شکوفایی می‌گریزند، شاید یکی از آنها فرصت بیابد تا به جایی برسد که معتمدنژاد رسید، به جایی که از خود شاگردان بسیاری بر جای بگذارد و عرصه و علمی استوار بر پا کند که در آینده این کشور بی‌شک بسیار موثر خواهد بود.

بیماری شدید استاد معتمدنژاد در سال‌های اخیر، سبب شده بود که تمام دوستانش بدانند که روزهای آخرین زندگی پر بار خود را طی می‌کند، با وجود این، آن هنگام که لحظه آخر و بازگشت‌ناپذیر فرا می‌رسد، باید حقیقتی را پذیرفت که نه تنها برای ما در معنای از دست دادن یک انسان شریف غم‌انگیز است، بلکه برای دانش و نهادهای علمی و همه فرهیختگان این سرزمین، ضایعه‌ای است سرشار از اندوه. انسان‌شناسی و فرهنگ، درگذشت این بزرگمرد فرهنگ ایران را به خانواده محترم ایشان و عموم فرهنگ دوستان و دانشگاهیان کشور تسلیت می‌گوید. خاطره‌اش ابدی باد و میراثش شکوفا.

۲۰۷۰۷/http://anthropology.ir/node





ملا فاضل سکرانی، شاعر عرب

ملا فاضل سکرانی از شعرای برجسته عرب خوزستانی است که در تاریخ ۲۸ دی ۱۳۹۲ در گذشت. از این شاعر حدود ۲ هزار و ۵۰۰ بیت شعر در قالب «ابوذیه» - یکی از سبک‌های شعر عربی - ثبت شده است. شهرت سکرانی از مرزهای کشور فراتر رفت و در جنوب عراق و کویت نیز مخاطبانی پیدا کرد. ملا فاضل مشهور به «عمید ابوذیه» و «امیر شعرای خوزستان» است.

<http://anthropology.ir/node/21443>



شیر کوبی کس؛ شاعر (۱۹۴۰-۲۰۱۳)

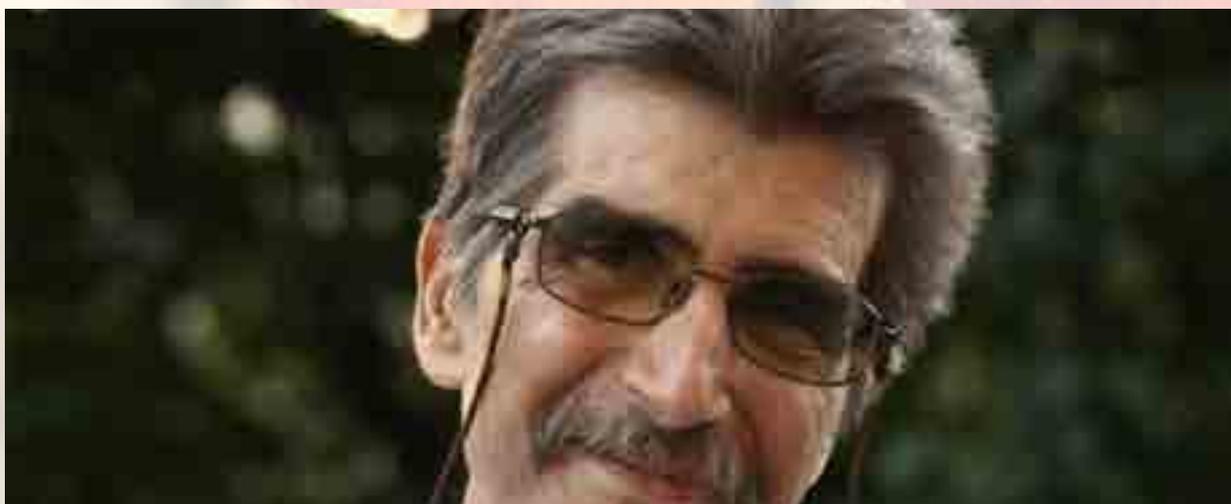
در روزهای نیمه ماه مرداد ۱۳۹۲، یکی از نامدارترین شاعران کرد، در گذشت و مرگ او بازتاب گسترده‌ای در میان کردهای سراسر جهان و سایر دوستداران فرهنگ و ادبیات و همه آزادیخواهانی که جسارت و آزادیخواهی او را در پذیرش تبعید می‌ستودند، داشت. انسان‌شناسی و فرهنگ با تاخیر به دلیل تعطیلات تابستانی خود، یاد این شاعر ارزنده را گرامی داشته و فقدان او را به خانواده‌اش و به تمام فرهنگ‌دوستان جهان و به ویژه هم وطنان کرد زبانمان تسلیت می‌گوید. یادش گرامی و خاطره‌اش پاینده باد.

<http://anthropology.ir/node/19248>

محمود استاد محمد؛ بازیگر، نمایش نامه نویس و کارگردان (۱۳۲۹-۱۳۹۲)

محمود استاد محمد، هنرمند و بازیگر تئاتر و از چهره‌های تاثیرگذار در طول سال‌های گذشته در این حوزه، روز پنجشنبه سوم مرداد ۱۳۹۲ در تهران در گذشت. تعطیلات تابستانی «انسان‌شناسی و فرهنگ» سبب شد که متأسفانه نتوانیم در همان زمان به یاد او مطلبی منتشر کنیم و اکنون این امر را جبران می‌کنیم. استاد محمد برای بسیاری از افراد نسل ما و حتی نسل‌های پس از ما با «شهر قصه» بیژن مفید شناخته شد: شخصیت «خر» که در یکی از صحنه‌ها، ماسک از صورت برمی‌داشت تا چهره زیبای جوانی را نشان دهد که یک تک‌گفتار به یادماندنی اجرا می‌کند. استاد محمد، از آن روز تا آخر عمر، در طول بیش از چهل سال، حضوری پررنگ در عرصه نمایش کشور داشت. و اندوه و غمی را که در تک‌گفتار «شهر قصه» از او به یاد داریم، یک بار دیگر، اما این بار در واقعیت، در آخرین هفته‌های حیاتش در گفتگویی که با رادیو داشت و در آن با فروتنی تمام از مرگ نزدیکش به دلیل نبود دارو و اینکه افرادی چون او باید بمیرند، زیرا دسترسی به دارو و خرید آن از بازار سیاه برایشان ممکن نیست، تکرار شد. انسان‌شناسی و فرهنگ، فقدان این هنرمند ارزشمند را به خانواده محترم ایشان و به تمام اهل فرهنگ تسلیت می‌گوید. یادش گرامی و پایدار باد.

<http://anthropology.ir/node/19221>



استاد ملنگ درزاده؛ استاد موسیقی فولکلور و نوازنده سرنا



در بحبوحه بازار گرم انتخابات ریاست جمهوری و در لابه لای اخبار رنگارنگ یازدهمین دوره انتخابات ۹۲ خبری بسیار ناگواری از جامعه هنری ایران در فضای مجازی منتشر شد که کمتر این فرصت را یافت تا مورد توجه رسانه‌ها، جامعه هنری کشور و مسئولین و بانیان فرهنگ و هنر ایران و قرار گیرد.

درگذشت ناگووار استاد «ملنگ درزاده» تنها باقی مانده نسل اول ساز سرنا در بلوچستان یکی از تلخ‌ترین سرنوشت‌ها را طی سال‌های گذشته برای مفاخر ایرانی رقم زد. استاد برجسته موسیقی فولکلور و نوازنده ساز سرنا پس از رنج سالهای بیماری گلودرد ناشی از سرنوازی با اندک اندوخته شخصی حاصله از کشاورزی سنتی خویش تحت عمل جراحی قرار گرفت و اما بعد از آن نه تنها یارای نواختن ساز سرنا را نداشت بلکه از خوردن و آشامیدن نیز محروم ماند. طی ۴ سال اخیر تنها در بلوچستان اساتیدی چون موسی بلوچ مرد نفس طلایی ساز منحصر به فرد دونی که در حین مسافرتی تسلیم مرگ شد، استاد ماشا... بامری که سالها با سرطان مبارزه کرد و سال گذشته دار فانی را وداع گفت. سرگذشت دردناک استاد غلامرسول دینارزهی برجسته‌ترین موسیقیدان صاحب سبک بلوچ در بی خبری و فقر مطلق، درگذشت. استاد مجید بن، یکی از بازماندگان موسیقی درماني آن هم در بی خبری و فقر مطلق و درگذشت استاد مشهور موسیقی حماسی ایران، استاد کمالان هوت، بدون ثبت و ضبط آثار وی که استاد شجریان، استاد کمالان را یکی از موسیقی دانان برجسته ایرانی می‌دانست، درگذشت استاد مهتاب نوروزی سوزن‌دوز شهیر بلوچ آن هم در فقر تنها گوشه کوچکی از جفاهایی است که طی سالیان اخیر به فرهنگ و هنر ایران‌زمین روا داشته شده است.

18619/http://anthropology.ir/node

جلیل شهناز؛ نوازنده تار و سه‌تار، (۱۳۹۲-۱۳۰۰)



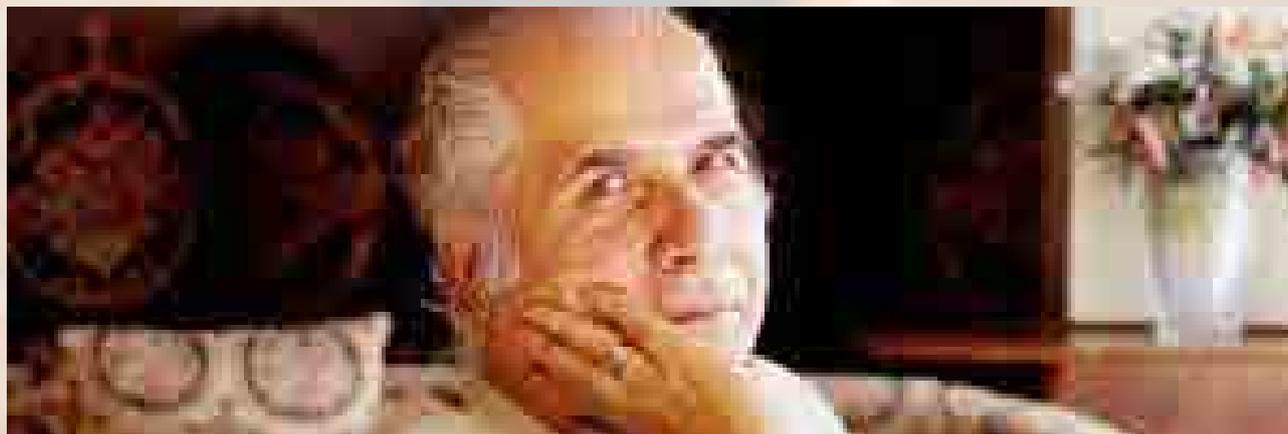
استاد جلیل شهناز، یکی از برجسته‌ترین اساتید موسیقی ایران که نزدیک به یک قرن در فرهنگ ایران درخشید و نسل‌های متعددی از شاگردان خود را بدل به بزرگان موسیقی ایران کرد، روز دوشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۹۲، در تهران درگذشت. شهناز یکی از آخرین بازماندگان نسل بنیانگذاران موسیقی ایران همچون پاپور، کسائی، بهاری و... بود. بزرگانی که نه تنها از لحاظ آشنایی با فن و هنر خود سرآمد بودند، هر یک الگویی اخلاقی برای فرهنگ این سرزمین نیز به شمار می‌آمدند؛ هنرمندانی که عمر خود را بر سر حفظ و اشاعه ارزش‌های هنری و فرهنگی این پهنه گذاشتند. انسان‌شناسی و فرهنگ فقدان این هنرمند بزرگ را به خانواده محترم ایشان و تمام اهل فرهنگ ایران تسلیت می‌گوید. یادش پایدار باد.

18427/http://anthropology.ir/node

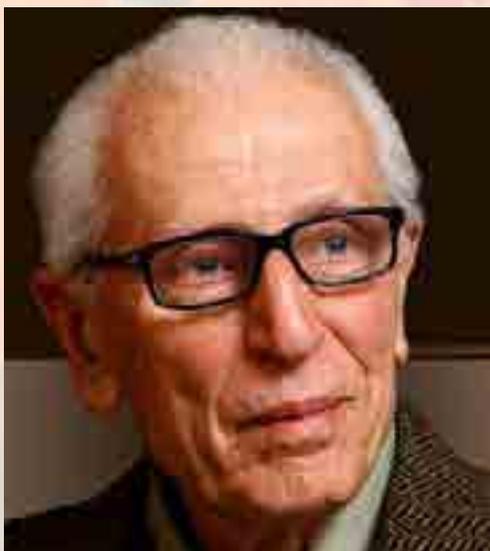
صادق همایونی؛ پژوهشگر فرهنگ مردم (۱۳۹۲-۱۳۱۳)

صادق همایونی، پژوهشگر خستگی‌ناپذیر در زمینه فرهنگ عامه، تعزیه، داستان‌ها و حکایت‌های مردمی که آثار و مقالات متعدد او شاهد یک عمر کار پر تلاش در این زمینه بود، روز یکشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۹۲، در سن ۷۹ سالگی درگذشت. همایونی در طول زندگی خود توانسته بود به دور از جنجال و در آرامشی که از خصوصیات بارز او بود، به کار تحقیق و پژوهش در زمینه‌ای که به آن عشق می‌ورزید ادامه دهد و پژوهش‌هایش به ویژه در زمینه تعزیه و شعر و داستان فولکلوریک شهرت داشتند. انسان‌شناسی و فرهنگ فقدان این اندیشمند و پژوهشگر را به خانواده محترم ایشان و عموم اهل فرهنگ ایران تسلیت می‌گوید و آرزومند است که خاطره و یاد و آثار ایشان برای همیشه در فرهنگ ایران و جهان زنده بمانند.

18349/http://anthropology.ir/node



داریوش صفوت؛ موسیقیدان (۱۳۹۲-۱۳۰۷)

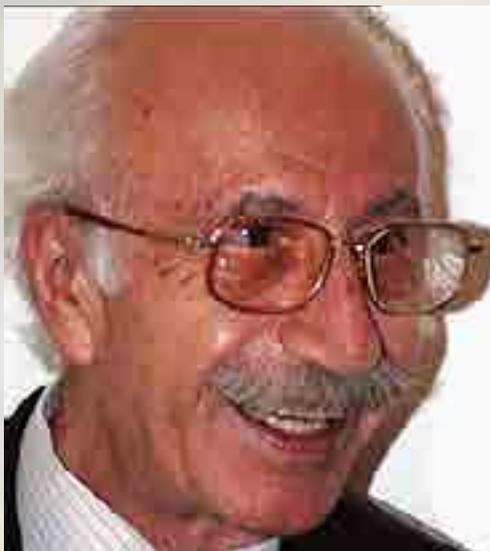


روز ۲۶ فروردین ۱۳۹۲، فرهنگ ایران یکی از بزرگترین خدمتگزاران خود که موسیقی و هنر این کشور بسیار مدیون اوست، را از دست داد. داریوش صفوت در ۸۵ سالگی در تهران درگذشت و میراثی قدرتمند در موسیقی ایران از خود به جای گذاشت؛ میراثی در آن واحد هم علمی و هنری و هم اخلاقی. صفوت که خود شاگرد ابوالحسن خان صبا بود، در سالهایی که از ۱۳۴۷ «مرکز حفظ و اشاعه موسیقی ایران» را در زیرمجموعه تلویزیون بنیان گذاشت و تا اواخر دهه ۱۳۵۰ مدیریت آن را برعهده داشت، یعنی بیش از یک دهه، توانست حیات جدیدی به موسیقی سنتی کلاسیک ایران داده و چارچوب‌هایی را برای آن پایه‌ریزی کند که بتوانند به این موسیقی امکان رشدی در حد جهانی بدهند. او با به کار گرفتن روشی علمی و اخلاقی، با میدان دادن به جوانان و نسل جدیدی از موسیقی‌دانان، نوازندگان، خوانندگان و سایر دست‌اندرکاران موسیقی، آبرویی تازه برای موسیقی ایرانی ایجاد کرد که امروز پس از گذشت بیش از سی سال از آن زمان، هنوز شاگردان و جوانانی که صفوت پایشان را به موسیقی باز کرد و به آنها مکانی برای رشد در آرامش و فرهنگ، داد، اساتید برجسته موسیقی سنتی ایران هستند و در سراسر جهان می‌درخشند. هر چند صفوت، هرگز به شهرت برخی از شاگردانش نرسید، اما شاید شهرت آخرین چیزی هم نبود که برایش ارزش داشته باشد، برعکس سهم او در تاریخ و فرهنگ و هنر این سرزمین برای همیشه باقی می‌ماند و نشانه و نمادی خواهد بود از ثمره کار استادی که آینده دست‌پروردگان خود را پیش از کسب شهرت و عافیت‌جویی برای خود خواست و همواره در زندگی خویش الگویی بود برای اعتقاد و ایمان به فرهنگ،

به هنر، به موسیقی و به کار جدی علمی و در همان حال حفظ آبرو و حیثیت مقام والای یک هنرمند واقعی. انسان‌شناسی و فرهنگ درگذشت این هنرمند فرهنگ دوست ارجمند را به خانواده محترم ایشان و تمامی هنردوستان و فرهنگ شناسان ایران تسلیم می‌گوید.

17479/http://anthropology.ir/node

باقر عاقلی؛ تاریخ‌شناس (۱۳۹۲-۱۳۰۸)



باقر عاقلی، پژوهشگر تاریخ‌شناس برجسته ایرانی، روز پنجشنبه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۹۲ در سن ۸۴ سالگی درگذشت. عاقلی در طول عمر پربار خود توانست آثار زیادی در زمینه تاریخ‌شناسی و تاریخ‌نگاری به ویژه در تاریخ معاصر به جای بگذارد که یکی از مهم‌ترین آنها که به عنوان کتابی مرجع برای همیشه به یادگار خواهد ماند، گاهشماری تاریخ ایران است. انسان‌شناسی و فرهنگ فقدان این دانشمند خستگی‌ناپذیر و ارزشمند را به خانواده محترم ایشان و به عموم اهل فرهنگ ایران تسلیم می‌گوید. یاد و خاطرش پایدار باد.

17403/http://anthropology.ir/node

محمود عبادیان؛ نویسنده، مترجم (۱۳۹۲-۱۳۰۷)

محمود عبادیان، نویسنده، پژوهشگر و مترجم برجسته، روز ۱۱ فروردین ۱۳۹۲ درگذشت. این نویسنده سخت‌کوش تا آخرین لحظات حیات از تلاش برای افزودن بر فرهنگ و دانش در ایران بازماند و به شکلی حیرت‌آور حضوری پررنگ در رسانه‌ها و در عرضه فکری و فرهنگی کشور داشت. انسان‌شناسی و فرهنگ فقدان این اندیشمند گرامی را به خانواده محترم ایشان و به تمام اهل فرهنگ تسلیم می‌گوید. یاد و خاطره‌اش پایدار.

17278/http://anthropology.ir/node



هوشنگ کاووسی؛ نویسنده، منتقد سینمایی (۱۳۰۱-۱۳۹۲)



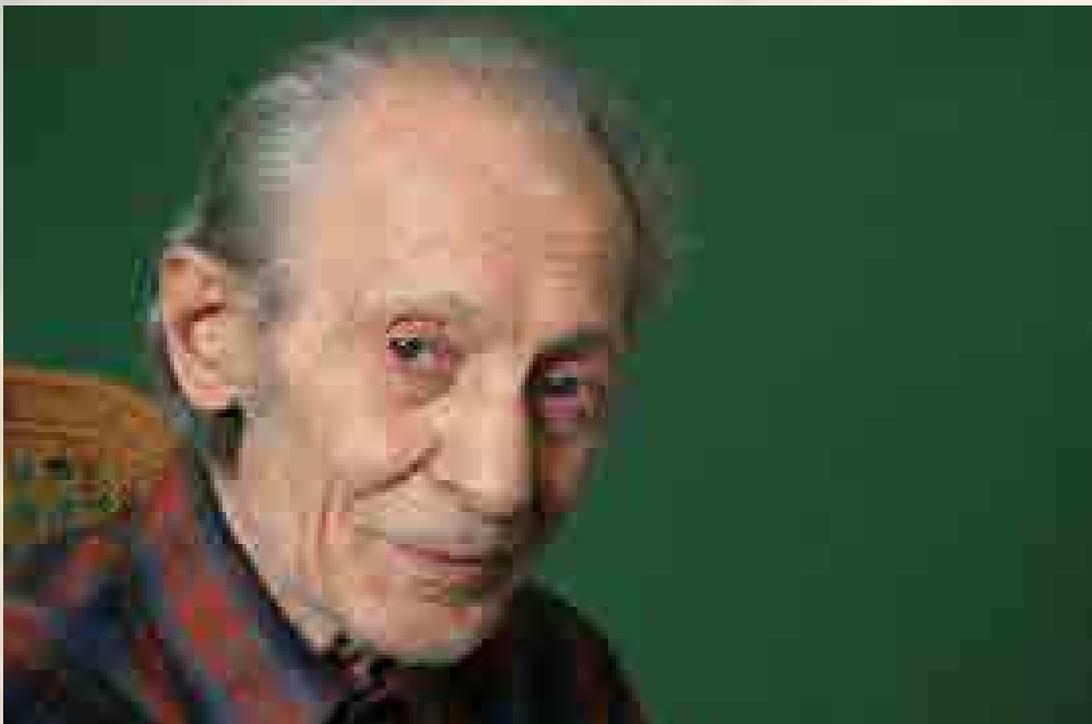
هوشنگ کاووسی یکی از پیشکسوتان نقد سینمایی که در طول بیش از نیم قرن تأثیری برجسته در عرصه تحلیل و تفسیر سینمای ایران و جهان داشت، روز جمعه دوم فروردین ماه ۱۳۹۲، درگذشت. کاووسی برای چندین نسل از علاقمندان به سینما و دانشجویان و اساتید در این حوزه، نقش استاد و پیشکسوت ارزنده‌ای را داشت که یادش را برای آنها و برای فرهنگ ایران زنده نگه خواهد داشت. انسان‌شناسی و فرهنگ، درگذشت این نویسنده و منتقد برجسته را به خانواده محترم ایشان و به اهل فرهنگ تسلیت می‌گوید. یادش پایدار.

۱۷۲۸۰/http://anthropology.ir/node

احمد اسفندیاری؛ نقاش (۱۳۰۱-۱۳۹۲)

احمد اسفندیاری از نقاشان برجسته و پیشکسوت این هنر، در آخرین روزهای سال ۱۳۹۱ درگذشت. وی یکی از آخرین بازماندگان نسلی به شمار می‌آمد که با تلاش‌ها و سخت‌کوشی و کار پیگیر خود توانستند نقاشی مدرن را در ایران به یک جریان زنده و پرتوان تبدیل کنند و آن را تا امروز در عرصه اجتماعی و فرهنگی زنده نگه دارند. انسان‌شناسی و فرهنگ، درگذشت این هنرمند برجسته را به خانواده محترم ایشان و به تمام اهل فرهنگ تسلیت می‌گوید. یاد و خاطره‌اش پایدار باد.

۱۷۲۸۲/http://anthropology.ir/node



در جهان واقعر



Common Jezebel1, Indian subcontinent

«یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ» عنوان مجموعه جلسات علمی- ترویجی‌ای است که بنا داشت با رویکردی بین‌رشته‌ای به ابعاد مختلف مسئله فرهنگ بپردازد و در این راه، شناسایی نسل جدید کارشناسان و اندیشمندان هر حوزه در کنار نسل قدیمی را در راس اهداف خود داشت. همچنین، نزدیک شدن انتزاع علمی و عینیت هنری به یکدیگر را از طریق ترکیب سخنرانی و فیلم، از آغاز سرلوحه کار خود قرار داده بود که در این زمینه، تأکیدی ویژه بر فیلم‌های مستند وجود داشت. بنابراین، بنا بود هر یکشنبه، مسئله یا موضوعی از منظر ارتباطش با فرهنگ مورد بررسی قرار گیرد. چهار شاخصه مهم سیاست‌گذاری شده برای این مجموعه نشست‌ها، عبارت بود از «تقویت همکاری‌های میان‌رشته‌ای»، «اتخاذ رویکردی کاربردی»، «ایجاد فرصت برای نسل جدید پژوهشگران» و نیز «ارج نهادن به فیلم مستند و داده‌های تصویری» به عنوان اسنادی آموزشی و پژوهشی. این مجموعه جلسات با همکاری شهرداری تهران و ذیل مرکز مشارکت‌های مردمی آن رسماً در روز ۲۱ مهر ماه سال ۱۳۹۲ کلید خورد و توانست به صورتی منظم، هر هفته و طی ۲۰ جلسه متوالی، گروهی از اندیشمندان حوزه فرهنگ را گرد هم آورد که گزارش تشریحی و مفصل هر جلسه نیز چند روز پس از آن از طریق سایت انسان‌شناسی و فرهنگ در اختیار عموم قرار گرفت. خروجی این جلسات همچنین در قالب فایل صوتی و فیلم نیز از سال جدید به علاقمندان ارائه خواهد شد. یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ، برنامه‌ای سالیانه است که از ۱۷ فروردین ماه سال جدید نیز طبق روال سال گذشته برگزار خواهد شد. در ادامه، مروری اجمالی بر این ۲۰ جلسه برگزار شده خواهیم داشت. همچنین گزارشی تصویری از جلسات نیز ارائه شده است.

حضور در جهان واقعی

«یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ» از ۲۰ گذشت





اولین یکشنبه انسان‌شناسی و فرهنگ، میزبان جمعی در حدود ۷۰ نفره از اساتید و دانشجویان علوم اجتماعی و معماران و شهرسازان و سایر علاقمندان این حوزه بود و در آن تلاش شد از خلال دو سخنرانی و یک فیلم مستند، موضوع «اسکان غیررسمی و بافت‌های ناکارآمد شهری» را مورد کنکاش قرار گیرد. سخنرانان این مراسم کمال اطهاری و زهره دودانگه بودند و مستندی از محمد تهامی‌نژاد با عنوان «سرپناه؛ بحران مسکن و مهاجرین» پخش شد.

دومین یکشنبه: کردارشناسی جانوری و شهر



دومین نشست هفتگی از سری برنامه یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ در روز ۲۸ مهر ماه سال جاری و با موضوع «کردارشناسی جانوری» در مرکز مشارکت‌های مردمی شهرداری تهران برگزار شد و طبق روال، با دو سخنرانی و پخش یک فیلم مستند مرتبط همراه بود. در این برنامه دکتر جاوید آل داود (استاد دانشگاه دامپزشکی دانشگاه تهران و رئیس انجمن حمایت از حیوانات) و دکتر امیر عسکری (فارغ‌التحصیل دانشگاه میسور هند و مدیر گروه کردارشناسی انسان‌شناسی و فرهنگ) سخنرانی کردند و مستند «کوکو، یک گوریل گوبشور» پخش شد.



سومین نشست هفتگی از سری برنامه یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ در روز ۵ آبان ماه ۱۳۹۲ و با موضوع «فقر شهری» در مرکز مشارکت‌های مردمی شهرداری تهران برگزار شد و طبق روال این نشست‌ها، با دو سخنرانی و پخش فیلمی مستند پیرامون بحث همراه بود. در این برنامه، فیلم مستند «تهران، پایتخت ایران است» اثر کامران شیردل، مستندساز پیشکسوت که به موضوع فقر شهری اختصاص دارد، پخش شد. پس از آن دکتر سپیده پارسا پژه دارای مدرک دکتری انسان‌شناسی شهری از دانشگاه نانتر (پاریس - ده) و عضو لابراتوار مرکز مطالعات بین رشته‌ای واقعیت‌های دینی پاریس (مدرسه مطالعات عالی در علوم اجتماعی) سخنرانی خویش را در مورد «فقر شهری و همبستگی اجتماعی» که بر اساس مطالعه بر دو محله واقع در تهران و پاریس تبیین شده بود، همراه با اسلاید ارائه کرد. در ادامه برنامه، دکتر فکوهی، مدیر انسان‌شناسی و فرهنگ، بحثی نظری درباره نظریه «فرهنگ فقر» اسکار لویس، پیامدهای آن از ابتدا تا امروز در امریکا و اروپا و در نهایت میزان کاربردپذیری آن در ساختار شهری ایران انجام داد.

چهارمین یکشنبه: دین، شهر و هویت



چهارمین نشست هفتگی از مجموعه برنامه یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ در روز ۱۲ آبان ماه ۱۳۹۲ و با موضوع «دین و شهر» در مرکز مشارکت‌های مردمی شهرداری تهران برگزار شد. در این نشست، ابتدا فیلم مستندی با عنوان «قدیش» به کارگردانی «خسرو سینایی» پخش شد و سپس دکتر مهرداد عربستانی (دکترای انسان‌شناسی و پژوهشگر مستقل) در مورد «سیاست هویت دینی» و دکتر جبار رحمانی (دکترای انسان‌شناسی و استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی) درباره «تأثیر شهر بر تحول ادیان» سخنرانی کردند.



پنجمین نشست هفتگی از مجموعه برنامه‌های «یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ» روز ۱۹ آبان ماه ۱۳۹۲ با موضوع «کالایی شدن، سرمایه مالی و هنر» در مرکز مشارکت‌های مردمی شهرداری تهران با حضور آقایان محمد مالجو (پژوهشگر مستقل اقتصادی) و پرویز صداقت (پژوهشگر مستقل اقتصادی) برگزار شد. عناوین سخنرانی‌ها، «خاستگاه‌های کالایی شدن و هنر مالی» (مالجو) و «هنر مالی و مالیه هنر» بود. روال این نشست‌ها بر نمایش فیلمی مستند پیرامون مباحث مطرح شده است اما به علت تعمیرات در سالن نمایش، فیلم مستند نمایش داده نشد.

ششمین یکشنبه: نشانه‌شناسی و معنا



ششمین نشست هفتگی از مجموعه برنامه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ در روز ۲۶ آبان ماه ۱۳۹۲ و با موضوع «نشانه و معنا» در مرکز مشارکت‌های فرهنگی و هنری شهرداری تهران برگزار شد. در این نشست، ابتدا با حضور کارگردان، فیلم مستندی با عنوان «چیغ» اثر «محمد رضا اصلانی» پخش شد و سپس دکتر حمیدرضا شعیری (عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس و مدیر گروه نشانه‌شناسی انسان‌شناسی و فرهنگ) درباره «از مکان بودگی تا فضا شدگی: رویکردی نشانه-معناشناختی» و در نهایت، سمیه جیربایی (کارشناس ارشد انسان‌شناسی از دانشگاه تهران) با عنوان «هویت شهری از دریچه نشانه‌شناسی؛ مطالعه موردی شهر ری» صحبت کردند.



هفتمین نشست هفتگی از مجموعه نشست‌های علمی انسان‌شناسی و فرهنگ در روز ۳ آذرماه ۱۳۹۲ و با موضوع «پیامدهای اجتماعی طرح های توسعه» در مرکز مشارکت‌های فرهنگی و هنری شهرداری تهران برگزار شد. در این نشست فیلم مستند «نفت سفید» با حضور کارگردان، محمود رحمانی نمایش داده شد و دکتر پویا علاءالدینی (دانشیار گروه برنامه ریزی اجتماعی در دانشگاه تهران) درباره «ارزیابی و ارزشیابی طرح‌های توسعه در ایران: ضرورت، نظام‌مندی، مسأله بی‌طرفی و انتشار نتایج»، مریم راهور (کارشناس ارشد برنامه‌ریزی منطقه‌ای از دانشگاه علامه طباطبائی) با عنوان «ارزیابی طرح‌های توسعه کیش» و خانم مریم جمشیدی‌نسب (کارشناس ارشد برنامه‌ریزی اجتماعی از دانشگاه تهران) با عنوان «مسکن مهر به مثابه سیاست اجتماعی: ارزیابی اجتماعی مسکن مهر شهر جدید پرند» صحبت کردند.

هشتمین یگشنبه: نگاهی به تاریخ فیلم مستند



هشتمین نشست هفتگی از مجموعه نشست‌های علمی انسان‌شناسی و فرهنگ در روز ۱۰ آذرماه ۱۳۹۲ و با موضوع تاریخ و سینما» در مرکز مشارکت‌های فرهنگی و هنری شهرداری تهران برگزار شد. در این نشست که تعدادی از مستندسازان پیش‌کسوت کشور از جمله محمدرضا اصلانی، منوچهر مشیری، همایون امامی، ارد زنده و فرهاد ورهرام حضور داشتند، از نیم قرن تلاش هنری و علمی محمد تهامی‌نژاد، از مستندسازان پرتلاش کشور و همچنین مدیر صفحه فیلم مستند انسان‌شناسی و فرهنگ نیز تقدیر به عمل آمد. تفاوت این جلسه با سایر برنامه‌های یگشنبه در شیوه پخش فیلم بود. فیلم‌های سیاه و سفید و صامت باقی‌مانده از دوران قاجار به مدت ۳۵ دقیقه پخش شدند و محمد تهامی‌نژاد بر روی تصویر و هنگام نمایش، درباره آنها صحبت کرد و توضیحاتی را ارائه داد.



نهمین نشست هفتگی از مجموعه نشست‌های علمی انسان‌شناسی و فرهنگ در روز ۱۷ آذرماه ۱۳۹۲ و با موضوع «فرهنگ و محیط زیست» در مرکز مشارکت‌های فرهنگی و هنری شهرداری تهران برگزار شد. در این نشست، فیلم مستند «دریاچه‌ای که بود» پخش شد و با دو سخنرانی توسط دکتر شیما مدنی (عضو هیات علمی پژوهشگاه ملی اقیانوس‌شناسی و علوم جوی) و مرجان والا (کارشناسی ارشد انسان‌شناسی از دانشگاه تهران) ادامه یافت.

دهمین یکشنبه: هنر و شهر



دهمین نشست هفتگی از مجموعه نشست‌های علمی انسان‌شناسی و فرهنگ در روز ۲۴ آذرماه ۱۳۹۲ و با موضوع «هنر و شهر» با تاکید بر هنر مجسمه‌سازی در مرکز مشارکت‌های فرهنگی و هنری شهرداری تهران برگزار شد. در این نشست فیلم «مجسمه‌های تهران» به کارگردانی بهمن کیارستمی نمایش داده شد و پس از آن آقای بهروز دارش (هنرمند و مجسمه‌ساز) درباره «فضاهای شهر و آثار هنری؛ ویژگی‌ها و تأثیرات آن‌ها بر شهروندان» و مهسا تهرانی (فارغ‌التحصیل مجسمه‌سازی از دانشگاه هنر تهران) با عنوان «حضور اجرا و ارتباط رو در روی شهروند با هنرمند» سخنرانی‌هایی را ایراد کردند.



یازدهمین نشست «یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ» با موضوع: «تهران هنر مفهومی» و نمایش فیلمی به همین نام به‌همراه میزگردی با حضور محمد تهامی‌نژاد (فیلم‌ساز و پژوهشگر مستقل)، محمدرضا اصلاتی (کارگردان تهران هنر مفهومی) روز یکشنبه ۱ دی ماه ۱۳۹۲، در مرکز مشارکت‌های فرهنگی هنری شهرداری تهران برگزار شد.

دوازدهمین یکشنبه: چالش‌های باستان‌شناسی معاصر



دوازدهمین نشست یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ، با عنوان «چالش‌های باستان‌شناسی معاصر» در روز ۸ دی ماه ۱۳۹۲ با حضور سه باستان‌شناس معاصر کشور در مرکز مشارکت‌های فرهنگی هنری شهرداری تهران برگزار شد. در این نشست که دکتر لیلا پاپلی یزدی و دکتر مریم دژمخوی (مدیران مشترک گروه باستان‌شناسی انسان‌شناسی و فرهنگ) و همچنین دکتر عمران گاراژیان، باستان‌شناس و مدیر گروه فرهنگ خراسان، به عنوان سخنران حضور داشتند، همچنین مستند «قصه کوتاهی چند هزار ساله» به کارگردانی خسرو سینایی پخش شد.



سیزدهمین نشست یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ، با عنوان «نشانه‌شناسی و فرهنگ» در روز ۱۵ دی ماه ۱۳۹۲ با سخنرانی دکتر فرزاد سجودی، (دانشیار گروه نمایش دانشکده سینما و تئاتر دانشگاه هنر تهران و عضو حلقه نشانه‌شناسی تهران) برگزار شد. در این نشست همچنین مستند «درخت پارسیک» به کارگردانی حسن نقاشی پخش شد که خود او نیز در جلسه حضور داشت و توضیحاتی درباره فیلمش ارائه داد.

چهاردهمین یکشنبه: زبان و شهر



چهاردهمین نشست یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ، با عنوان «زبان و فرهنگ» در روز ۲۲ دی ماه ۱۳۹۲ با سخنرانی دکتر امیلیا نرسیسیانس (دانشیار گروه انسان‌شناسی دانشگاه تهران) با عنوان «زبان، شهر و آموزش» و سخنرانی تهینه شیخی (دکترای زبان‌شناسی همگانی از پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) با عنوان «بررسی متغیر اجتماعی تحصیلات در کاربرد ضمائر خطاب در میان گویشوران زبان ترکمنی» برگزار شد. در این نشست همچنین مستند «مشق شب» به کارگردانی عباس کیارستمی پخش شد.



پانزدهمین نشست «یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ» با موضوع: «الوهیت زن و تندیسک‌های پیشاتاریخ» روز یکشنبه ۶ بهمن ماه ۱۳۹۲، در مرکز مشارکت‌های فرهنگی هنری شهرداری تهران برگزار شد. در این نشست فیلم «تمرین‌های ناپیدایی» اثر کلودیو پاتزینزا (محصول بلژیک و فرانسه، به زبان فرانسه با زیرنویس انگلیسی) به نمایش درآمد و پس از آن خانم سودابه فضائلی (پژوهشگر حوزه اسطوره‌شناسی و نمادشناسی و برنده جایزه بین‌المللی جلال ستاری در شانزدهمین جشنواره بین‌المللی آیین‌های سنتی) درباره «تندیسک‌های ونوس در پیشاتاریخ» و ناصر فکوهی (استاد انسان‌شناسی دانشگاه تهران و مدیر انسان‌شناسی و فرهنگ) در مورد مفهوم «زن‌سالاری» در تاریخ انسان‌شناسی سخنرانی کردند.

شانزدهمین یکشنبه: فضایی شدن مفهوم جهان سوم و مسایل آن، مورد ایران



پانزدهمین نشست یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ، با عنوان «فضایی شدن مفهوم جهان سوم و مسایل آن، مورد ایران» در روز ۱۳ بهمن ماه ۱۳۹۲ با سخنرانی دکتر پرویز پیران (جامعه‌شناس، پژوهشگر و استاد دانشگاه) برگزار شد. در این نشست همچنین مستند «مزرعه‌ای که رویداد و شهر شد» به کارگردانی یاسر خیر پخش شد که با حضور خود کارگردان همراه بود.



هفدهمین نشست یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ، با عنوان «تاریخ فرهنگی ایران معاصر» در روز ۲۰ بهمن ماه ۱۳۹۲ با سخنرانی دکتر نعمت‌الله فاضلی (عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی) و دکتر مرتضی قلیچ (مدرس دانشگاه علامه طباطبائی) برگزار شد و پخش مستند «ایران در اعلان» به کارگردانی فرحناز شریفی برگزار شد.

هجدهمین یکشنبه: خانواده و مصرف فرهنگی



هجدهمین نشست یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ، با عنوان «خانواده و مصرف فرهنگی» در روز ۲۷ بهمن ماه ۱۳۹۲ با سخنرانی دکتر مرتضی منادی (عضو هیات علمی دانشگاه الزهرا و مدیر صفحه خانواده انسان‌شناسی و فرهنگ) و دکتر عالیبه شکریگی (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز و مدیر کارگروه زنان و مناسبات خانواده و مدیر گروه جامعه‌شناسی سالمندی در انجمن جامعه‌شناسی ایران) برگزار شد. در این نشست همچنین مستند «طره» به کارگردانی محمدحسن دامن‌زن پخش شد.



نوزدهمین نشست یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ، با عنوان «جامعه و فرهنگ بلوچ؛ ساختارها و چشم‌اندازها» در روز ۴ اسفند ماه ۱۳۹۲ با سخنرانی سید محمود حسینی (عضو هیأت مؤسس موسسه آموزش عالی هشت بهشت و استاندار اسبق استان‌های سیستان و بلوچستان و اصفهان)، کامییز مشتاق گوهری (استادیار گروه معماری دانشکده هنر دانشگاه سیستان و بلوچستان و دکترای جغرافیا، گرایش ژئوپلتیک آمایش سرزمین از دانشگاه پاریس ۸) و عبدالوهاب شُهلای بُر (دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی دانشگاه تهران و برگزیده جشنواره بین‌المللی فارابی) برگزار شد. در این نشست همچنین مستند «سچکان» به کارگردانی محمدعلی هاشمزی با حضور کارگردان پخش شد.

بیستین یکشنبه: نگاهی به تاریخ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان



بیستین نشست یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ، با عنوان «نگاهی به تاریخ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» در روز ۱۱ اسفند ماه ۱۳۹۲ با سخنرانی پرویز کلانتری (نقاش، هنرمند و مدیر اسبق بخش نقاشی کانون پرورش فکری) و غلامرضا امامی (مترجم، منتقد، ویراستار و مدیر اسبق انتشارات کانون پرورش فکری) برگزار و فیلم «عمو سییلو» از تولیدات کانون و به کارگردانی بهرام بیضایی پخش شد. در این نشست که جشن پایان سال فعالیت انسان‌شناسی و فرهنگ هم بود، از یک عمر تلاش پرویز کلانتری در عرصه فرهنگ و هنر، تقدیر به عمل آمد.



انسان و فرهنگ
ویژه‌نامه نوروز ۱۳۹۳
سال چهارم، شماره ۱